





کتاب الزکوٰۃ

زکوٰۃ در لغت بمعنی نما و تطهیر آید و زکوٰۃ موجب نما و زیادت و طیب و تطهیر است
و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب است و زکوٰۃ را صدق نیز گویند بجهت آنکه
دلیل است بر صدق صاحب و می در دعوی صحت ایمان بدانکه در شریعت زکوٰۃ و سایر
صدقات مانند عشر و جزآن و در احکام و حدود آن حکمتها و مصلحتها مرعیت که در می یابند
از اهل خبرت و بصیرت و در همه احکام شرعی و فائق حکم لا یجد ولا یحصى است عادت حضرت
نبوی سلم در زکوٰۃ و صدقات مراعات فقراء است و مواسات ایشانست چنانچه وصیت
کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان بدیانت و امانت و غنبت
بی محنت و مشقت و بی من و اذی و ایجاب انشی و ارباب که منفعت انشی

در وی بیشتر از دگر است و تیر ازین باب است مراعات با صاحب اموال تا اعمال برایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد اعتدال نکند
 و از اموال جیده و خلاصه انتخاب ننماید و زیاده بر قدر فرض از هدایا و ضیافات نستاند و شطرنما و حو لان حول که ناظر در سیر و رفتی است
 داخل آنست و هم از جهت رعایت حکمت و عدالت است که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج
 کسان آن فراوان تر است واجب گردانیده تا دادن آن آسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردید که صنف زر و ع و ثمار چنانچه
 و انتر و انکو و مانند آن نیز مثل قبول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد و صنف دوم بهیمه الا انعام از شتر و گاو و کوه سفید شتر از طی و دبی
 که در قمر مذکور است سوم صنف زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار تقویم شایسته است چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد
 در هر سال یکبار فرمود و در روز و وقت قصاص و کمال آن فرمود و تیر از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال تحصیل مال و دست
 و مشقت وی و مقدار واجب تفاوت بیان فرمود و لاجرم پنج را یکی واجب کرد و در مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید همچو کجی که باید از کان
 یا از دهنه و آمدن سال بدان اعتبار نکرد بلکه در حال که بیا بدروی واجب شود که اخراج چنانچه کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و تکلفی است
 نیمه آن که ده را یکی باشد واجب کرد و چنانکه در روز و ع و ثمار که آب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیت را یکی واجب کرد و آنچه زیاده است تکلفی
 محتاج بود و از دولا بی که بآن از حوضها و جوئها آب بکشند یا از چاهی بجا و شتر و خر کشند و نیمه آن که چهل را یکی است واجب شود و آنچه محتاج است
 بعمل و تعب دائم از کار تکاب مشقت اسفار و کوب بکار و زرق و انتظار قیام و مثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از مال بحسب صحت
 حال و کمیتی که جز علم شایع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود و چنانکه در زقره دو بیت دوم و در بیت شغال و در کوه سفید چیل و در کاه و سی و در شتر یک
 و کمتر ازین نصا با چیزی واجب نبود الفصل الاول عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث معاذ الى اليمن فقال روا
 ابن عباس رضی که آن حضرت صلح فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن با مارت و قضا و آمده است که آن حضرت نفس کریم خود مشایعت او کرد
 پیاده و معاذ و سوار بود و گفت شاید که باز در نیایی یا را تو یا معاذ و هم چنین واقع شد پس گفت آن حضرت معاذ انک تا قی قوما اهل کتاب بدیدی
 قومی آتی قومی را که اهل کتاب اند تخصیص اهل کتاب بکرم بجهت اهما بمال ایشانست و کردند آنجا مشرکان غیر آن را اهل فم بسیار بود و معاذ هم
 شهادت پس نخست دعوت کن ایشان را بگو ای یمن ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا الذلک پس اگر فرمان بردار گشتی
 ایشان را برای آن یعنی ادبی شهادتین کنند و مسلمان شوند فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی الیوم و اللیلة پس بیا
 ایشان را که بدستیکه خدای تعالی تحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب فان هم اطاعوا الذلک فاعلمهم ان الله قد فرض

مردم را سبب بزه و بارگناهند فوج و بطها و بیا پس ایسان مردی اند که بتاست آنرا بجهت فزون مردم نابا دارند که وی چهار و غایت و در واقع نیت و خیر و مبتاست آنها را برای
 نازیدن و بزرگی کردن و یا غیر خواست چه ریاد طاعت میباشد و او را کسب فزون علی اهل الاسلام بسته است براسی عداوت کردن بر مسلمانان تا ایشان بخی کند و بکشت بر آید
 فقی له و فلا پس ایسان برای این چنین شخصی سبب بزه و بارگناهند و اما الی له هی ستر و اما ایسان که آن برای مرد پرده اند فوج و بطها فی سبیل الله پس ایسان
 که بسته است آنها را در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در مصیبت و بیگانهی وی چنانکه در قسم اول بود و خصوص چاه و فخر و راه خدا نیز مزاد نیت چنانکه در قسم ثالث بلکه
 بر او آنت که برای سواری خود بسته است تا در حاجتهای مشر و عسوار شود و تردد کند و فخر و حسیاج خود را از مردم بپوشد چنانچه در روایتی دیگر واقع شده است و در بطها غنی
 یعنی بسته است برای اظهار رخا و توانگری خود و تعفا از طلبیدن اسب از مردم نزد حسیاج سواری نه در مین حق الله فی ظهور دهها پسر و اموش نکرده است حق خدا را و طلب
 ثواب از وی در پشتهای ایسان که سوار میشود بر پشتهای ایشان در طاعت و امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را بر آن و لا و قابها نه فراموش کرده است حق خدا را
 در کردنهای ایسان که اولی کند حق آنرا در زکوة و شانهیه میکند که حق در زکوة ایسان آنست که غنیانی آنرا بکند بگاه دانه و اصلاح کند آنرا و دفع ضرر کند از آنرا و ببنای چشم
 در تفسیر اختلاف و آنست که زکوة را در ایسان زکوة است که اگر برون در صحرای بپزند و در خانه علف نیابند خداوند اسب بخار است کسب براسی را دیناری بدید یا قیمت کند آنها را
 و از هر دو بیت در هر پنج در هر پنج حساب زکوة است و نود صاحبین و شافعی و اسبی در اسب زکوة نیت زیرا که در حدیث واقع شده که نیت بر مسلمانان در عید وی و نه در
 فوس وی صدقه و دلیل امام ابو حنیفه قول آنحضرت است صلعم که فرمود در سر بر اسب که برون بخرد یکدینار است و آنچه شافعی روایت کرده بر اسب غازی محمول است که سواری
 میکند بر آن و همچنین عبد برای خدمت است و تقویم فوس هر دیت از عمر رض و سخن در بخا در راست و در شرح سفر السعادت پاره از آن مذکور است فقی له ستر پس این
 ایسان بر او را پرده و ستر حال اند و اما الی له هی احو و اما آن که آن مردم را موجب اجر و ثواب عظیم است فوج و بطها فی سبیل الله لاهل الاسلام پس ایسان وی
 که بسته است آنها را در راه خدا برای اهل اسلام بجا داند و دیگران را نیز در جاد اعانت کند و سوار کرد داند تا جاد کنند فی مرج یعنی میم و سکون را و بجهت در چاه و فوج و
 وضه و بیکتاب و کبابه دارد و اما اکل من ذلك المرج او الو وضه من شیء من نخورد آن ایسان از آن مرج یا در وضه چیزی را الا کلبه ما اکلت حسنات مکر
 نوشته شود و صاحب اسب از بشمار آنچه خرده اند ایسان بکیا و ثوابها و کتب له عدد داد و آنها و ابوالها حسنات نوشته میشود و او را بشمار سر کنای ایسان و یکدینار یا
 نیکها و لا تقطع طولها و بنزد سببهای خود را طول بکس طاء و فتح و او را سیمان که بنزد یک طرف او را پنج و دیگر را بای اسب یا دست وی تا بگرد و بچود فاسلنت
 شرفا و شرفین پس بر آید یک زمین بلند یا دوزین بلند را الا کتب الله له عدد آثارها و ادواتها حسنات مکر که میزید خدا تعالی و ثابت کرد داند مر آن مرد را
 بشمار کاما نیک اسب میزند و بشمار سر کنای نیکها و لا میبها صاحبها علی خوف شرب منه و میگذرد آن ایسان صاحب آن از آن جوی پس آب بخورد ایسان از آن جوی
 و لا یورد آن لیسبها و نیزه اند آن صاحب ایسان که آب بخورد ایسان از یعنی وی نیت آب بخورد نذر دارد بلکه فی قصد و اراده او آب بخورد نیت و قصد
 و اراده آن داشته باشد الا کتب الله له عدد ما شرب حسنات مکر که میزید خدای تعالی برای وی بشمار آنچه نوشیده اند ایسان نیکها و از اینجا معلوم میشود که کسی
 کاری میکند و در ضمن آن بی اختیار وی کارهای دیگر پیدا میشود در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقعه است
 تذکره قبل گفته شد یا رسول الله فالحق من خزان حکم آن صیبت و در ادای حق آنها و ترک آن چیزی وار د شده است فال گفت آنحضرت صلعم ما انزل علی فی الحشر شی
 فوفرت و نه شده است بر من در حکم خزان چیزی بخصوص الالهله الا یذ الفاذة الجامعة کما ین آیتها که جامع احکام تمام افعال است از خیر و شر فانه بغا فیه
 خال مجتهدین بعل مشغال ذو فخر و پاره پس یکیک عمل کند مقدار یک ذره بیک یا بدیاری آنرا و من بعل مشغال ذرة شرا پاره و یکیک کند مقدار ذرة بدی می بیند
 جزای آنرا پس اگر چیزی کند خدای آن می باید تا چیزی مخصوص و جزای مخصوص نازل و وار د نشده و او را مسلم و عنه فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من
 با فاه الله ما لا فله یؤ ذکوة کسی که بد بدهد را خدای تعالی بای پس او کند زکوة آنرا مثل له ما له یوم الفیحة شجاعا مصور بر داند و شو بپای وی مال وی روز
 قیامت بصورت دارد و شجاع بفهمش و کسر آن را بر زبانتین بر یا مطلقا بر زبانه او فوج مارا که موی بر سر ندارد و این نشان از نهر و درازی عمر است و له و بطن
 بنمای و دایمی وجوده میان آنها سخت و بغو فانه مر آن را بر داد و نطفه سیاه است بالای و چشم او یا درون و چشم او و بعضی گفته اند که دهن وی بطوفه یوم الفیحة
 گردانیده میشود آن را مانند طوق در گردن آنکس و نفاست مرقا خند بل و بطنه پسر میگردان مار بر دو طرف نیت خود یعنی میشود یعنی بر دو کج و درین جزو
 فله منی بفتح لام و سکون و فوج نازد و استخوان بر آید زیر زکوة کوش و در شرح شیخ گفته اند نیت یعنی نیت ده استخوان و نان که ریش بر آن میرود و چون نزد یک نیت
 بود تفسیر کرده بدان و بعضی ضمیر بر نیت راجع با فوج یا شجاع باشد و تواند که بشخص مال دار باشد یا زانده بود و چنین میگردان مار بر دو کج آنکس را ثم یقول انما الله
 پسر یکدیگر آن را بر زبانتین یا قال من مال توام که زکوة آن ندادی انا کتوک من کج تمام که زکوة جدا کرده بخا دی ثم ثلثا و پسر خود ندان حضرت صلعم این آیت را و لا
 یحسب الله من یجول الا به تا آخر آیه که این است ما انا هم الله من فضلهم بر خیر لهم بل بر شریکیم بطوق و تجلوا به یوم القیامة و او الهجاری و عن ابی ذر
 الثبی روایت از ابو ذر از پسر صلی الله علیه و سلم قال گفت آنحضرت صلعم ما من رجل یکن له اهل او فیرا و عنم لا یؤدی حقها نیست هیچ مردی که باشد

مراد از شتران یا گاو یا گوسفندان که ادا کنند حتی آنرا را الا انی بها یومر الغنمة اعظم ما یکون واسمنه کما ذکر آفرده شود آن شتران و گاو و گوسفندان
در حال بودن آنها زکوة و زب تر قطاه با خفا فها پی بر یکند آمد در شتران یا بیای خود و بیطنه بقرونها و نیزند گاو و گوسفندان و او را بشاخای خود کلا
جاذت اخوها و دت علیه اولها هر بار که بگذرد و طائفه پس آنها باز گردانیده شود و غنم آنها بن عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابی هریره که
سابقا کذبت چنانکه اشارت بدان کرده شد حتی یقینی بین الناس تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه و عن جری بن عبد الله روایت است از جری
عبد الله بجلی که از مشایخ صحابه است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلمه اذا فاکم
المصدق چون باید شمارا صدقه ستانده یعنی از جانب امام برای گرفتن کوة اموال باید که آنرا ساعی و عامل خوانند و دفا موس گفته که صدق بروزن محدث گیرند
صدقه و متصدق بنا دهنده صدقه فلبصد و عنکم و هو عنکم واضح پس باید که باز گردد و صدق از پیش شما و حال آنکه وی از شما رضی و خوشنود است بانظر تی که
خوب پیش آید بوسی و ادا کند صدقه تمام و کمال و او را مسلم و عن عبد الله بن ابی اوفی پدر و پسر بر و صحابی اند و این عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم
رفت قال کان النبی صلی الله علیه و سلمه اذا اناه فوم بصدقه قال حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوة خود را پیش آنحضرت می آوردند آنحضرت صلعم در
مصارف آن صرف می نمود و بواسطه آنحضرت که چون می آوردند زکوة و می صدق خود را و میگردانید آنرا و می گفت اللهم صل علی فلان خداوند او را درود بفرست
و رحمت کن بر آن فلان که صدقه آورده است یعنی بروی و برسان وی فاواه ابی بصدقه پس آورد و زکوة آنحضرت پدرین که ابو اوفی است صدق خود را فقال پس
گفت آنحضرت صلعم اللهم صل علی ابی اوفی و حکم کنی بر چنان بود که بکسر صدقه ایشانرا و صلوات بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است متفق علیه و فی
روایه اذا انزل الی کر حل النبی صلی الله علیه و سلمه بصدقه قال چون می آوردند زکوة را این جمیل که منافعی بود و فقیر بود و خدای تعالی او را غنی گردانیده و ذوق اباری گفته که و فی
نظم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بوده بعضی گفته اند جمیل منافی بود و بعد از آن تو بر کرد از نفاق و قاضی حسین گفته که در
نامشده است قول حمزه بن علی و من من عاهد الله لثمن انما من فضله لصدق الایه استی و خالد بن الولید که صحابی مشهور بود و از فرزندان و العباس و عباس بن عبد
المطلب هم رسول الله صلی الله علیه و سلمه و نیزند و دیگران همه دادند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلمه ما بنم این جمیل نعم یعنی شد
که راست است که بحدیث رسد و موجب کفران نعمت گردد و انتقام یعنی مبالغه در عقوبت نیز از این باب است یعنی کرده نمی پذیرد این جمیل و کفران نعمت میورزد الا
اندکان ضلوا فاعناه الله و دسوله که سبب همین که وی فقیر بود و هیچ چیز نداشت پس توانگر گردانید او را خدا و رسول وی و این توانگری سبب نفی و طمان وی
شد و بکفران نعمت کشید و غنا بحقیقت از خداست و ذکر رسول بجهت آنست که وی صلعم و اسطاست در اخلاص خیرات و وصول نما از جانب حق در تفسیر کرد و منم
عاهد الله لثمن انما من فضله لصدق و لکنون بن الصالحین آورده اند که آنحضرت صلعم و عا که در او رایتا و ثروت بالتماس وی و وعده وی که شکرگزاری نعمت کند و
اما خالد فاکم تظلمون خالد او را خالد بن ولید که میگوید وی نیزند از زکوة سببش آن بود که شما ظلم میکنید او را و حال وی نیست که وی قداحنسل ادراعه و
اعنه حتی بسبیل الله تحقیق وقت کرده است زره های خود و هر ساز نامی جنگ خود را و اسلحه و چار پایا در راه خدا بر خاریان و هر که حالش این باشد که چنانچه
خیرات فعل میکند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شما است بروی و شجاع بر ظلم صبر نتوان کرد و یا مواد آنست که وی چیزی ندارد
که زکوة آن دهد و هر چه زکوة وی بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته است و احدی بفتح بمره و سکون حین و ضم تا جمع
خدا و بفتح بغی ساخت و آما دکی و اتداعلم و اما العباس بن علی و اما عباس پس زکوة وی برین است و من خاسن آنم و سببش آن بود که میگوید که آنحضرت صلعم بیشتر
گرفته بود و سال زکوة عباس را یکی زکوة این سال که از وی می طلبیدند دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرمود و مثلها معها و مانند زکوة این سال مانند آنست که
زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم ملت داده و تاخیر کرده در زکوة و سال عباس را راضی بالتماس وی بخریز و رتی و احتیاجی که داشت و اما
جائز است که ملت دهد و تاخیر کند بر وجه نظر و مصلحت و بعد از آن بگوید یا آن اخضا یعنی آنحضرت بود صلعم ثم قال پس گفت آنحضرت یا عمو اما شعوت انعم الرجل
ای عمر ندانستی و نه نمیدی که برادر پدر زمر دمل پدر اوست پس عباس را بجای پدرین دان و تقسیم دنی کا دارد و باید که حاصل بکسر صاد و سکون نون آنست که فقه
و فقه خرا از یکت بخیر آید هر یک را منو گویند و هر دو را رضوان فی الصحاح بکسری از چندت در دخت که هم از یکت بخیر رسته باشد و برادر پدر متفق علیه و عن ابی عبد
بصره و فتح مسمی الساعی منوب بی ساعده که قبل از ایت از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب هفت صلوة گذشت قال استعمل
النبی صلی الله علیه و سلمه رجلا من الازد کنت عال کرا دینا آنحضرت بروی را از آن دینچه بمره و سکون نون که از بلا دین است و آنرا از دشمنان بفرستد فقال له گفته

بشد و نام برده بشد از ابن اللبیده بضم لام و فتح آن و فتح ثناء و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یای نیست نام ما در اوست که منسوب است به نجیب
 بسکون تا قبله مشهور است و نام ابن اللبیده اتم است علی الصدقة عامل گردانید بر کفر حق صدقه فلما قدم قال هذا الکرم پس چون باز آمد ایمنه و از آن فرگفت
 بمسلمان این مقدار مال برای شماست که صدقه اموال است و هذا الهدی فی و این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من و چون این سخن آنحضرت رسید
 ناخوش آمد فخطب البنی صلی الله علیه وسلم پس خطبه برآمد آنحضرت محمد الله و اشقی علیه پس حمد گفت آنحضرت و ستایش کرد بزرگات پاک و می تعالی چنانکه در خطبه
 ثمال پشرفت اما بعد فانی استعمل دجاله نکر علی امور و اما محمد و ستایش بدستی کس عامل میکردم مردان از شمار کار را ما و لانی الله از حمد آن کار که
 ولایت اده و حاکم گردانیده است مرا خدا تعالی فانی احدم بقول پس می آید یکی از شما از اهلان پس میگوید هذا الکرم و هذه هدی اهدیت لی این بر شما
 راست و این هدیه است که فرستاده شده است مرا خدا تعالی پس چنان گفت ایمنه در خانه پدر خود او بپشت آمده یا دو خانه مادر خود شک را ویت
 یا توابع است فبنظر اهدی له ام لایس به عید و می که آیا پیشکش فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب علمداری و
 اگر عمل داری بود و در خانه خود نشستی بودی میفرستادند پس این حکم مال اصل دارد و از اینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد که همیشه برای وی
 هدیه میفرستادند از جهت این عمل جائز است که فتن او چنانکه در پاره قاضی و صیاف و می گفته اند و الذی نفسی بیده لا یاخذ احد منه شیشا نجا سوگند و
 هیچ یکی از آن مال مذکور چیز را الاجابه به يوم القيمة بمجمله عقوبت که اگر کسی از آن مال را در روز قیامت برگردان کند یا اگر باشد آن مال را
 جنت شریع باشد مرا و در فاضل را و فین میگوید و ده آواز شتر و کرک و کفتر و شتر مرغ و آواز کرک صبی و کرک تحت او بقوله خوار یا اگر باشد آن مال از جنس کا و
 می باشد مرا و آواز کا و خوار بضم خا آواز قمر و در قلموس گفته آواز کا و کو سفند و آهوا و شافه بصر یا اگر باشد آن مال از جنس کوسفند که آواز سبک بصر
 فتح آن بر وزن یضرب یا بر وزن یفتح و یعار بضم یاء آواز غم را گویند فرفع میدید به پشرفت آنحضرت هر دو دست خود را حتی و انما عفره البطیه تا آنکه دیدیم
 ما سفیدی هر دو بطل آنحضرت و عفره بر وزن حمزه و صفرة بیاض و اعتر بضم چا که هم و بیض فزال پشرفت آنحضرت اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت کرد
 بار خداوند آری رسانیدم حکم ترا بخل متفق علیه فالخطابی و فی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت و هلا جلس و فی بدت لعه و ابیه فلنظر اهدی
 الیه ام لا دلیل علی ان کل امر میبندد به الی امر محظوظ و محظوظ دلیل است بر آنکه هر کاری که وسیله کرده شود و وسیله شود بوی سویی امری حرام است
 و می حرام است زیرا که وسائل را حکم مقاصد است پس هر چه وسیله امر حرام است آن نیز حرام است از جهت آمده است که هر قرضی که بآن منفعتی حاصل شود حرام است و کل
 دخول فی العفو و این تیر کلام خطابی است که هر چیزی که در آمده است در عفو مثل عبدیج و هبه و نكاح مثلا بنظر هل بكون حکمه عند الانفراد نظر کرده شود
 و تا مل نموده شود که آیا هست حکم وی زدا فغوا یعنی پیش از دخل در عقد کحکه عند الاقتران همچون حکم وی زدا قران و اجتماع در آمدن وی در عقد ام لا یا
 نیست هکذا فی شروح السنه و این کلامی لانی بنده بکسی است که از حیل منع میکند چنانچه امام مالک و احمد و امام ابو حنیفه و شافعی و غریبان که حیل را جائز
 میدانند نظر میکنند باین داخل کذا فی شرح الشیخ و عن عدی بن عجبیه و فتح مین و کسریم و سکون یا صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
 استعملناه منکم علی عمل یکسرک ما لکر و انیم ما و را از شمار عملی گفت ما محطاس پوشید و می از ما سوزنی را محطاس بکسریم و سکون و فتح یا متافوفه پس پوشید
 که بالای سوزن است در یکی باز یا دی که آن غلولا میباشد این گمان خیانت و غلول بضم نین مجرایت و ضمنت و بعضی مطلق خیانت نیز آمده بانی به يوم القيمة
 می آید آنکس باین فضل و زقیامت و عتاب کرده شود و را بران دوام مسلمة الفصل الثانی عن ابن عباس رضی فزال لما نزلت هذه الایة گفت ابن عباس
 چون نازل شد این آیت که و الذین یکنزون الذی و الفضة یعمل مضمون آیت گفت که آنکس آنکه گنج میکند زر و سیم را و خرج میکند از راه خدا کرم کرده
 میشود آن زر و سیم و آتش و دوزخ و داغ کرده میشود بدان پشیمان و هلا و پشیمانیش از چنانکه در فضل اول گذشت بگوید لله علی المسلمین بزرک و کران
 آمد آن مسلمانان فقال عموفا اخرج عنک من کنت عمر من کنت بکشی این اشکال را از شما تقبیج بجم و تشدید کشان دن از فوج بعضی کشایش فافظی عمر پس رفت عمر
 فقال پس کنت یا بنی الله که علی صاحبک هذه الایة بدستیکر آن آمد بران تو این آیت فقال پس گفت آنحضرت ان الله لم یفرض الزکوة الا
 لیطیب ما بین من اموالکم بدستیکر خدا تعالی فرض نکرد اینده است زکوة را که برای آنکه پاک گردانید چیزی که باقی مانده است بعد از زکوة و ادا نایا با
 شما پس چون زکوة مال را گردانید یا پاک شد اگر جمع کنید و گنجینه بپازید باکی نماند و در آیت قرآن که بر گنج نهادن و عید فرو داده است بر تقدیر بیت که
 منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند گنج نهند داخل و عید نیست و انما فرض المودیه فرض نکرد انید فی تعالی میراثا و ذکر کلمه و ذکر کرد آنحضرت بقره انیتول
 را ویت یعنی آنحضرت بعد از قول وی و انما فرض الموارث لکه ذکر کرد که من یاد ندارد آنرا و آنچه یاد دارم همین است که فرمود که تعالی که موارث فرض کرده است
 برای همین کرده است که لکن من بعد که تا باشد اموال هر کسانی را که بعد از شما نماند و از شما نماند یعنی در حکم میراثا را بیجا جمع مال کرده که اگر مال جمع شود
 و بعد از کسی باقی نماند میراثا را بجا باشد فقال پس گفت را وی فکرم عمر پس کبر گفت عمر بخت تقبیل از منی و حمد و ستایش حق برگشته شدن که این اشکال و حاجت

شارع بر جمع اموال شد قال بشرکت آنحضرت الا اخبري بحقی ما یکنی الموأب خبر بدیدم ترا می خبری آنحضرت کز مرد المأأة الصالحة آن کج کلام است زن صالح که
 فرموده حق عمل کند و در رفاه برداشتی در ضای شوهر باشد چنانکه فرمود اذ انظروا اليها سوله چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادمان گرداند و را بشمارد حسن
 صورت و سیرت و روش و می و اندامها اطاعت و چون کار خردمرد او را فرمانبرداری کند او را و اذ اغاب عنها حفظه و چون غائب گردد مرد از آن زن
 نگاه دارد حق او را و نفس و مال و دوا بود او و وعن جابر بن عبد الله بنعت عین و کبرياء و سکون یا و انصار سی صحابی بزرگست و در شهود و می بدر را اختلاف است
 و بعد از بد تمامه سینه را حاضر شده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سببا بشکر و کسب تصفیر که جمع را کسب است زود باشد که بایند شمارا
 سوارگان مبعوضون که دشمن داشته شده اند و کمر و اندر زده مردم حکم طبیعت زیرا که برای گرفتن اموال ایشان می آیند یا بجست آنکه کج خلقی میکنند و سخن می نمایند
 مصدقان اند که برای گرفتن صدقات می آیند فاذا جاءوا فوجوا بهم پس چون بایند شمارا بجای فرستادند برایشان و مرجا بگویند برایشان و خلوا ببنهم و بین ما
 یبلغون و حال گردانید و تهمی سازید میان ایشان و میان چیزی که می طلبند ایشان از اموال تائمان ایشان و آن چیز عالمی و مانعی نباشد فان عدلوا اخلا نفسهم پس
 اگر عدل و رزند ایشان و زور و ستم نکنند پس برای خود میکنند که ثلث هلاکت یابند و آن خلوا افعلهم و اگر ظلم و ستم و زور کنند پس برایشان است بزه و زیان
 آن و مراد آنست که اگر چه ظلم کنند باحق و زعم شما یا مراد غرض و تقدیر است مبالغه و الا اگر بحقیقت ظلم کند رضای ظالم چه صورت دارد و از صوم فانی مقام
 ذکر نکرد و ضاهم و خوشنود گردانید ایشان را زیرا که تمام و کمال زکوة شما خوشنود می ایشان است یعنی اگر حاصل واجب زکوة با دای مال حاصل شود و لیکن اگر مصدقان بی
 و خوشنود روزگار و اعل است و لید عوالکم و باید که دعا کند مصدقان برای شما بتابت آنحضرت بحکم آتی قال بعد از اخذ صدقات دعا میکرد و دوا بود او
 و عن جابر بن عبد الله صحابی مشهور است بحسن صورت و سیرت قال جاءه غاس یعنی من الاعراب الی رسول الله کفتم آمدند بعضی مردم از بادیه نشینان
 بسوی آنحضرت صلى الله عليه وسلم فقالوا اننا سامن المصدقين باقونا فظلموا پس گفتند بعضی مردم از مصدقان می آیند ما را پس ظلم میکنند و را فظال
 پس گفت آنحضرت ارضوا مصدقکم فکرم راضی گردانید صدق کنندگان خود را قالوا گفتند آن مردم اعراب یا رسول الله و ان ظلموا راضی گردانیم ما ایشان را
 اگر چه ظلم کنند ما را قال گفت آنحضرت ارضوا مصدقکم و ان ظلمتم راضی گردانید مصدقان خود را اگر چه ظلم کرده شوید شما بهمان توجیه و تاویل که گفته شد و او
 ابو داود و عن شری بنی بفتح با و کشرین مجربین الخصاصه بفتح خای مجرب و تخفیف صادمه و تشدید یا و تخفیف آن نام و در بیشتر است که صحابی است و مولای
 آنحضرت قال قلنا ان اهل المصدقه یبغون علينا کفتم یعنی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقات را می آیند تجاوز می نمایند از حد اعتدال
 و اعتدال و ظلم میکنند بر افکنم من اموالنا بعد دما یبغون و انما یبغون من اموالهم خود و بر اندازد آنچه ظلم میکنند قال لا کفتم آنحضرت بنوشید و صبر کنید
 آنچه میکنند و دوا بود او و عن رافع بن خدیج بفتح خا و کسر ال انصار سی صحابیت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العامل علی الصدقة
 بالحق کالغازی فی سبیل الله عمل کننده بر صدقه بر طریق حق و عدل و انصاف همچو کسی است که غزائنده است در راه خدا و یابنده است ثواب ناحی و حج
 الی بینه تا آنکه بازگردد بسوی خانه خود و دوا بود او و الی زمندی و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم قال
 لا جلب ولا حب روایت است از عمرو بن شعيب از پدرش از جدهش از آنحضرت که روایت نه جلب و نه حب هر دو بحکم متوکلا و الا وسط اول بلام و ثانی بخون
 مواد جلب آنست که فرو دادی ساعی در جانی او و او را کند خداوند آن مایه را که کشیده یارند مایه خود را در جایی که فرو داده است و جلب آنکه خداوند
 مایه دور رود از جایی که فرو دادی ساعی را تلف کند که بجانب او آورده و منی غایت است از جهت حصول ثبوت ثقت و دایمی بر تصدق و در ثانی بر صدق و
 لا تؤخذ صدق فاعلم الای و دوم و کفره نشود صدقهای مردم کرد در سر راه و جای ایشان این تهمه و تا کید کلام سابق است و شامل صورت جلب و حب است
 بر دوا و دوا بود او و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استغنا ما لا فلا زکوة فیه حتی یجول علیه المحول کیکه باید مالها
 پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی یکسال و دوا الی زمندی و ذکر جماعة انهم و قنوه علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی جماعتی را از روایت را
 که وقت کرده اند این حدیث را از ابن عمر یعنی ابی بن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند ظلم
 اما این چنین موقوف کنی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد و چنانکه در مقدمه معلوم شد و عن علی ان المعباس و رضی الله عنهما سال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم فی تعجل صدقة قبل ان یحل روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما که در شتاب داد این زکوة خود را پیش
 آنکه تمام شود سال و فرو داد وقت وی و تعجل کجاست از طول دین یا طول در مکان بکسر و ضم هر دو است که فاقوا فخص له ذلک پس رخصت کرد
 آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است مذهب زردما و زردا که از جهت وجود سبب زکوة که نصابت و این حدیث مؤید توجیه اول مرفوع آنحضرت
 کند و اما المعباس رضی الله عنهما که در فصل اول از حدیث بی برهه گذشت و دوا بود او و الی زمندی و ابن ماجه و الدارمی و عن عمرو بن شعيب عن
 ابيه عن جده ان النبي صلى الله عليه وسلم خطب الناس فقال الا من ولی بئنا الممال فی الجحیم فیه خطبه خواند آنحضرت و شکر کرد مردم را بپشت

آگاه باشد هر که والی شده و نگاه داشت بیستی را که مراد مال است پس باید که سوداگری کند در و لا ینزله حتی لا یطعمه الصدقه و نکند از مال تیمم ابی تجارت تا آنکه بگوید مال او صدقه یعنی کم کرد و از دکانی کرد از دانه و از کوزه و راه التماسی و قال فی اسناد ه مقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد این حدیث سخن است لان الشیخ بن الصباح ضعیف زیرا که شیخ بن صباح بشدیده یک یکی از او یان این حدیث است اگر چه در مصالح و در عبادت قویست اما حدیث وی نرمی دارد و استیع و ابی جریه و ما فی الفضل الثالث عن ابی هریر و در حق مال موقوف و رسول الله صلی الله علیه و سلم و استخلف ابو بکر بعد از او گفت ابو هریره چون فاتی یافت آنحضرت و خلیفه گرفتند ابو بکر بعد از وی و گفت من کف من العرب و کافر شد یک یک کافر شد از عرب با یک از کوزه و لوق بسل که اب لغه اند پس مرا و بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوة قطعی است پس انکار هر کفر باشد چنانکه نازیبا استماع آوردند از او و زکوة پس اطلاق کفر بطریق تخیل و تشدید باشد و مراد کفر ان نعمت است چنانکه در حدیث من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر گفته و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شوند و بعضی استماع آوردند پس اطلاق کفر و نفی هر دو جائز باشد و عمر رضی الله عنه بظاهر کرد و در کفر ایشان باشد و در آخر چون حقیقت حال در بیت موافق شد با بنی بکر و عذرف کرد که حق با من است که ابو بکر بدان است چنانکه میفرماید قال عمر بن الخطاب لابی بکر و رضی الله عنهما کیف قاتل الناس و قتل قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قاتل الناس حتی یقولوا امر کرده شد که قاتل کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان چگونگی کش میکنی و در مال آنکه حقیقت گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و انفس خود را و از من مال خود را و نفس خود را الا یجعه مگر حق اسلام و در وایتی صریح آمده است لا اله الا الله فی قال لیس فی کفر بکفر لا اله الا الله عزم منوط له و نفی نکادار از من مال خود را و نفس خود را الا یجعه مگر حق اسلام و در وایتی صریح آمده است الحق الاسلام چنانکه دیت و خصام و جزان و حساب به علی الله و حساب و بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شیخ این است حساب بطن و در آخرت بطن است چنانکه من است باشد و زبان الا اله بکفر بکفر و الله لا قاتل من فرق بین الصلوة و الزکوة پس گفت ابو بکر خداوند مرا نیزه قال میکنم کسی که بدلی کند و فرق بیند میان نماز و زکوة که وجوب نماز قائل باشد و وجوب زکوة را منکر گردویا و اول عمل کند و از ثانی استماع آوردن ان الزکوة حق المال زیرا که زکوة حق واجب مال است چنانکه بنده حق واجب نماز و موجب بود و اسلام است و الله لو متعونی عنانا سخرنا سوخته اگر منع کنند مرا نیزه و عنان بفتح عین انقی و لکن مگر یک سال رسیده است در وایتی عقال اگر منع کنند پایی بند شتر را و این مباح است در طلب حق واجب و در قاصد موسر گفته است که عقال بکسر عین کوزه یک سال از شتر و کوفتند کاف و اوقاف و نه مالی و رسول الله بود که کرامی کرد و در وایتی رسول خدا صلی الله علیه و سلم قال فلتقم علی منعها هر انیه قال میکنم ایشان را تا بر منع عقال با محبت کفر و از نذر اگر منکر شوند یا برای خطا شعار اسلام و صد باب گفته اگر منع کنند بی آنکه خافیم قال عمر فی الله ما هو الا وایت ان الله شرح صد و ابی بکر گفت ان الله منع نمودشان من حال من درین محاجت مگر آنکه در اتم من در وایت و هو یهدی بکسر عین که خدی تعالی کشاد سینه ابو بکر صدیق را برای قال ففتحت الله الحق پس شایتم من که همین است حق که قال باید کرد و در وایت آمده است که صاحب و بکسر عین حق علی مرتضی رضی الله عنه منع کرد و ابو بکر و گفتند که اول عهد خلافت است و مخالفان جماعت کثیر اند مباد داخل و فتوری در کار خانه اسلام راه یابد و توقف و تاخیر لایق می نماید ابو بکر گفت بنی اند عمنه اگر تمام مردم یک جانب شوند و من تن تنها باشم قال میکنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابو بکر رضی الله عنه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یكون کفر احدکم یوم القیمه شجاعا اقروع میباشند یک یکی از شمار و ز قیامت را بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت نفی منه حیل میگردانان و صاحب که همین صاحب کج باشد و هو یطلبه و حال آنکه آن را میجوید و در احتی یلفتنه اصابعه تا آنکه گفته میکرد و از صاحب کج آن مادر انگشتان خود در چنان عادت است که در وقت خوف از مار و مانند آن دست را در دهن آن می اندازند و نیز اثر اعطا و منع در دست و انگشتان ظاهر میکرد و در وایت احمد و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ما من رجل لای وی زکوة ماله الا حیل الله یوم القیمه فی عنقه شجاعا یست یج مروی که او انمیکند زکوة مال خود اگر آنکه میکرد و از خدی تعالی روز قیامت در کرون میاری را ثم قوع علینا مصداقه من کتاب الله سپهر خواندن حضرت بر و دلیل این سخن را که تصدیق میکند آنرا و لوقی است بان از کتاب طالین آیت را و الا یحیی الذین یملون بماتهم الله من فضله الا ینه تا تمام آیت چنانکه در فصل اول گذشت و راه التماسی و النساء و ابن ماجه و عن عائشه و رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت عائشه شنیدم آن حضرت را که میگفت ما خالطت الزکوة ما لا یطع الا هلكته نیاحت زکوة پیغمبر مال را اگر آنکه هلاک کرد زکوة بهجت بیرون نیامد و در می زبان مال انمال را ضایع شدن مال یا هجرام گردانیدن آن و حرام چون نفع گرفته نمیشود بان در حکم مالک و ضایع است و راه التماسی و البضاری فی تاجیه روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری و در تاریخ خود و در صحیح خود و الحمیدی و روایت کرد دست حمیدی و زاد و زیاده کرده است حمیدی و تفسیر خود را و بخالطت زکوة مملکه قال گفت آن حضرت یكون قد وجب علیک صدقة یتبشایمکه حقیقت واجب شده است بزرگ زکوة فلا تخو حها پس بیرون میاری زکوة را فیها لثام الحرام الحلال پس هلاک میکرد و از حرام حلال را بخالطت میادی بعد از انتفاع بهلاک و ضایع و قد اجتمع به من یرى تعلق الزکوة بالعین و تحقیق حجت گرفته است این حدیث باین تفسیر کسی که اعتقاد کرده و تعلق زکوة را بعین مال چنانکه شافعی و اندوید و از روایات ایشان بخیر نمی کنند و دفع قیمت در زکوة زیرا که این قریب است که تعلق گرفته است بملک پس و انما به بغیر آن چنانکه دایا و ضمایا و تعلق زکوة بمال نزد ایشان تعلق شرکت است زیرا که منصوص علیه شایسته است مثلاً پس شارع مخصوص واجب گرداننده دست عین منصوص علیه را و ترک واجب بخایش نذر و در بر تعلق زکوة بمال و در میان که نزد خفیه است مخالطت زکوة بمل صورت نذر و دلیل خفیه بر تعلق زکوة به بادای زکوة بسوی فقیر اصال است در زکوة موجود و اگر مشاء

این است بقول حق تعالی و ما من و ابی فی الارض الا علی الله عز و جل و ذوق جهنم است چیزی که واقع شود بوی کفایت و این مختلف است باختلاف حوائج بعد از آن
 واجب گردانیدال سیمی را غنی برای ذات کریم خود جل جلاله امر کرد با بخازان موحدان از آن سیمی و مال سیمی احتمال ندارد کفایت آن حوائج و انجا مواجید سبب اختلاف آن
 حوائج و مواجید نیستن کرد و امر با بخاز مواجید آن باستانه بال و بطلان نمیدشاید بعینه چنانچه سلطان برات کند خازین را باالات حرب بر بعضی و کلاهی خود ز مال
 میهن که بوی سپرده پس این اذن است از سلطان باستانه بال و در پادشاهیا قیمت از آن منت درست نیست اما در حکم مخالفت است و در معنی آن است فافهم هکذا
 فی المنتقی ایخنین و منتقی است که تصنیف این عبد البر است و روایه یقه فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسناده الی عایشه در وقت
 کرده است یقه فی شعب الایمان از امام احمد بن حنبل باسناده و می آید شایسته این معنی را که و قال احمد بن حنبل فی خالطه و گفته است احمد بن حنبل و می خالطه الزکوة
 نفسیه و ان الرجل یاخذ الزکوة و هو موسر او غنی تغیر وی این است که هر وی بگیرد زکوة را و مال آن کم شود است یا غنی شک را و است و اگر در میان بجز
 و غنی فرقی نبیند از جهت اشتقاق موسر از سیر معنی سولت ضد عسر و غنی از غنا معنی عدم فقر و احتیاج برای تنويع نیز تواند بود و انماهی للفقراء و نیست این
 زکوة که برای فقیران مخالطت زکوة بال و ایاک آن مخالطت حرام بحال این معنی دارد پس در معنی مراد مخالطت زکوة بمال گرفتن آن است با وجود سار و غنا و در
 معنی اول مراد منع زکوة است و ندان آن بفقراء و در و غنی صحیح است و احتیاج مذکور معنی اول است باب ما یجب فیه الزکوة آنجا
 و از آنکه بر وجوب زکوة در انعام و اتمان و عود و در باقی همه اموال تجارت و اخلاف کرده اند در نه با و سبزه ها و میوه ها که در پادشاه و سال تمام نایستند و انما
 واجب نیست در آن زکوة و در ترم و طلب واجب است و قیله بر سبزه پنج دست و در گز تران و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و نزد امام ابوحنیفه واجب است
 عشر در هر چه پس از زمین کم باشد یا بیش کردنی و پسر کم و گاه و محبت برای امام قول حضرت رسول الله صلعم ما خرجت الارض فیه العشر و تفایصل این باب
 از کتب فقه باید جست الفصل الاول عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس فیما دون خمسة اوقی
 من التمر صدقة نیست در پادشاهان از پنج و سق بفتح و او و سکن معل شصت صاع و صاع چهار مد و یک رطل و ثلث رطل و تحقیق این اوزان و تطبیق آن به
 اوزان دیار خود در شرح سفر السعادت بتفصیل کرده شده است فلینظر ثم و لیس فیما دون خمس اواق من الورد صدقة و نیست در چیزی که کم
 از پنج اوقیه از نقره است زکوة اواق بفتح سنده و جمع اوقیه بضم نمره و سکون و او که کفاف و تشدید یا چهل دریم پس پنج اوقیه و نیست دریم باشد
 و ورق بفتح و او که کسر افضه و لیس فیما دون خمس ذر و من الابل صدقة و نیست در مادون پنج نقره شتر صدقه و ذر بدال محجاز و دانه یا ز
 سه ماده را گویند درین حدیث هر ذر زکوة و نقره و شتر نکرده متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس علی
 المسلم صدقة فی عبده و لانی فرسه نیست بر سلمان صدقه در بنده وی و نه در اسب وی مراد بنده خدمت و اسب سوار است و فی اوقیه
 لیس فی عبده صدقة الا صدقة القطر نیست در عبده وی صدقه که صدقه فطر که از وی میدهد متفق علیه و عن انس ان ابا بکر رضی الله عنه هذا
 الکتاب لما وجهه الی الیخین و اینست از انس که ابوبکر صدیق فرست برای وی این کتاب را انگاه که متوجه گردانید و ابوی بحرن کتاب نیست
 بسم الله الرحمن الرحیم هذه فريضة الصدقة التي فرض رسول الله این فريضة زکوة است که فرض گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم علی
 المسلمین بر سلمان و القاص الله بهار سوله و ان صدقه که امر کرده است خدای تعالی بآن پیغمبر خود را من سلهما من المسلمین علی وجهما فلیعطها لیس
 کسیکه طلبیده شود آن صدقه را از مسلمانان بر وجه مشر و مع کر آن صدقه راست باید که بدهند آنرا و من سلهما فی قها فلا یعط و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر
 و بر مشر و مع پس باید که نهد بعد از آن بیان نصاب زکوة بر قسم از اموال میکند و میفرماید فی اربع و عشرين من الابل فمادونها من الغنم من کل خمس شاة
 در میت و چهار از شتران آنچه پادشاهان این میت و چهار است از هر پنج شتر یک که سفند و من الغنم بیان شاة است برای تاکیه فاذا بلغت خمسا و عشرين الی خمس و
 ثلثین پس چون پندشتران میت و پنج شتر را باسی پنج شتر فیهما بنت محاض نشی پس واجب بر آن بنت محاض است ماده و بنت محاض آنکه یکسال بروی
 گذشته باشد زیرا که ماده و محاض میباشند و محاض حامل را گویند جمع است که او را احد نیست فاذا بلغت ستا و ثلثین الی خمس و اربعین فیهما بنت
 انشی پس چون برسد سی و شش را تا چهل پنج پس در آن بنت لبون است ماده و بنت لبون بفتح لام آنکه دو سال بروی گذشته باشد زیرا که ماده و بنت لبون
 پنجاه و یکرا که زانده است فاذا بلغت ستا و اربعین الی ستین فیهما حقة پس چون برسد چهل و شش را تا شصت پس در آن حقه است یکسر عا و تشدید کاف
 طوقه الجمل که گفته شده شتر است یعنی ستمی آن شده است که شتر بروی میدهد و آن است که چهار سال رسیده فاذا بلغت واحدة و ستین الی
 خمس و سبعین فیهما جذعة پس و قیله رسد شصت یک را تا هفتاد و پنج پس بروی جذع است بفتح جیم و ذال شتر و سینه خاسه فاذا بلغت ستا و سبعین الی
 تسعین فیهما بنتا لبون و چون برسد هفتاد و شش را تا نود و یک بنت لبون است ماده و بنت لبون است فاذا بلغت احدى و تسعین الی عشا و هاتده فیهما حقتان
 طوقه الجمل پس چون برسد نود و یک را تا صد و میت بروی دو حقه است که گفته شده شتر فاذا ازادت علی عشرين و مائة یعنی کل اربعین بنت لبون

۷ کو قیلتا آنجا اراق دم است و در قناره فی حد حاجت محتاج است بر بعد تر تقی بزم اگر چه بصورت نخل الط نیست

پس چون زیاده کرد و بر صد و بیست پس در هر چهل نیت لبون است و فی کل خمسين حقته و در هر پنجاه حقته است و من لم یکن معه الا اربع من الابل ویک
 نباشد با وی مگر چهار شتر فلین فیما صدقه پس نیت واجب در وی صدقه الا ان یشاء و بها مکرکه گواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطلع چیزی
 بکند فاذا بلغت خمساً پس چون برسد پنج شتر را فیهما شاة پس در وی یک کو سپند است و من بلغت عنده من الابل صدقه الجذعة و کسی که
 برسد نزد وی از شتران هفت دوی که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است و لیت عنده جذعة و حال آنکه نیت نزد وی جذعه و عنده
 حقته و نزد وی حقته است فانها تقبل منه الحقته و یجبل معها شاتین پس قبول کرده میشود از آن کس حقته و مکر و اندام وی دو کوسفند ان استیسر تاله
 اگر آسان شود آن دو کو سپند را و او عشرين درهما یا یک و اندمیت درهما و من بلغت عنده صدقه الحقته و کسی که برسد نزد وی صدقه حقته
 و لیت عنده الحقته و عنده الجذعة و نیست نزد آن حقته و نزد او جذعه است که فوق حقته است فانها تقبل منه الجذعة پس بدستیکه قبول کرده میشود
 از وی جذعه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین و میداد و او صدقه تسانده بیست درهما و دو کوسفند چنانکه بمصدق میداد و در قسم سابق و من
 بلغت عنده صدقه الحقته و لیت عنده الابل و کسی که رسید نزد وی صدقه حقته و نیست نزد وی مکر نیت لبون فانها تقبل منه نیت لبون
 و یعطی معها شاتین و عشرين درهما پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی نیت لبون و بدستیکه آن دو شاة یا بیست درهما و من بلغت صدقه نیت
 لبون و عنده حقته کسی که برسد صدقه و نیت لبون را و نزد وی حقته است فانها تقبل منه الحقته و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین پس
 بدستیکه قبول کرده میشود از وی حقته و میداد و او صدقه بیست درهما و دو کوسفند بر عکس آنکه او بمصدق میداد و من بلغت صدقه نیت لبون و لیت عنده
 و عنده نیت مخاض فانها تقبل منه نیت مخاض و یعطی معها عشرين درهما و شاتین و من بلغت صدقه نیت مخاض و لیت عنده و عنده
 نیت لبون فانها تقبل منه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین ترجمه این عبارت نظر باینست ظاهر است حاصل آنست که اگر بمصدق یا
 کمتر از واجب و چسبیده یا بیکر آن ضمیمه و اگر بیشتر به بمصدق چیزی بوی دهد فان لم یکن عنده نیت مخاض علی وجهها و عنده ابن لبون پس اگر شاة
 نزد وی نیت مخاض بطریق وی و نزد وی ابن لبون است نیت لبون یعنی زناده فانه تقبل منه و لیس معد شیء پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی همان
 ابن لبون و نیست با وی چسبیده یا این دلیل است که فضیلت آن وقت بمخیر سیکر و بفضل من و فی صدقه الغنم فی سائتها اذا كانت اربعین الی عشرين و مائة
 شاة و در صدقه کوسفندان در بیرون چندان که این قید محبت آن کرده که در علوف که در خانه علف میخورند زکوة میت از وقتی که باشد چهل تا صد و بیست یک کو سپند است
 فاذا اذنت علی عشرين و مائة الی مائتين فیهما شاتان پس وقتیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دویست در وی دو کوسفند بزرگ فاذا اذنت علی ثلثمائة
 کل مائة شاة پس چون زیاده شود نذر صد پس در هر صد یک کو سفند است فاذا اذنت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاتاً واحدة پس
 چون باشد بیرون چسبیده نکان مرد که در آنها زکوة است کم از چهل کو سفند یک کو سفند یعنی اگر چه یک کو سفند هم کم باشد از چهل فلین فیها صدقه الا ان یشاء
 و بها پس واجب نیت در آن صدقه مکرکه خواهد صاحب آن بطریق نقل چیزی بدهد و لا تخرج فی الصدقة هرمة و بیرون آورد و نشود و داده نشود
 صدقه دابل و غنم و بقره کلا آن مال و الا ذوات عوار و زخا و نه عیب و نقصان عوار و بقره عین و ضم آن عیب و نقصان ظاهر امر او عیبی خواهد بود که
 مر جبه نقصان قیمت کرد و لا تیس و بیرون آورده شود و تیس بقیع فاقیه و سکون تختایه در آخرین مصله بر آن را که گویند الا ما شاء المصدق مکره
 خواستن صدقه تسانده بمحبت غرضی و مصلحتی بین استثناء است از تیس یا از هر قسم که مذکور شدند و لا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق و لا
 یفرق بین مجتمع و تفریق کرده نشود میان مجتمع یا این هر دو احتمال دارد و نمی مریب المال و او مر ساعی را مثال اول و دیت که مالک است چهل کو سفند داد
 واجب در وی یک شاة است پس رفت و خلط کرد بچهل شاة شخصی دیگر تا بگرد صدقه او از شاة بنصف شاة یا بود او را میت شاة مخلوط با میت شاة دیگر پس
 تفریق کرد تا بحد صاب خود و مثال ثانی بود مردی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آن را ساعی تا واجب کرد در وی زکوة یا مر دیت که بود او را میت و صد
 شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا صد شاة واجب کرد و خشية الصدقة این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که
 تقلیل و استفا یا بیکثیر احباب است چنانکه تصور کرده شد و ما کان من الخلیطین و نصابی که باشد میان و در شریک فانهما یقر احباجان بدینهما
 بالسوية پس بدستیکه آن هر دو شریک رجوع کنند بیکدیگر بر بری بیانش آنکه مثلاً و مر داند در دیت شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگری صد
 شمت پس واجب کرد در اول یک شاة و بر دیگری نیز یک شاة که واجب کرد در اول خمس یک شاة و باقی بر ثانی و فی الزکوة ربع العشر واجب کرد در دیت چهل
 یک و دقه بکسر و تخفف قاف و هم چنین در قسیم سکه زده که آنرا در هم کوبید و مراد اینها مطلق سیم است فان لم تکن الا تسعین و مائة فلین فیها
 شاة الا ان یشاء و بها پس اگر نباشد مکره و نود یعنی کمتر از دویست اگر چه یک در هم کم باشد پس نیت در آن چیزی مکرکه خواهد صاحب مال که بطریق نقل بدهد و لا یجوز
 و عن عبد الله بن عمر عن النبی صلعم فیما سقت السماء و العیون ذریعاً یک آب داده است آسمان چشمها و او کان عشرين یا باشد زمین عشری بقیع عین مملو و

پس چون زیاده کرد و بر صد و بیست پس در هر چهل نیت لبون است و فی کل خمسين حقته و در هر پنجاه حقته است و من لم یکن معه الا اربع من الابل ویک نباشد با وی مگر چهار شتر فلین فیما صدقه پس نیت واجب در وی صدقه الا ان یشاء و بها مکرکه گواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطلع چیزی بکند فاذا بلغت خمساً پس چون برسد پنج شتر را فیهما شاة پس در وی یک کو سپند است و من بلغت عنده من الابل صدقه الجذعة و کسی که برسد نزد وی از شتران هفت دوی که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است و لیت عنده جذعة و حال آنکه نیت نزد وی جذعه و عنده حقته و نزد وی حقته است فانها تقبل منه الحقته و یجبل معها شاتین پس قبول کرده میشود از آن کس حقته و مکر و اندام وی دو کوسفند ان استیسر تاله اگر آسان شود آن دو کو سپند را و او عشرين درهما یا یک و اندمیت درهما و من بلغت عنده صدقه الحقته و کسی که برسد نزد وی صدقه حقته و لیت عنده الحقته و عنده الجذعة و نیست نزد آن حقته و نزد او جذعه است که فوق حقته است فانها تقبل منه الجذعة پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی جذعه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین و میداد و او صدقه تسانده بیست درهما و دو کوسفند چنانکه بمصدق میداد و در قسم سابق و من بلغت عنده صدقه الحقته و لیت عنده الابل و کسی که رسید نزد وی صدقه حقته و نیست نزد وی مکر نیت لبون فانها تقبل منه نیت لبون و یعطی معها شاتین و عشرين درهما پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی نیت لبون و بدستیکه آن دو شاة یا بیست درهما و من بلغت صدقه نیت لبون و عنده حقته کسی که برسد صدقه و نیت لبون را و نزد وی حقته است فانها تقبل منه الحقته و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی حقته و میداد و او صدقه بیست درهما و دو کوسفند بر عکس آنکه او بمصدق میداد و من بلغت صدقه نیت لبون و لیت عنده و عنده نیت مخاض فانها تقبل منه نیت مخاض و یعطی معها عشرين درهما و شاتین و من بلغت صدقه نیت مخاض و لیت عنده و عنده نیت لبون فانها تقبل منه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین ترجمه این عبارت نظر باینست ظاهر است حاصل آنست که اگر بمصدق یا کمتر از واجب و چسبیده یا بیکر آن ضمیمه و اگر بیشتر به بمصدق چیزی بوی دهد فان لم یکن عنده نیت مخاض علی وجهها و عنده ابن لبون پس اگر شاة نزد وی نیت مخاض بطریق وی و نزد وی ابن لبون است نیت لبون یعنی زناده فانه تقبل منه و لیس معد شیء پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی همان ابن لبون و نیست با وی چسبیده یا این دلیل است که فضیلت آن وقت بمخیر سیکر و بفضل من و فی صدقه الغنم فی سائتها اذا كانت اربعین الی عشرين و مائة شاة و در صدقه کوسفندان در بیرون چندان که این قید محبت آن کرده که در علوف که در خانه علف میخورند زکوة میت از وقتی که باشد چهل تا صد و بیست یک کو سپند است فاذا اذنت علی عشرين و مائة الی مائتين فیهما شاتان پس وقتیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دویست در وی دو کوسفند بزرگ فاذا اذنت علی ثلثمائة کل مائة شاة پس چون زیاده شود نذر صد پس در هر صد یک کو سفند است فاذا اذنت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاتاً واحدة پس چون باشد بیرون چسبیده نکان مرد که در آنها زکوة است کم از چهل کو سفند یک کو سفند یعنی اگر چه یک کو سفند هم کم باشد از چهل فلین فیها صدقه الا ان یشاء و بها پس واجب نیت در آن صدقه مکرکه خواهد صاحب آن بطریق نقل چیزی بدهد و لا تخرج فی الصدقة هرمة و بیرون آورد و نشود و داده نشود صدقه دابل و غنم و بقره کلا آن مال و الا ذوات عوار و زخا و نه عیب و نقصان عوار و بقره عین و ضم آن عیب و نقصان ظاهر امر او عیبی خواهد بود که مر جبه نقصان قیمت کرد و لا تیس و بیرون آورده شود و تیس بقیع فاقیه و سکون تختایه در آخرین مصله بر آن را که گویند الا ما شاء المصدق مکره خواستن صدقه تسانده بمحبت غرضی و مصلحتی بین استثناء است از تیس یا از هر قسم که مذکور شدند و لا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق و لا یفرق بین مجتمع و تفریق کرده نشود میان مجتمع یا این هر دو احتمال دارد و نمی مریب المال و او مر ساعی را مثال اول و دیت که مالک است چهل کو سفند داد واجب در وی یک شاة است پس رفت و خلط کرد بچهل شاة شخصی دیگر تا بگرد صدقه او از شاة بنصف شاة یا بود او را میت شاة مخلوط با میت شاة دیگر پس تفریق کرد تا بحد صاب خود و مثال ثانی بود مردی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آن را ساعی تا واجب کرد در وی زکوة یا مر دیت که بود او را میت و صد شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا صد شاة واجب کرد و خشية الصدقة این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تقلیل و استفا یا بیکثیر احباب است چنانکه تصور کرده شد و ما کان من الخلیطین و نصابی که باشد میان و در شریک فانهما یقر احباجان بدینهما بالسوية پس بدستیکه آن هر دو شریک رجوع کنند بیکدیگر بر بری بیانش آنکه مثلاً و مر داند در دیت شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگری صد شمت پس واجب کرد در اول یک شاة و بر دیگری نیز یک شاة که واجب کرد در اول خمس یک شاة و باقی بر ثانی و فی الزکوة ربع العشر واجب کرد در دیت چهل یک و دقه بکسر و تخفف قاف و هم چنین در قسیم سکه زده که آنرا در هم کوبید و مراد اینها مطلق سیم است فان لم تکن الا تسعین و مائة فلین فیها شاة الا ان یشاء و بها پس اگر نباشد مکره و نود یعنی کمتر از دویست اگر چه یک در هم کم باشد پس نیت در آن چیزی مکرکه خواهد صاحب مال که بطریق نقل بدهد و لا یجوز و عن عبد الله بن عمر عن النبی صلعم فیما سقت السماء و العیون ذریعاً یک آب داده است آسمان چشمها و او کان عشرين یا باشد زمین عشری بقیع عین مملو و

مثلاً در قاضی که عشری است آیه است از آسمان و برین تمت در یکبار در عبارت لازم آید پس صواب است که بعضی شریح ذکر کرده اند که عشری است که آیه ۹۱
شده جاثور و ما یزکیه است که گفته میشود بر زمین بگذرد و آب میرسد از وی پس برآید و درخت خرمای و کشت کار و عشری نیز میگوید را میگویند که فارغ است از دنیا و
نعمت و کار نمیکند بجز آنچه که در زمین و در حدیث آمده است که دشمن و دشمن ترین مردم نزد خدا عشریت یعنی هر دوازده کار دنیا و آخرت و محفل و آب و دین آن بد است
و مانند آن تعب نمیکند عشری میگوید که جهت حصول سیرت و آسایش در آن و با بخل و با بخت آب باران چشمه و کندن جوی بی آنکه بکشد به کو و مانند آن حاصل شده العشر
همه را یکی و اجبت و ما نسقی بالطنع و آنچه آب داده شده است بکشد آن آب چاه و مانند آن بشیر و کار و در آن نصف العشر است و این است
و عین ابی هرید و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العباد جرحها جبار عجايز و من جرحها معنی بهر چه است که اسب و ستور و مانند آن و جرح بهر چه است
و قطع خسته که درین روایت اینجاست و جبار بهر چه خفیف باشد و باطل شدن و در آید است که بهر چه چون جرح است که کسی را یا تلف کند چیزی را و نباشد با وی نشد
یا از آن دور دنیا شد جرح و تلف او در باطل است و هیچ چیز نیست بر آن لازم نمی آید اما اگر با وی سابق یا قاید باشد خاص بر یک و در اگر جرح و تلف مقصود است و همچنین
اگر در شب باشد زیرا که مالک مقصود کرده در عین و نجا داشتن و بایم است و اگر چه لفظ حدیث عام است ولیکن از اعتقاد و مخصوص ساختن به لائل و لاجا و
دیگر و الیهم جبار یعنی بکسی را با جاره گرفت تا برای او چاهی بکند تا که در آن شخص مستقیم نمائی نباشد و همچنین اگر در زمین کسی که ملک دست بکند یا در صحرائی که
در راه کند مردم است شخصی را در نیت ضلالتی نباشد و المحدثن کسبه و ال شق از حد یعنی قاصت جبار و اگر کسی را برای کان کند یا جاره گرفت و وی در کان افتاد
و دست و پایی و شکست یا مالک شد چیزی لازم نیاید و فی الزکاة الحسن و در کار بزرگاری است و کار بزرگ اول و برای هر چه و در بوی آن نزد خفیه معدن است و
نزد اهل حجاز و فقه این جا بلیت معنی اول نسبت بلیاق حدیث و در حدیث آمده است که از آن حضرت صلعم پرسیدند که کار چیست فرمود و بپرسیدند که پروردگار
تعالی پدید کرده است در زمین و قد میدایش و می و زو شافعی در معدن زکوة نیت و حکم وی حکم هدایت است که اگر چه شریح ذهاب و فقه باشد و نزد ما و وی
فصل است فی اشتراط حلقه من حول متفق علیه الفصل الثانی عن علی و حق قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قل عفوت عن الخیل و الرقیق
عفوتکم من ازکوة اسب و بنده مراد اسب سواری و بنده خدمت است و در عبارت غفوات است که در اساک مال و ترک انفاق این برای خدا گناهی است ولیکن
شفقت بر حال بنده که مقتضای عفو کرده و ما اتوا صلوة الرقة من کل اربعین درهما پس بدین صدقه نذر بر جیل و دریم یک و دریم یک و دریم یک و دریم یک و دریم یک
برسد که دو است و دریم است و لیس فی تحین و ممانه شیئی و نیست در صد و نود یعنی دیگر از دو است چیزی خلد بلغت ما یقین فیهما خمسة و دریم یک
نزد که از جیل یک و دریم در واه العزمدی و ابوداود و فی رقیق لابی داود عن الحاکم الا عود علی و در روایتی برای داود از حدیث احمد که با بلیت
شهر و صحبت علی و تکرار کرده و در وی از علی رضی الله عنین آمده قال زهیر احببه عن النبی صلی الله علیه و سلم گفت زهیر که روایت از حدیث احمد که با بلیت
که این حدیث را از اهل روایت کرد و گفت عن علی عن النبی صلی الله علیه و سلم یعنی رفع کرد آن حضرت و موقوف بر علی نگذاشت تا این قول علی باشد نه حدیث غیر صلعم و الله تعالی بد است
است که آن حضرت گفت ها قوادح العشر من اربعین و درهما دریم یک و دریم یک و دریم یک و دریم یک و دریم یک و دریم یک و دریم یک و دریم یک و دریم یک و دریم یک
دریم و دریم است بر ثانی چون آنکه تمام شود و بجز در دو و بیت دریم پس در وی پنج دریم است فاذا کانت مائتی دریم فیهما خمسة و دریم پس
چون بود و بیت دریم پس در وی پنج دریم است فاذا کانت مائتی دریم پس در وی پنج دریم است فاذا کانت مائتی دریم پس در وی پنج دریم است فاذا کانت مائتی دریم پس در وی پنج دریم است
چنین است که آنچه بر تصاب زیاده شود یا یک ربع چینی نباشد چنانکه در شر و کوفه گذشت و میگوید و فی العقم فی کل اربعین شاة شاة و در کوفه گذشت و در
جیل کوسندیک که پسند است در آنچه زیاده کرد بر جیل پنج نیت الی عشرين و ممانه تا صد و بیت فان زادت واحدة فشانان پس اگر زیاده شود بر
صد و بیت یک شاة واجب شود و شاة الی مائتین تا و بیت شاتمین و شاة است فان زادت ثلث شياه پس اگر زیاده شود بر و بیت اگر چه یک
شاة هم باشد واجب شود و شاة الی ثلثمائة تا صد شاة و شاة به است و شاة شاة به بیل تصیری و بر شویته و جمیع بر شیا و چنانکه جمیع شفة شفا
می آید فان زادت علی ثلثمائة پس اگر زیاده شود بر صد یعنی چهار صد شود و آنکه هر چه زیاده شود و فی کل مائة شاة شاة پس در هر صد شاة یک شاة است و چنانچه
صد چهار و پنج صد و یک و کذا و در میان پنج نیت فان لم تکن الا تسع و ثلثون پس اگر نباشد مکرری و نه فلیس علیک فیهما شیئی پس اجب نیت بر تو چینی
و فی البقوی کل ثلثین تسع و در کار و آن در بری کا و متبع است که کمال تمام کرده و در سال و در آن ذکر و آنشی در اینجا برابر است و فی الاربعة مائة
و در جیل کا و سن است که دو سال تمام کرده و در سال سیوم در حدیث ذکر صدقه اهل نیت چنانکه در حدیث سابق فصل اول گذشت ظاهر انجم است که در حدیث
حدیث بود از اهل ایشان ازین قبیل نبود و لیس علی العوال شیئی و نیست بر شتران و کا و آنکه کا میکند مثل کشت کار کردن یا آب کشیدن چنانکه در آن
سواری و عبید خدمت چیزی نیست این نذر ثلثه است و در آن مالک و در آن نذر ثلثه است و عن معاذ ان النبی صلی الله علیه و سلم لما وجهه الی الیمین و بیت
از معاذ که چون آن حضرت متوجه گردانید و فرستاد او را بجانب الیمین ان یأخذ من البقر من کل ثلثین تسعاً و تسعاً امر که در آن حضرت معاذ را که یکبار کا و آن نذر

و یأخذ من البقر من کل ثلثین تسعاً و تسعاً

۷
۹۴۹
مختوم

[illegible]

فطر و دوازدهم یعنی نصف صاع چه صاع چهار مد است او سوا نه یا جز کند که زبیب باشد چنانکه مذکور است او صاع من طعام اگر او بطعام نکند باشد و از برای شکستگی راوی است و اگر خزان باشد برای تبرع و القرض مذکور و عن عبد الله بن ثعلبة و ثعلبة بن عبد الله بن ابی صعب بن مضر ما دفعه ثلثین عن ابیہ ایخنین است در نسخ شکو و صواب عبد الله بن ثعلبة بن صعب و ابن ابی صعب و ثعلبة صحابی است را و ربیک حدیث است از آنحضرت در صدقه فطر که باشت گفت ثعلبة بن صعب بعضی میگفتند ابی صعب را از وصیت میکند از وی پسرش عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صاع من بر او فسخ شک و در دست و بر وجه هر دو یعنی کند مد است غیر صاع از کند مد است عن کل ثلثین از بر و کس نصف صاع از بر کس صغیرا و کبیرا و عبد ذکرا و انثی اما عنکم فی زکیه الله اما تو انحرشاس پاک میکرد و از او تمام می بخشید مال را خدا می تعالی بسبب صدقه دادن و اما احتیج که خبر و علیه اکثر ما اعطاه و اما انحرشاس پس می و میرساند او را خدا تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میکرد و از او را برکت صدقه و مضاعف ثواب آن این معنی در غنی نیست و خواهد بود تخصیص او و فقیر از برای تسلیه و ترغیب اوست و واه او دود باب من لا تحلل له الصدقة باب در بیان کسی که حلال نیست مراد از صدقه خوردن مال زکوة گرفتن و گاهی عنوان باب این چنین میا از باب من لا يجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسی که روا نیست دادن زکوة و مراد او مال معنی هر دو و عبارت یکیت ما در داده کا فقه و قاضی میکند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع زکوة بسوی کا فراجز نیست مضافا به نه بحث کرده نمی شد از عدم حمل بر وی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است ظاهر و باجود زکوة کا فقه و توان داد بخلاف صدقات دیگر مثل صدقه فطر و کفارات و فقرای مسلمانان حب و فضل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر و ایت است و در روایتی از امام ابی خنیفه جاز است و نیز مان و معنی هر دو زمان بود و روایتی از وی و از ابی یوسف جائز است دفع بعضی بنی هاشم بعضی جاز نیست دادن زکوة بکسی که مالک اصحاب است و در روایتی الا بعلماکم که حواله ایشان چنین است جمع کتب ایشان در کار است بسیار است و بیکدیگر میان او و مردمی نسبت و لا دست است بخلاف دیگر اقربا اعلام و عجات و احوال خلافت اولاد ایشان بلکه اولی و فصل اول صله با صدقه جمع میشود و بیکدیگر نسبت زوجیت دارد و بمکان خود و مدبر و ام ولد خود نسیه نهد الفصل الاول عن انس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم بمقره فی الطریق که شدت آن حضرت بیک خرمای معنی خسه ما در راه افتاده بود و نظر آن حضرت بر آن خرمای افتاد فقال لولا انی اخاف ان یحون من الصدقة لا اکتطی لیس گفت آن حضرت اگر نمی بود که میت رسیدم که باشد این خرمای از صدقه هر آنی می خوردم من آن را ولیکن بخوردم از ترس آنکه مباد از صدقه باشد زنی معلوم شد که صدقه بر آنحضرت صلعم از جهت کرامت و طهارت جوهر شریف و حرام بود و با حدیث دیگر نیز معلوم شد که از بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر حضرت و وی صلعم مطلقا حرام است چه صدقه واجب چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب تطوع که قال الطبری و بعضی تب فقه خنیفه صدقه نقل نیز حرام است بنی هاشم نه صاحبیه و نزد ابی خنیفه در روایت است غیر معلوم شد که بر ایشان طعام که بر زمین افتاده باشد اگر چه ادنی چیزی باشد شرف است اگر بخورند نیز جائز است در کمال تواضع و تعظیم نعمت الهی است اگر چه قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاجا در مقام شبه حرمت واجب است متفق علیه و عن ابی هریرة قال الخلد الحسن ابن علی عمرة من بحر الصدقة گفت ابو هریرة که از امام حسن بن علی رضی خرمای از خرمای صدقه فسخها لافی فیه پس کرد اندی حسن رضی آن سر ما را در بدن خود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کخ کخ بفق کاف و کسرن و کسرن فای حمیه و کسرن بالتسویین کلمه است که زجر و منع کرده میشود بوی صبی و بار داشته میشود و از آنچه میکند و نزد اجتناب بر نیز از بلی می نرفته می شود لیس حاکم گفت آن حضرت این کلمه را تا بنید از حسن رضی آن تر از زبان بخورد و بعضی گفت اند که اگر آنجا است و بخاری این ابواب من تلکم بالفارسیه آورده و تم قل پس گفت آنحضرت بحسن رضی اما مشغرت ان لا اکل الصدقة ایامی و انی تو که طبعی هاشم و اهل بیت طهارت می خوردیم صدقه را ظاهر این عبارت مشغرت است باقیه علم امام حسن بن علی صلعم و بعد نیست زیرا که وی رضی سفیر عاقل بود و تحقیق تحمل کرد و از این دو امام اجل حدیث رسول الله صلعم در سفر من و بود و در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هشت سال زیرا که بود و ولادت ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه و عن عبد المطلب بن ربيعة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت از عبد المطلب بن جراح بن هاشم قرشی که در زمان آن حضرت بن بر جلیت رسیده بود و گفت گفت آنحضرت ان هذه الصدقات انما هی او ساخ الناس بدستیک این صدقه ها نیست که چه گمای مردم که اموال ایشان را و ایشانرا پاک میکرد و از انما لا تحلل لمحمد و لا لآل محمد و این صدقات یا این او ساخ حلال نیستند محمد و زمرال محمد از ادب الی این بنی هاشم اند که حلال نیست بر ایشان زکوة و الا باجده معنی است که در جای خود تحقیق کرده شده است و او مسلم و عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فانی انی بطعام سأل عنه اهل یثام صدقة گفت ابو هریره بود آنحضرت وقتی که آورده میشد نزد وی طعام می پرسید یا بدیه است یا صدقه فرق میان صدقه و هدیه است که صدقه چیز است که اتفاق کرده میشود بر فقر بطریق ملطف و عربانی و اراده کرده میشود بوی ثواب آخرت و در وی نوعی از بخاری مذکور است از که داده میشود صدقه بوی و هدیه مقصود بوی تعظیم و اکرام است و برده میشود و داغینا و مکافات کرده میشود و در وی نه در صدقه فان قیل صدقة پس اگر گفته میشود که این طعام صدقه است قال لا اصحابه کلا می گفت آنحضرت مر باران خود را بخورید شما و لم یأکل و خود نمی خورد و ان قیل هدیه و اگر گفته میشود که هدیه است جنوب میدهد میرود و در آن میگرد دست مبارک خود را بلی تحاشا فاکل معهم پس مجوز با ایشان و ضرب معنی ثنایی مداه رفتن یعنی رفتن بطلب نذوق آید و از اینجا معلوم شد که آنحضرت قبول میکرد صدقه را و نیز در زاده هدیه قبول میکرد و بر هجرت مجوز آنرا متفق علیه و عن عایشة رضی الله عنها قالت کان فی بیتی ثلث منین گفت عایشه بود و بر وی بفتح با و کسری ها

اولی سؤالات عایشه بر سنت یعنی سه حکم شرعی بقریب می دارد و شد و ثابت گشت احدی السفن انها صفت مخفیست فی ذلک وجهها یکی از آن سه سنت آنست که بر برادر زاد
شد پس چنانچه که دانیده شد در زوج وی که نام وی مخفیست بود اگر خواهد در تحت آن زوج باشد و اگر خواهد بر او شود و وی و این خبیث است که علما اثبات کرده اند از ادنی که داده بود
چون آن را ذکر و میفرستد که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید ترش افغانی اگر شوهر او بنده کسی باشد و زوجه او خواه بنده بود خواه آزاد و این مخفیست شوهر بر برادر
او انچه است مخفیست و عشق او و فراق او و والد و حیران یکشت و فریاد میگرد و میگریست و قال رسول الله و کنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الی الله
ملن الحق و لا امر کسی راست که آزاد کرد و است این سنت دوم است که بر برادر بود میان ایشان آنست که بر برادر داده بود وی بود که او را احکامات ساخته بود و چون آزادی بداد
کتابت عاجز آمد نزد عایشه آمد مرض که تا چیزی بدید که مدیدل کتابت بمالک خود داد و آنگاه که او را عایشه فرمود اگر صاحبان خود بخوانی که ترا بدست من بفروشدند پیغمبر من
وی رفت و صاحبان خود آنچه عایشه گفته بود گفت ایشان گفتند میفر و شیم ما بشرط آنکه ولای وی یعنی میراث وی برای ما باشد عایشه باخبرست معلوم عرض کرد که پیوسته چنین
میگویند آن حضرت فرمود که غلط میگویند الولاء لمن اعق و لا برای کسی است که آزاد کرد و و تو ای عایشه بخور و آزاد کن ولای وی ترا خواهد بود و شوا ایشان باطل و
منتهی سیوم اینست که میفرماید و دخل رسول الله و دآ پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی در مدینه خانه عایشه و اللبوة تفویض و علم و حال آنکه یک میجو شید بگوشت بر بر بنمای
و سکون را و یک زانک که مشهور است مد بلا و چهار دین و الآن در جرین شریفین نیز مشهور است فقرب الیه خیر و ادم من ادم البیت پس نزدیک گردانیده شد بسوی حضرت
تا آن زمان خورش از آنان خورش که در خانه بود و ادم بضم بنزه و سکون ال و ضم ان مفرد و جمع هر دو آمد و چنانکه فلک و بعضی گفته اند که بسکون مفرد و بضم جمع است فقال المار
بر منة فیها لم یس گفت آن حضرت آیات می بینم یکی را که در وی گوشت است قالوا بلی گفتند آری هست یکی که میجو شد در وی گوشت است و لکن ذلک لحم تصدق
به علی بویرة و لیکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر برادر و انت لا تأکل الصدقة و لا تخوری صدق اقال هو علیها صدق بولنا هدیة
گفت آن حضرت این گوشت بر برادر صدق است و برای ما بدیاست یعنی اگر کسی چسبیده فقیر بر وجه زکوة داد و آن فقیر کسی دیگر بدید که زکوة گرفتن او را جانیت
ان چیز برین کس حلال است زیرا که آن چسبیده ملک فقیر شد بدید که بدیرواست متفق علیه و عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
یقبل الهدیة و یتب علیها بود آنحضرت که قبول میکرد و بدید و او خرامید و مسکافات میکرد و بان رواه البخاری و عن ابی هريرة و عن قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لودعیت الی کراع لاجبت اگر خوانده شوم من بسوی کراع بضم کاف یعنی پاچه که شمشیر است قبول میکنم و عورت را و
بعضی گفته اند که کراع نام مکانی است مشهور میان مک و مدینه که آنرا کراع العظیم میگویند و معنی اول نظر است و انسب بقول می و گواهدی علی ذراع الضللت
و اگر بدید فرستاده شود بسوی من یک دست کو سفند بر این قبول میکنم اشارت است بغایت تواضع و شفقت و مهربانی بر خلق خدا و رواه البخاری
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس المسکین الذی یطوف علی الناس ینت مسکین کسی که طواف میکند در دم
و کرد ایشان میگرد و و قد ده اللقمة و اللقمة و باز میگرداند و را یک لقمه یاد و لقمه و التمرتان و یک خرماد و و خرماد و لکن
المسکین الذی لا یجذل غنی فیخیه و لیکن مسکین حقیقی کسی است که نمی یابد تو انخری را که بی نیاز ز کرد اند و او را لا یفطن به فیتصدق علیه و در یافت
میشود و در سید و میشود و حال وی بجهت تعفف تا تصدق نموده شود بر وی و لا تقوم فیسأل الناس و بر میخیزد از کنج خانه و زانو بر غریب خود باسئول
کند مردم را و در ذکر فطانت که بعضی زیرکی وجودت فهم است اشارت بخفا و کتمان حال وی بجهت تعفف و تشکر که بدان زود نتوان رسید متفق علیه الفصل
الثانی عن ابی رافع ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة روايت است از ابی رافع که مولی آن حضرت
بود که آنحضرت فرستاده بر کاشت مردی را از قبیل بنی مخزوم بر گرفتن زکوة فقال لابی رافع اصحبنی کیما نصیب منها پس گفت از تو که ای ابی رافع صحبت
دارم من و بیا سهره من بر سرسی از صدق نصیب خود را و بدیم توازان چسبیدی فقال لا پس گفت ابی رافع مصاحب نمیشوم تو و منی ایم سهره تو حقیقی و رسول الله
نامی ایم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاساله پس سؤال میکنم آن حضرت را که بروم بمراة آن مرد یا نه فانطلق الی النبی پس رفت ابی رافع بسوی پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و آمد نزد وی فساله پس پرسید آن حضرت را که بروم یا نه فقال ان الصدقة لا تتحل لنا پس گفت آن حضرت بدستی که صدقه حلال نیست ما را که
بنی هاشم و ان هوالی القوم من انهم هم و بدست که مولی قوم از اتمای ایشان اند و حکم ایشان اند و چنانکه ما را صدقه حلال نیست مولی ما را نیز نباشد و رواه
الترمذی و ابی داود و النسائی و عن عبد الله بن جعفر عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تتحل الصدقة لغنی یعنی طلال نیست زکوة
مخفی و لا لانی من صوی و نه طلال است مرخصه اند و دست اعضا را که کسب روزی میستواند کرد و مره بکسبیم و تشبه به را بچند معنی آمد قوت و قوت و قوت
و عقل و استقامت و طاقت جسد و اگر طاهر القوة باشد و لیکن عقل و سلیقه کسب نداشته باشد طلال بود در او از زکوة و اخذ کرده است با بن حشیش نام شافعی
و قائل شده است بعد هم عمل زکوة قوی را که قادر بر کسب باشد زیرا که آن حضرت میگوید صدقه را بفقیری صاحب خود را که قوی و تند دست میبوسد و بدین
برده اند آنحضرت صاحب این حدیث منسوخ باشد یا نه آنست که نمیباید و فرد کسی را که او را قوت و قدرت باشد بر کسب که راضی شود باین محنت و ذوات رواه الترمذی

م از آنکه طلال است زکوة کسی که از مال کسب نموده است یا نه آنست که نمیباید و فرد کسی را که او را قوت و قدرت باشد بر کسب که راضی شود باین محنت و ذوات رواه الترمذی

المسئلة ومن محل له باب در بيان کسی که حلال نیست مراد سوال کردن و کذا فی نمودن و کسی که حلال است مراد سوال کردن و گفته اند که نمی باید که سوال کند مگر نزد وی و قدیم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشت باشد یا چیزی ندانده که بدان ستر عورت کند حلال است که سوال کند و فقیری که او را قوت یوم حاصل است یا قافداست بکسب حلال مراد احرام است سوال و حرام است زکوة و مسکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قافدا نیست بکسب حلال حلال است مراد سوال و اتفاق دارند علماء بر نهی از سوال بی ضرورت و اختلاف در این است که حرام است یا حلال با کراست بشرط اول آنکه خوار نگردد نفس خود و اولی الحاح نکند و سوال و انداختن سوال غرض را و اگر یکی از این سه شرط مفقود کرد و حرام است با اتفاق و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لو جابده سوال کند داده شود بوی چینی زیر اگر دنیا خیس است چون لو جابده طلبه تعلیم کرد چینی را که فقیر کرده و ادا حق تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید حق خدا و بحق محمد و واجب بنیکر و در پرسش غنی چیزی دادن بوی و کسی که گرفت با ظهار حاجت بدروغ ملک نمیکرد و همچنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و اگر یکی را بجهت صلاح بدهد وی در باطن را کتاب محبت میکند اگر بداند آنرا معطی ندهد نیز ملک نمیکرد و حرام است بگوید و واجب است در وی بر ملک و همچنین کسی که داده شود او را چیزی بجهت بد زبانی وی یا شریعت وی حرام است بروی و اگر فقیری بیاید برای سوال و خواهد که دست سوال حمله برسد تا چیزی بوی بد بگوید و دست و فضل آنست که رسول غنی دست بوی بد بگوید منع و نگوید و اداسایی را که طفل زده بر دهن میگرد و دو مطرب را که از همه فحش است این مسائل همه در مطالب المؤمنین ذکر کرده نقل از کتب و الله اعلم الفضل الاول عن قبضة نفع قاف و کسر موصد و مسکون تخمین و صداد مطه بن مخارق بضم نیم و خای محمد و کسر او قاف در آخر صحابی است معهود در اهل بصره قال گفت قبضه تحتل حمالة کفیل و فاسم شده بودم مرغی یا از جهت دیت و حمالة نفع خای مطهالی که بر میسار در دو بر خود میگرد آدمی از قوم محبت دیت و جز آن و دیون میگرد و بجهت اصلاح ذات این یعنی جماعت در میان خود جنگ میکنند و خون یکدیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دینا که برایشان لازم می آید بر خود میگرد و فاسم میگرد و بجهت آن نمی بر و نه آدمی نشیند و چون غارم یعنی دیون یکی از مصارف زکوة است این مرد و زود آنحضرت آمد تا از سال زکوة بوی بد بدهد چنانکه گفت فاقیت و رسول الله پس آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اساله فیها در حالی که سوال میکرد آنحضرت را در حالی که سوال میگرد و در ایامین حاله فقال قم پس گفت آنحضرت بایست و آرام کن نزد ما حتی تأتیا الصدقة تا آنکه بیاید ما را مال زکوة قما ملک بها پس میفرمایم برای تو بدان صدقه یعنی بفراهم که از آن بوی چینی بد بدهد که بدان از دین خلاصی بیایم ثم قال پشرفت آنحضرت یا قبضة ان المسئلة لا تحل الا لاجل ثلاثة و جل بکسب سوال روانیت مگر یکی از سه مورد و محفل حمالة یکی از آن سه موردی است که برداشته است حال را یعنی مال را که او را که از آنچه فاسم شده است بدان فحلت له المسئلة حتی یصیبها بطلال شده است مراد سوال کردن تا برسد آن حال را لم یسک پس باز دارد و خود را از سوال بعد از ایامین و زیاد بر قدر حاجت سوال نکند و رجل فاسم حاجة لاجل ماله دوم مردیکه رسیده و حادثه و آفتیکه هلاک گردانید و از پنج برگند مال او را و جرح هلاک گردانید و از پنج برگند و باخته شدت و سختی که هلاک کند مال را از فحط و فتنه فحلت له المسئلة حتی یصیب قواما من عیش پس حلال شد او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیازی نشود و بر پاشود بدان حاجت ضروری و وی از زندگانی او قال سدا دامن عیش یا گفت سدا دامن عیش بجای قواما من عیش یعنی چیزی که ببندد حاجت او را از زندگانی و قوام بکسر قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت و قوام شئی یعنی چیزی که نظام و عماد و ملاک وی بود نیز آید و آن نیز قریب همین معنی است و اما قوام نفع قاف معنی عدل و وسطا است چنانکه در متن ان مجید فرمود و کان بین ذلک قواما و سدا و بکسر سین چیزی که بسته شود بوی حاجت و هر چیزی که ببندد چیزی را سدا و است چنانکه سدا و در و جز آن و سدا و نفع سین یعنی رستی و میان روی در قول و عمل و در ذکر قوام و سدا و مبالغه است و بنا آمدن از سوال کو یا تشبیه و اداسایل را بمضطر که حلاست او را اکل میست برای سدرت و قوام بدن اگر چه رسیدن باین مرتبه شریعت نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم بدان کافی است و این کو یا ذکر حال سکین است و ذکر حال فقر این است که میفرماید و رجل اصابتة فاقه و سیوم مردیکه رسیده و حاجت درویشی فاقه حاجت و افتیاق حاجت مند شدن حتی یقوم قلقة من ذوی الحی من قومه تا آنکه بایستند و خبر دهند و بگویند که کس از خداوند عقل و فراست از قوم وی که بحقیقت حال میرسد و سخن به تخمین و قیاس نمیکند و محمی بکسر حمله و فتح سمع عقل لقد اصابت فلانا فاقه بحقیقت رسیده است فلان کس را فاقه فحلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن و کذا فی کردن حتی یصیب قواما من عیش او قال سدا دامن عیش پوشده نماید که ظاهر مراد از قیوم است که شهادت دهند و گفته اند که آن مراد است بلکه مراد مجرد قول و خبر است و در روایت بی و او و بقول آمد و در ذکر قیوم مبالغه است که چنانچه چنین خبر دهند که گویا شهادت و در ذکر لام لقد اصابت نیز تاکید است و ذکر ثلث نیز برای احتیاط است و همچنین ذکره وی کجی و این همه برای مبالغه است در منع و در پرسش سوال مسائل در آن فاسم و این مسئله یا قبضة صحت با کلامها صاحبها استخراش چیزی که جز این سه مورد نیست از سوال کردن ای قبضه حرام است که میفرماید و هر مردی که دیت بضم نیم و مسکون می طلعت جرم و صحت و احاطت در اصل یعنی هلاک و استیصال است و در مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه

از باری تعالی که بهترین عطاهاست متفق علیه و عن عمر بن الخطاب قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعطینی الحطاً کف عیضی و بود آنحضرت میداد
 بخششی فاقول اعطه فقر الیه منی پس میگفتم آن حضرت به از احتیاج ترین بوی این من قال اخذ فتموله و تصدق به پس میگفت آنحضرت بیکر آنرا و مال ساز آنرا
 و تصدق کن آن فلجاء من هذا المال و انت غیر مشرف و لا سائل پس چندی که بیاید بر این مال و حال آنکه تو اشراف کنده و انتظار نمبر نه و طمع
 نکنده و نه سوال کنده از آن فخذ و ما لا فلا تتعجبه نفسک و چیزی که در این چنین است پس بگردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرو و طمع کن و
 انتظار بر چنانچه در میان مردم مشهور است که لا رد و لا که متفق علیه الفصل الثانی عن سمره بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار بود و از خاندان کثر
 احدیث از رسول خدا صلعم روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة تسع و خمسين و ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للسا
 ل کد و کج بهما الرجل و جمعه سواهما فزناهما و جراحهما است که مجروح میکرد و انداخته بانهار و روی خود را بمن بشاء اتقی و جمعه پس یکدیگر را بنگارید و روی خود را از آنرا
 و سوال کنده و در بعضی نسخ ابقی علی وجهه و در بعضی النبی علی وجهه و من مثله و کد و کجی که ترک کند از این نگاه ندارد و آب روی خود را و سوال کند اختیار بدست
 اوست و این تهدید است بر ارتکاب سوال کردن پس سوال نباید کرد الا ان یسأل الرجل فی سلطان مکر آنکه سوال کند مرو خداوند سلطنت را که امیر است آن
 امر لا یجوز منه بد یا سوال میکند در کاری که نمی یابد از آن چاره و چنانکه احتیاج و کسکی و نایاقین قوت بوم چنانکه در شرح ترجمه باب گذشت رواه ابو داود
 و الترمذی و النسائی و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس و له ما یغنیه کسبه سوال کند مردم را و او را
 آنکه او را است چیزی که بی نیاز کند و اندازد او را جلع یوم القیمه و مسئله فی وجهه می آید روز قیامت و حال آنکه سوال در روی وی بود و خود را و شل و
 کد و کج بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعانی اند و او بجهت شک راوی است و بعضی گفته اند که متباین اند و معنی خودش پوست کند و بچوب و خمش کردن بناخن و کج
 بدانند اشارت به تفاوت احوال سالان در قلت سوال و کثرت آن و توسط قیل گفته شد یا رسول الله و ما یغنیه و چه چیزی نیازیست که از او را یعنی حد غنا که سوال
 بآن حرام است چیست قال خمسون درهما گفت پنجاه درهم او قیمتها من الذهب یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابو داود و الترمذی و النسائی
 ابن ماجه و الدارمی و عن سهل بن الحنظله بفتح حاء سکون نون و فتح طاء محجمة نام ما در سهل است یا کسی از مردان اوست قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم من سأل و عنده ما یغنیه کسبه سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز کند از او از سوال فاما یستکثر من الناس پس نیست کسی که بگوید میگوید طلب بسیار
 از آنش قال النبی کف است عبد الله بن محمد بن فضال بضم نون و فتح فاء شیع بود او و سحبتانی است و هو احد رواه و فیعلی بنی از او این حدیث است
 فی موضع آخر گفته است در جای دیگر در میان این حدیث و ما المعنی الذی لا ینبغی معه المسئلة و چیست غنا که روایتی سوال کردن قال قل و ما
 یغنیه و یغنیه گفت آن غنا که روایت وجود وی سوال مقدار چیزی است که آن را قوت بدارد و قوت شبانگاه که در اندیشه بر کرات قوت یکروز و شب حاصل باشد که
 بدان توام بدن شود و کفایت کند سوال کردن و وی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد و قال فی موضع آخر و گفته است فیعلی در موضع دیگر ان یكون له
 شیع یوم اولیله و یوم حد غنا که بآن سوال حرام است این است که باشد را و چه چیزی که سیر کند از او را و روز یا در شب و روز و شیع تحقیق سیری و بکسر و فتح چیزی که بوی
 سیری شود رواه ابو داود و بلکه حدیث ابن مسعود که گذشت دلالت دارد بر آنکه حد غنا که مانع از سوال است ملک پنجاه درهم است یا قیمت آن و در حدیث آئینه عطاء ملک
 او قیله است که چهل درهم باشد و درین حدیث قدر تغذی و تعشی و شیع یوم اولیله پس شافعی اقتضای کرده و احمد و ابن المبارک و اسحاق ثالث و بعضی علما شبانی داخل کرده و بخیفه
 و صاحب بی ملک و دست در هم اگر چه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده است که در کافی آنرا ذکر کرده و مضمونش آنست که هر که سوال کند و باشد و اینچ و قتیله
 الحدیث و پنج اوقیه و دست در هم است و طبعی گفته که این آسان تر است بر مردم و در کافی گفته که این مانع است مرا حدیث و بیکر او اعدا علم پوشیده نماند که اینجا
 و چیزی است منع از اخذ زکوة و منع از سوال و اعتبار را متی در هم تراوی حنیفه را اول است و در ثانی قدر تغذی و تعشی است و اعدا علم و عن عطاء بن سیدار
 عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله روایت است از عطاء بن سیدار که از مشایخ بنی نعیم است از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت گفت چه
 خدا صلی الله علیه وسلم من سال منکم وله اوقیه او عده لها فخذ سال الحافا کیک سوال کند از شما و حال آنکه مرا و راست اوقیه که چهل درهم است ما
 مثل اوقیه باشد و قیمت پس تحقیق سوال میکند بطریق الحاف و الحاف که مذموم و منہی عنه است و در قرآن مجید در مدح فقر گفته است لا تَسْأَلُوا النَّاسَ فَتَعَفُوا
 رواه مالک و ابو داود و النسائی و عن حبشی بضم حاء سکون و حده و شین معجمه بن جناده بضم جیم و تحف نون قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم ان المسئلة لا تحل لغنی و لا لذی مرة سوی بدرستیک سوال کردن حلال نیست مگر تو اگر ادا نه مرخص و نه قوت سلیم الاعضارا
 الا لذی فقر مدقع و لیکن حلال است مرخص و نه فقر را که چنانچه دست نجا که دفعه و نفع دال و سکون قاف خاک و دفع بر خاک خفیدن مدقع بضم میم و
 سکون هال و کسر قاف نجا که چنانچه کنایت است از شدت حاجت و فقر که در اینجا گفته است و نمیتواند بخواست و لیکن نیز ازین و گویند که طاقت حرکت ندارد و چنانچه
 قرآن مجید میفرماید و مشکیتا و امیرا و غرم مفلح یا عیالست بر خدوند و ام که در فطاعت شاعت گفته است غم بضم غین معجمه و لمه و ان فطاعت ربوانی و من سأل الناس شیئ

بضم یای و کون مثله و کسر را به ماله و کسکه سوال کند مردم را تا بسیار کند بان مال خود را کان خوشنای و حجه یوم القیمة می باشد ان سوال رخصا و خراشما
 در روی او روز قیامت و رخصا فاکله من جهنم و سنگ کرم که می خورد آن را از دوزخ رخصا بفتح را و سکون ضا و حجه سنگهای تفسیده که شیر را بوی در جوش آید رخصا
 یکی من شاة فلیقل و من شاة فلیکثر پس هر که خواهد که کرم و هر که خواهد که زیاد کند و راه الترمذی و عن انس ان رجلا من الانصار اصاب
 روایت است از انس که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بسیار در حالی که سوال میکند آن مرد حضرت را و میخواید از آن حضرت چیزی بپرسد
 پس گفت آن حضرت اما فی بئک شیء ایانیت در خانه تو چیزی فقال لی جلس فلبس بعضه و فلبس بعضه پس گفت آن مرد آری در خانه من کلیم
 سطر است که پیوسته یار را از وی و میکرانیم یار را از وی مجلس کبریا کلیم که بر پشت شتر نیر برده می اندازند و در خانه با و در زیر فرشهای فاخر می کشند و قصب
 بفتح قاف و سکون عین قرح چون خورد و سطر است فشرب فیه من الماء که می نوشیم در وی از آب قال اثنتی بهما گفت آن حضرت بیار پیش من آن کلیم
 و قرح را فاما بهما پس آورد آن مرد پیش آن حضرت آن کلیم و قرح را فخللها و رسول الله پس گرفت آن کلیم و قرح را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 بید ه بدست شریف خود و قال من شئت من هذین و گفت آن حضرت کیت که بخور این مرد و قال دخل انا اخذها بعد دهم گفت مردی که من
 میگیرم این مرد و را یک درم قال من یزید علی دهم گفت آن حضرت کیت که زیاد کند بر یک درم مو تین او ثلثا گفت آن حضرت این سخن را و با
 یاسه بار بقصد تلبید و ایتام قال دخل انا اخذها بعد دهم گفت مردی که میگیرم آنها را به دهم فاعطاها ایاها پس داد آن مرد و کلیم نزد
 فاخللها بعد دهم فاعطاها الانصار و پس گرفت آن حضرت آن دو درم را پس داد آن دو درم مرد انصاری را و قال اشتهر باحد هاتما
 و گفت بخور یکی از آن دو درم طعامی را فانبذه الی اهلك پس سینه از این طعام را بسوی کسان خود تا قوت چند روزه خود سازند و اشتهر بالآخر قد و ما
 و خبر بدیم و یکدیگر را و قدوم بفتح قاف و ضم وال مخفف باشد و یتشه در و ذکر و آنکه در حدیث ابراهیم صلعم واقع شده که اختن بالقدم بعضی گفته اند که یتشه
 مراد است و بعضی میگویند که نام موضعی است از شام فافلتی به پس بیایند و من آن یتشه را فاقاه به پس آورد و اندر نزد آن حضرت یتشه را فشد فیه و سلم
 صلی الله علیه و سلم عود آمدید پس محکم کرد آن حضرت در آن یتشه دسته بدست مبارک خود ثم قال فاذهب فاخطب و بیع پس گفت آن حضرت برو
 پس هرگز بکش و بفروش و لا ادینک خمسة عشر يوما و باید که نه بنیم تر از پانزده روز فذهب الرجل یخطب و بیع پس رفت اندر در حالی که هرگز نمیگشت
 و میفرود شد فجاءه و قتل اصاب عشرة دواهم پس آمد اندر نزد آن حضرت صلعم در حالی که تحقیق رسیده و یافته است ده درم را فاشتهی ببعضها ثوبا
 و بعضیها طعاما پس خرید و یازده یار از آن درم جامه را و یار از آن طعام را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم هذ اخینک من ان
 بحثی للمسئلة نکة فی وجهک یوم القیمة این هرگز کشیدن و قوت از آن ساقین اگر چه شقی و محنتی دارد و بهتر است مر از آن سوال کردن
 او نقطه سیاه و نجس در روی تو روز قیامت ان المسئلة لا تصح الا لثلاثة بدستیک سوال کردن نیک نیست مگر سه کس را الذی فقوم قد ولدی
 غرم مطلق ترجیح این دو و لفظا در حدیث سابق معلوم شد اولی دم فوج بامر خداوند خون را که در دهن کند است مراد این دیت است که در بدل
 خون داد و زود یا از غیر خود چنانکه در تفسیر محل حال معلوم شد و راه ابوداود و روی ابن ماجه الی قوله یوم القیمة و عن ابن مسعود و رضی الله
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اصابته فاقة یکسر سید و حاجت و درویشی فاقول لها بالناس پس نه و دور و او را بر دامن
 و روی او را بایشان لم فعل فاقه یتشه نشود و دفع کرده نشود حاجت او و من انزل لها بالله و یکسر فرو داد و حاجت را بخدا او شک الله له بالغنا شبلی
 کند و برساند و انضا بفتح غین مع بعضی فایده و کفایت نه غنا کسری یعنی توانگری و مال داری زیرا که فرمود اما موت عاجل او غنی عاجل یا مکر که زود بیاید یا
 بتوانگری که دیر حاصل کرد و توانگری موت حاصل نمیکرد پس این تفصیل وی نشود و اما کفایت موت حاصل است و در اکثر نسخ غنی عاجل بعین جمله است و گفته اند
 که اینچنین است در اکثر نسخ مصابیح و جامع الاصول و در سنن ابی داود و ترمذی غنا عاجل بجز ممد و دهت و این اصح است روایت و در این کذا قال طیبی و راه ابوداود
 و الترمذی الفصل الثالث عن ابن الفراسی کسره و تخفیف نسبت فراس بن عثمان الفراسی قال قلت لرسول الله روایت است از ابن فراسی
 از پدرش که فراسی است گفت گفتیم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اسال یا سوال کنم یا رسول الله از مرد چیزی نزد حاجت فقال النبی پس گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم لا سوال من و ان كنت لا بد فاسال الصالحین و اگرستی تو که البته میخوای سوال کنی بحجت حاجتی که داری پس سوال کن صالحان از جنت کرم
 ایشان و محال بود در زرق ایشان و راه ابوداود و النسائی و عن ابن الساعلی و ابن السعدی نکرید معانی است تا الشام تسبیح و تسبیح قال سئل عن علی
 الصدقة گفت عامل کرد اندر عمر ابن الخطاب رضی الله عنه که زکوة فلما فرغت منها و ان یتها لیه پس هرگاه در ختم من از هم صدقه و رسانیدم صدقه را بسوی عمر احوالی بحال
 آمد کرد برای عمر با جرت عمل من عماله بضم من و تخفیف بیم نزد کارکن فقلت انما عملت لله و اجری علی الله پس گفت من کار کرده ام مگر برای خدا و فرمود کار من رخصا است قال خذ ما
 اعطیت گفت عمر بیک چیزی که داده میشود فاتی قد عملت علی عهد رسول الله پس بدستی تحقیق من عمل کرده ام در عهد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فخلنی بکشد پس و او جرت عمل را

[illegible]

چنین و این چنین بر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرد بقول خود من بین بدیه و من خلفه و عن یمنه و عن شماله این پیش خود و از پس خود و از تنای خود و
 بجای خود و قلیل ماهم و اندک ازین جماعت که این چنین میدهند و میکنند و قال اینها معنی فعل است و عرب اطلاق میکند قول را بر همه افعال چنانکه قال سید یعنی گرفت
 و قال بر جمل یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث متفق علیه **الفصل الثاني** عن ابی هریره قال قال رسول الله صلعم السخی قریب من الله سخی نزد
 از جناب رحمت و رضای حق قریب من الجنة نزدیک است از بهشت که در آید نزد قریب من الناس نزدیک است از دلهای مردم محبت بعید من النار چون
 نزدیک شد بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ و النجیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار بر عکس حال سخی درین حدیث باطن است
 در معنی سخاوت و ذم بخل و ظاهر است که مراد سخا و بخل در ادای زکوة باشد یا مراد اتصاف باین دو صفت است مطلقا و لجاهل سخی احب الی الله من عابد النجیل
 و تحقیق جاهل سخی دوست و دشمن شد با سخی بوی خدا را عابد بخل ظاهر مقابل با سخی باطنی که گفته شود جاهل سخی محبوب تر است از عالم بخل یا گوید غیر عابد سخی محبوب
 تر است از عابد بخل و گویند که سلوک این طریقه شامل هر یکی از مقابل بر حکیت با مختصار در عبارت فافهم رواه الترمذی و عن ابی سعید الخدری قال قال
 رسول الله صلعم و سلم لان تصدق المرء فی حیوته بد و هم خیر له من ان یتصدق بما له عند موته کفنت ابی سعید خدری گفت آن حضرت سر آن
 تصدق کردن مرد در زندگانی خود بیکدریم بهتر است مراد از تصدق کردن وی بعد ازیم نزد مردی که می چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد رواه ابو داود و عن
 ابی الدرداء قال قال رسول الله صلعم و سلم مثل الذی یتصدق عند موته او یصدق عاکل یکفیه تصدق میکند نزد مردی که خود را از دمی کند بنده
 یعنی نزد مردی که لذی بهدی انا شعب مثل حال کسی که بدیه میفرستد طعام را بعد از آنکه سیر شد و او را حاجت بطعام نماند رواه احمد و النسائی و الدارمی
 و الترمذی و صححه و حکم کرد بر مندی بصحت این حدیث و عن ابی سعید الخدری رضی قال قال رسول الله صلعم و سلم خصلتان لا یجتمعا
 فی مومن النجیل و سوء الخلق و خصلت جمع نمی شوند در هیچ مومن که مسلمان است یکی بخیلی و دیگر بد خلقی ازین اجتماع چنان معلوم میشود که اگر یکی از اینها باشد و باشد
 و گفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت است یا سیدن بدرجه نهایت چنانکه انفاق پذیر نباشد و صاحبان بدان راضی باشد و اما آنکه کاسی بد خلقی کند و بخل ورزد و جو
 آن نادر باشد و بعذر وجود دشمنان شود و نفس را طاعت کند و با نفس در نزاع باشد منافات با مسلمانانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که بان گرفتار باشند مگر مراد از ثبوت
 وقوع مکره در سیاق نفی که مفید عموم است مومن کامل باشد اگر چنانچه درین معنی درین عبارت خالی از بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی الجمع بنی از صد و افعال و آثار این دو
 صفت و ترغیب بر ازاله آنها است بر ریاضت و مجاهدت و ترهیب از ابقا و رضا بدست معنی آنکه آنها از شان مومن نیست و نبیاید که در وی موجود باشد و مراد بسوء خلق
 انصاف بدینچه مخالف دین شرعی است نه آنچه متعارف است در میان مردم از این جانب و مسأله در امور زیر که بعضی بعد از قوی را کانی سلمانی است فافهم رواه
 الترمذی و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم و سلم لا یدخل الجنة خب و لا یجیل و لا امنان درین اثبوت
 این سه کس اول خب یعنی خا و کسین مرد فریبده که بر خب آنکه در حدیث دیگر واقع شده است که المناقی خب لئیم و و بخل که در ادای حق خدا و ماسا فقر تفسیر کند
 سیوم منان تشدید در دمنند نه بعد از عطا و تواند که مراد از من معنی قطع و نقص باشد یعنی قطع حق و نقص آن که نجات دران و تواند که قطع شود و تحاب از وی لازم
 و سایر مسلمانان از آنها که واجب است محبت و مودت آنها و اویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بجهت لایل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة دارند و لیکن
 رسول خدا صلعم اقتضای کرد در انشال این مواطن بر قول بخل از جهت بقای خوف در نفوس مکلفین و تحذیر از آنچه موجب نقص است در دین با عقما را آنکه علمای
 راسخ در دین ارجاع خواهند کرد از آنچه حق است از اصول دین رواه الترمذی و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلعم و سلم
 مافی الرجل شیخ هال و جبین خال و بدترین خصلتهای که در مرد است دو خصلت است یکی شیخ جریع و فرغ کننده بر آنچه حق در وی و طع خرو شدن بر آن
 مکره و معنی شیخ سابق معلوم شد دیگر بدلی و ترسندگی که می بر آرد و جاز از بدین از شدت خوف یعنی بخل شدید و صحن سخت رواه ابو داود و مسند کرمش
 ابی هریره و سر انجام است که ذکر کنم حدیثی برهه را که اولش این است لا یجتمع الشیخ و الایمان فی کتاب الجهاد ان شاء الله تعالی **الفصل**
الثالث عن عائشة رضی الله عن بعض ازواج النبی صلی الله علیه و سلم قلن للنبی صلعم روایت است از عائشه که بعضی از زنان آن حضرت گفتند مر آن حضرت را
 و پرسیدند از وی اینا اسرع بل لحوقا کدام یکی از شما شب تر است پیوستن می تو و در یافتن می تر بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ما بعد از تو پیشتر خواهد مرد و قال
 اطولکن ید گفت آن حضرت شتاب ترین شما از وی لحوق من در ازترین شما است از وی دست یعنی از شما شتاب تر من خواهد پیوست کی که در از دست تر است شما
 فاخت و اقضه ید و عونها پس گرفتند زمان بی پاره را در حالی که میگردیدند دست هر یک را و کانت سوده اطولهن ید او بود سوده که یکی از ازواج مطهرات
 در از دست ترین این زنان فعلنا بعد از آنکه کان طول یدها الصلوة پس دستیم که بعد از آن نبود مراد بدست درازی ازین که آن حضرت خبر داده بود بدست لحوق و بی بود
 مکره و خیرات که دست وی دران در از تر و تیز تر بود یعنی اگر چه سخت حلول ید را بر ظاهر حل کردیم اما فرنگر قاطل و نظایرین و واقعه معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت قصد
 و انعام است و معنی نعمت می آید و کانت اسرع عونها لحوقا و غیب و بود شتاب ترین از از وی لحوق آن حضرت صلعم زینب بنت جحش که در سال بیت یاسیت و یک از بچرت در

نه ان عرض یافت و كانت تحب الصدقة و بود زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را و الهجادی و فی رواية لمسلم قالت کنت عائشة
رسول الله کنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اسر عکلی حو قابی اطول کن بدی اشاب ترین شامزوی پیوستن من در از ترین شام است از وی است و كانت تطول
ایستادن طول بدی او بود نیز زمان که گردن کشتی و نزاع میکردند در آنکه کدام یکی از ایشان در از دست تر است قالت و كانت اطولنا بدی از زینب پس بود در از دست
ترین از زینب لانها كانت تغل بیدها و تصدق زیر او وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد در هر چه وایت هیچ معلوم نمی کرد که سخت در طول بدی نظر
حال کردند بعد از آن در یافتند که مراد بدی آن کثرت عمل و صدقه است و شاید که از اول همین معنی فهمیدند بعد از آن تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب است فافهم بدی
از حدیث مشکوٰه معلوم شد که آنکه پیشتر لاقی شد بان حضرت صلح زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی گفته
که حضرت سوده بود و عبارت بخاری در صحیح موسم است بدان بلکه تصریح کرده بدی آن در تاریخ صغیر خود و گفته اند این خطا است از بخاری و موت سوده در زمان معاویه بود
در سند اربع خمین و در شرح این معنی را بیشتر و بیان تفصیل داده شده است فدیبر و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قال رجل لا
تصدقن بصدقة کنت ان حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که هر آینه تصدق کنم نظر کرد یا سکنه خود و فخرج بصدقة پس بیرون آورد صدقه خود را فوضعها فی
ید سارق پس نهاد صدقه را در دست فردوسی فاصبحوا یجدون تصدق اللیلة علی سارق پس صبح کردند مردم در حالی که سخن می کنند بطریق تعجب و کما
تصدق کرده شد شب فردوسی فقال اللهم لك الحمد علی سارق پس گفت اندر و بار خدایا مر از دست حمد بر تصدق کردن بر در دیا بطریق شکر گفت که باری تصدق
بوجود آمد اگر چه بر در دیا بطریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت لا تصدقن بصدقة فخرج بصدقة فوضعها فی ید زانیة پس نهاد صدقه در دست زانی
زنا که اگر ت میگردت بر زمان خود فاصبحوا یجدون تصدق اللیلة علی ید زانیة فقال اللهم لك الحمد علی زانیة باز گفت لا تصدقن بصدقة
فخرج بصدقة فوضعها فی ید غنی پس نهاد صدقه در دست تو بکری فاصبحوا یجدون تصدق اللیلة علی غنی و بعضی نسخ در بیجا اللیلة نیت
فقال اللهم لك الحمد علی سارق و زانیة و غنی فاتی پس آمده شدن مردی غنی نموده شد و از خواب فقیل له پس گفته شد مر او را اما صدقت علی
سارق اما صدقه تو بر در پس نافع است و بی فایده نیست فلعلمه ان یتعفف عن سرقته پس شاید که وی پارسائی و زرد و باز آید از در وی خود در آن روز که قوتی پوی
رسیده دیگر چه حاجت سرقه است و اما الزانیة فلعلمها ان یتعفف عن زناها پس شاید که وی غنی و زرد و باز آید در آن روز زنا و اما الغنی فلعلمه ان یتعفف
پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند فیتفق مع اعطاه الله پس اتفاق کند از آنچه داده است او را خدا تعالی متفق علیه و لفظه للبخاری و عن النبی
صلی الله علیه و سلم قال کنت ان حضرت بنیاد جل بقلادة من الاوص و افشای آنکه مردی حاضر و ستاده است بیابانی و صحرائی کشاده از زمین فسمع
صوتانی صحابة پس شنیدند و از وی در آری میگوید استحق حلقة فلان آب دهستان فلان از حدیقه مغراریا درختستان از خرمایا و غیره ففطن ذلك
السحاب پس کیوشد آن بر فافغ مائه فی حوة ففتح فاعطاه و تشدید را پس ریخت آن آب را بر آب خود را در زمین شکستان فاذا اشرجه من تلك الشراج قد
استوعبت ذلك الماء كله پس ناکاه آب را سی از آن آب را بهما و از گرفته است آن آب را بهمه و شجره ففتح شجره و سکن را و بکیم آب را از شکستان زمین زم شرح
و شرج جماعت ففتح الماء پس پیروی کرد آن مرد که آن آب را شنیده بود آب را که کجا میروند و در آید که آن فلان که بحقیقه وی اب فرستاده است کیست و کجا است
فاذا رجل قائم فی حل بقیه پس ناکاه مردی استاد است در حدیقه خود میجول الماء مصبها که بکیم و سکن سین و حاطه میگرداند آب را بیل آبی خود را
له یا عبد الله ما اسمک پس گفت این مرد در ای بنده خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است الاسم الذی سمع فی الصحابة ان امی که
شنیده بود در بر فقال له پس گفت اینم که شناده بود در حدیقه من مرد را که پرسید نام او را و او از شنیده بود در بر یا عبد الله لم تسألنی من اسمی ای بنده خدا
ای چه میپرسی مرا از نام من فقال انی سمعت صوتانی السحاب الذی هذما ما اءه پس گفت اندر که من شنیده ام و از وی را در بری که این آب و ست بقول
استحق حلقة فلان می گفت ان او از یعنی کی که آواز میگرد آب ده حدیقه فلان را الاسماء منام ترا پس نام تو را میپرسم تا بگویم که آن فلان توئی فافضح فلان
پس چه کار میکنی تو در حدیقه خود که این فضل یافتی که در عالم غیب نام ترا می برد و او را را که می کند که برو حدیقه او را اب ده قال اما اذ اقلت هذ یعنی من خود بخوام
که تحقیق حال را اظهار کنم و تو بگویم اما چون پرسیدی گفتی تو این را بگویم تو فانی نظروالی ما یخرج منها پس بپشتیک من کجا میگویم نسوی چیزی کیرون آید
از ان و حاصل میشود در ان فالتصدق بثلثه پس تصدق میکنم سوم حصه آن و اکل انا و عیالی ثلثا و یخرم من عیال من ثلث و یخرا و ارمها ثلثه
و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیقه و در زراعت و عمارت ان ثلث از یعنی همه حاصل از سه حصه میکنم کی نفقه میدهم و دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر دباغ
صرف میکنم و او مسلم و عنه انه سمع النبی صلی الله علیه و سلم یقول و هم زانی بر سر راست که وی شنیده از حضرت را که میگفت ان ثلثه من منی است
ابوص و افرع و اعمی بدستیکه کس بودند از قوم بنی اسرائیل کی میسی و و کل سیوم کور قاداد الله ان یتبلیهم پس خواست خدا تعالی که تبارک و تعالی را و
از ایشان نماید که شکر نعمت میکنند یا نه فنبعث الله الیهم ملکا پس فرستاد خدا تعالی ابوبی بنی کس فرشته را فاتی ابوبص پس آمدن فرشته نزد ابوص فقال ای

شئى احب اليك پس گفت فرشته بابرص که ام چيز دوست داشته شد ترست بسوى تو قال لو حسن و جلد حسن گفت نيك و پوست نيك و بديهب
عنى الذى قد قلدنى الناس و اينك برو دارن انچه تحقيق پليد و مكره و ميده رند مردم بى عت پسي برو و نذرست و پاكيزه شوم از ان و نذرست برفع با بصب
آن و قلدى بكسر ال زاي بفتح سميح قال فسمحه گفت آن حضرت پس مسح کرده فرشته او را دوست برادر نام وى قد هب عنه قلده پس رفت از وى پليد
وى و علت وى فاعطى لونه حسنا و جلد احسنا پس داده شد او را نيك نيك و پوست نيك فقال فاهى المال احب اليك باز گفت فرشته بوى پس كدم مال
محبوب تر است بسوى تو قال لا بل گفت محبوب تر بن مال نزد من شتران اند و قال البقر يا كفت البقر بجاي الابل شك استحق شك كرده است استحق بن ابرص كه
اقران امام احمد بن حنبل است و مجتهد و راوى اين حديث است و الابل و البقر الا ان الابرص او الاقوع ليكر ابرص يا قوع قال لحد هما كفت بى از ايتان الا
وقال الاخر البقر و كفت ديكرى البقر بى شك و تعين است و كفت بى ابل را و ديكرى بقر معلوم است كه محبوب امرى غير اين دو است و چون در اصل حديث
قرار بر ايت الابل است كفت قال فاعطى ناقة عشر ابرص داده شد او را ده شترى حامل ده ماهه در قافوس كفته عشره بضم عين و فتح ثين و ده نيك بر حل ام
هشت ماهه ياده ماه كذشته باشند و بشتر اطلاق كرده ميشود در ابل و خيل فقال بارك الله فيهما پس كفت فرشته نزد كل پس كفت كدام چيز است محبوب تر نزد تو
قال شعير حسن گفت موسى نيك و بديهب عنى هذا الذى قد قلدنى الناس و اينك برو دارن اين چيزى كه تحقيق مكره و ميده نشانه اند مردم و قال كفت
ان حضرت فسمحه قد هب عنه پس مسح كرده فرشته او را پس رفت از وى كل قال كفت فاعطى شعير احسنا پس داده موسى نيك قال فاهى المال احب اليك كفت
فرشته پس كدام مال محبوب تر است بسوى تو قال البقر كفت بقر فاعطى بقر حاملة پس داده شد او را كاهى باردار و حامله كفت از هبت بودن وى از صفات مخصوصه
بنساء و در وى ذكر و تامينت هر دو جاز است قال دعا كرده فرشته و كفت بارك الله لك فيها بركت و بها و خدائى تعالى و امنه و نكر دانا و ترازين كا و قال
كفت ان حضرت فاهى الا عسى پس آه آن فرشته آن كور را فقال اى شئى احب اليك پس كفت كدام چيز محبوب تر است بسوى تو قال ان يرد الله لى بصري
كفت اينك باز كرد ان خدائى تعالى بسوى من بينائى مرا فالبصر به الناس پس برينم بوى مردم را قال مسحه فرد الله عليه بصره پس مسح كرده فرشته او را پس
باز كرد ان خدائى تعالى بروى بينائى او را قال فاهى المال احب اليك كفت پس كدام مال محبوب تر است بسوى تو قال الغنم كفت كوسفند ان محبوب تر اند نزد
من فاعطى شاة و الالباس داده شد كوسفند زاننده بن بيشل حامل است در جاز نيك تا فانيح هذان پس اسباح كرو و ندين و يعنى صاحب ابل و صاحب بقر و
تحقيق نفايح در موضع ديكر كرده شده است و ولد هذا و توليد كرو اين يعنى صاحب غنم و نانا و توليد بىك يعنى است و غناب استعال اسباح در ابل است و توليد
غنم و نانا و مولد يعنى زاننده يعنى متولى ولادت چنانكه و ايه اومى راست و لابد مالك تيار دارى و ولادت حيوانات خود ميكند فكان لهذا و ادمن الابل پس بود
مراين را يعنى صاحب شتر و اداى ارشته و لهذا و ادمن البقر و مراين را يعنى صاحب كا و اداى از كا وان و لهذا و ادمن الغنم و مراين را يعنى صاحب كوسفند
و اداى از كوسفند اين بسيار شده چنانكه و اديها پر كرده قال ثم انه اتى الابرص گفت ان حضرت پسر بر سينت آن فرشته ابرص را فى صورت و هيشته در
همان صورت و بيكر و نها و خود كه تحت آمده بود و اين او دخل است در ساعت منع و انكار وى فقال رجل مسكين پس كفت من وى مسكينم قل انقطع بى الجبال
فى سفوى بختي كسته است بن اسباب طلب رزق در غمر من جبال موده جمع جبل است معنى رس و م اوبان ب سبب است و تجانبه نيز روايت است جمع جبال يعنى شاة
و چاره امار روايت بچيم و موده خطا و تخفيف است فلا بلاغ الى اليوم الا بالله پس نيت كه نيت و سعيه من الامر زكركم بخدا و توفيق و فضل وى ثم بك بستره تولد
و اعانت تو و اين برقت نيز نزل است بر وجه سبب و مجاز و جاز است كه كويند برداشته ام حاجت بخدا بجا زوى بود و امنيت كه كويند بخدا و بنوكه اقالوا انسانا
بالذى اعطاك اللون الحسن و الجلد الحسن و المال سوال ميكنم تر ايان خدائى كه داده است تر از نيك نيك و پوست نيك و مال بعبير او اتلغ به فى
سفوى سوال ميكنم شتر را كرسم بوى در غر خود و مقصود خود را و كه نيت كم در حصول مقصود و اين بطريق استعطاف و طلب مهربانى است تحقيق اخبار زكركم و اقع نيت
كه كفت فقال الحقوق كثره پس كفت ابرص چهاست يعنى جماعت كثره و ادمن كه با نسا چيزى مى بايد و ادا نوبت بوى رسد فقال انه كان فى اعوجا فلت پس كفت
فرشته بر سينت كسان اين است كه كواين ترا مى شناسم لم تكن ابرص فقد ذك الناس فقيرا ايا بوى تو ابرص كه پليد و مكره و ميده نشانه تر ادمن فقير كرامى با خود داشته
فاعطاك الله پس و ادا ترا خدائى تعالى صحت و مال فقال انما و دثت هذا المال كاد ابرص كاد بر كفت داده نشد من اين مال بمر بارش با عمن جبه فقال ان كنت
كاذبا فخيرك الله الى ما كنت پس كفت فرشته اگر مستر تو دروغ كويس كبر دانه ترا خدائى تعالى باز كرده بسوى حاليكه بودى تو يعنى ابرص فقه قال كفت بخبرت و اى الاقوع
فى صورت و آه انفرشته اسرع را در همان صورت كه تحت آمده بود فقال له مثل ما قال لهذا پس كفت فرشته مران اقوع را مات ايج كفته بود مردم اين ابرص را و در
عليه مثل ما رد على هذا و جواب داد و در كرده وى مانند آنچه ر كرده بود برين فقال ان كنت كاذبا فخيرك الله الى ما كنت قال كفت ان حضرت
واى الا عسى فى صورت و هيشته فقال رجل مسكين و ابن سبيل پس كفت من وى مسكينم و مسا فم انقطع بى الجبال فى سفوى فلا بلاغ الى
اليوم الا بالله ثم بك اسالك بالذى و د عليك بصرك شاة سوال ميكنم از تو ايان خدائى كه باز كرده انديد بر تو نيتى ترا كوسفند بى اتلغ بها فى سفوى فقال

برست از انچه در ابل و بقر و شتر و كوسفند و كا و نانا و ترازين كا و قال كفت فاعطى شعير احسنا پس داده موسى نيك قال فاهى المال احب اليك كفت فرشته پس كدام مال محبوب تر است بسوى تو قال البقر كفت بقر فاعطى بقر حاملة پس داده شد او را كاهى باردار و حامله كفت از هبت بودن وى از صفات مخصوصه بنساء و در وى ذكر و تامينت هر دو جاز است قال دعا كرده فرشته و كفت بارك الله لك فيها بركت و بها و خدائى تعالى و امنه و نكر دانا و ترازين كا و قال كفت ان حضرت فاهى الا عسى پس آه آن فرشته آن كور را فقال اى شئى احب اليك پس كفت كدام چيز محبوب تر است بسوى تو قال ان يرد الله لى بصري كفت اينك باز كرد ان خدائى تعالى بسوى من بينائى مرا فالبصر به الناس پس برينم بوى مردم را قال مسحه فرد الله عليه بصره پس مسح كرده فرشته او را پس باز كرد ان خدائى تعالى بروى بينائى او را قال فاهى المال احب اليك كفت پس كدام مال محبوب تر است بسوى تو قال الغنم كفت كوسفند ان محبوب تر اند نزد من فاعطى شاة و الالباس داده شد كوسفند زاننده بن بيشل حامل است در جاز نيك تا فانيح هذان پس اسباح كرو و ندين و يعنى صاحب ابل و صاحب بقر و تحقيق نفايح در موضع ديكر كرده شده است و ولد هذا و توليد كرو اين يعنى صاحب غنم و نانا و توليد بىك يعنى است و غناب استعال اسباح در ابل است و توليد غنم و نانا و مولد يعنى زاننده يعنى متولى ولادت چنانكه و ايه اومى راست و لابد مالك تيار دارى و ولادت حيوانات خود ميكند فكان لهذا و ادمن الابل پس بود مراين را يعنى صاحب شتر و اداى ارشته و لهذا و ادمن البقر و مراين را يعنى صاحب كا و اداى از كا وان و لهذا و ادمن الغنم و مراين را يعنى صاحب كوسفند و اداى از كوسفند اين بسيار شده چنانكه و اديها پر كرده قال ثم انه اتى الابرص گفت ان حضرت پسر بر سينت آن فرشته ابرص را فى صورت و هيشته در همان صورت و بيكر و نها و خود كه تحت آمده بود و اين او دخل است در ساعت منع و انكار وى فقال رجل مسكين پس كفت من وى مسكينم قل انقطع بى الجبال فى سفوى بختي كسته است بن اسباب طلب رزق در غمر من جبال موده جمع جبل است معنى رس و م اوبان ب سبب است و تجانبه نيز روايت است جمع جبال يعنى شاة و چاره امار روايت بچيم و موده خطا و تخفيف است فلا بلاغ الى اليوم الا بالله پس نيت كه نيت و سعيه من الامر زكركم بخدا و توفيق و فضل وى ثم بك بستره تولد و اعانت تو و اين برقت نيز نزل است بر وجه سبب و مجاز و جاز است كه كويند برداشته ام حاجت بخدا بجا زوى بود و امنيت كه كويند بخدا و بنوكه اقالوا انسانا بالذى اعطاك اللون الحسن و الجلد الحسن و المال سوال ميكنم تر ايان خدائى كه داده است تر از نيك نيك و پوست نيك و مال بعبير او اتلغ به فى سفوى سوال ميكنم شتر را كرسم بوى در غر خود و مقصود خود را و كه نيت كم در حصول مقصود و اين بطريق استعطاف و طلب مهربانى است تحقيق اخبار زكركم و اقع نيت كه كفت فقال الحقوق كثره پس كفت ابرص چهاست يعنى جماعت كثره و ادمن كه با نسا چيزى مى بايد و ادا نوبت بوى رسد فقال انه كان فى اعوجا فلت پس كفت فرشته بر سينت كسان اين است كه كواين ترا مى شناسم لم تكن ابرص فقد ذك الناس فقيرا ايا بوى تو ابرص كه پليد و مكره و ميده نشانه تر ادمن فقير كرامى با خود داشته فاعطاك الله پس و ادا ترا خدائى تعالى صحت و مال فقال انما و دثت هذا المال كاد ابرص كاد بر كفت داده نشد من اين مال بمر بارش با عمن جبه فقال ان كنت كاذبا فخيرك الله الى ما كنت پس كفت فرشته اگر مستر تو دروغ كويس كبر دانه ترا خدائى تعالى باز كرده بسوى حاليكه بودى تو يعنى ابرص فقه قال كفت بخبرت و اى الاقوع فى صورت و آه انفرشته اسرع را در همان صورت كه تحت آمده بود فقال له مثل ما قال لهذا پس كفت فرشته مران اقوع را مات ايج كفته بود مردم اين ابرص را و در عليه مثل ما رد على هذا و جواب داد و در كرده وى مانند آنچه ر كرده بود برين فقال ان كنت كاذبا فخيرك الله الى ما كنت قال كفت ان حضرت واى الا عسى فى صورت و هيشته فقال رجل مسكين و ابن سبيل پس كفت من وى مسكينم و مسا فم انقطع بى الجبال فى سفوى فلا بلاغ الى اليوم الا بالله ثم بك اسالك بالذى و د عليك بصرك شاة سوال ميكنم از تو ايان خدائى كه باز كرده انديد بر تو نيتى ترا كوسفند بى اتلغ بها فى سفوى فقال

[illegible]

و درین روز و جمعه و حدیث ابی ذر که در فصل ثالث بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد از انفاق است زیرا که چون یکبار مثلاً در جمعه انفاق نمود و بار دیگر نیز کرد انفاق زد و بین شدن معنی خالی از بعدی نیست و معنی من ابواب الحجة خوانده میشود و یکس از درهای هشت و الحجة ابواب و در هشت رادرهاست متعدد و بعد از اعمال خیر من کان من اهل الصلوة پس یکبار باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بروی نماز و معنی من باب الصلوة خوانده میشود و از در هشت که مخصوص بابل نماز است و من کان من اهل الجهاد و معنی من باب الجهاد و یکبار باشد از اهل جاد و کارزار با کافران کردن خوانده میشود و از در جاد و من کان من اهل الصدقة و معنی من باب الصدقة و یکبار باشد از اهل صدقه خوانده میشود و از در صدقه و من کان من اهل الصيام و معنی من باب الصيام و یکبار باشد از اهل روزه خوانده میشود و از در ریان و تشدید تخمیه مشق از روی یکسر زانمی سیرانی نام درست از درهای هشت که مخصوص اند بر آمدن از آن در و روزه داران قال ابو بکر ما علی من دعی من ثلاث الابواب من ضروریة پس گفت ابو بکر صدیق رضی الله عنه که خوانده میشود و از در ضروری یعنی بیج ضروری نسبت که کسی از همه درها خوانده شود زیرا که اگر یک روز خوانده شود مراد آن در هشت است حاصلی است و با وجود آنکه از هر در خواندن ضروری نیست فهل یدعی احد من ثلاث الابواب کلهای پس ای خوانده میشود و بیج کی از همه درها قال نعم گفت آن حضرت آری هست یکبار خوانده میشود و از همه درها و از جوان که در هشت و امید میدهم که کاشی تو ای ابو بکر از آن گمان که خوانده میشود از همه درها زیرا که تو جمع انواع خیرات و مبرات و اقسام خیراتی متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ابصر منکم الیوم صائماً پس آن حضرت از صبا بکیت که صبح کرد و از شام روز و روز و بار قال ابو بکر انا گفت ابو بکر صدیق من صبح کرده ام روز و روز و بار قال نعم من یقبح منکم الیوم جنازة گفت آن حضرت پس کیت که پیروی کرده است از شام روز و روز و بار که در دست بروی و در نبال دی رقه قال ابو بکر انا قال گفت آن حضرت فمن طعم منکم الیوم مسکیناً پس کیت که طعام خوراید از شام روز و سکینی را قال ابو بکر انا قال من عاد منکم الیوم صریضاً پس کیت که پرسیده از شام بیاری را امروز قال ابو بکر انا قال و رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما اجتمعن فی امری الا دخل الحجة جمع نشو این چهار چیز یعنی در یک روز و هر مردی که آن را بدید و بهشت و راه مسلم و ازین حدیث معلوم شد که معنی نیست از آن افق و اثبات فضیلت برای خود بقصد طلب ثواب و طمع در آن کردن و آنکه بعضی صوفیه منع کرده اند و گفته اند که در ویش را که انبار زبان و در مقید بان خواهد بود بر قصه بکمر و عویستی و انانیت باشد والا و قبح آن در کتاب سلف و بیشتر از آن است که احصا کرده شود پس منع از آن چه صورت دارد و قول صدیق اکبر رضی الله عنه در تفسیر صلح من راجحت آن پس است و شیخ تهری درین باب بسط کرده و طبعی آن را نقل کرده است و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا نساء المسلمات لا تحقرن جادا فجاءت نقای زنان مسلمانان باید که خوار و خور و شمرید زنی را که همسایه است به و تصدق بر برائی فی دیگر که همسایه او است و لوفوسن شاة اگر چه باشد سم که سفند فرس یکسر فاد سکن را که سیرین و نون و آخر بر وزن بر ج خط بعیر و کاهی در شاة نیز اطلاق میکند و اگر در شاة ظلف می گویند چنانکه سم سب و خرا حافری نامند و این شی را تیفیع است که بیت و تصدق روی نیمه و دو ذکری برای مبالغه است و در حدیث دیگر آمده است و لا یظلف محرق اگر چه سم سوخته بود و این شی احتمال دارد که برای فی باشد که سید به و میفرستد بهما یا برای فی باشد که او داده میشود و فرستاده میشود و برای فی و تحمیرین بجهت آنست که کفران و سخط و طبعیت زنان بیشتر است متفق علیه و معنی جابر و وحید یقه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل معروف صدقة روايت از جابر و حذیفه که گفتند گفت آن حضرت هر کار نیک که در روی خیر و تقرب بدین الهی است و معروف است در شرح و منکر نیست خواه عطای الهی باشد یا سخنی نرم و روی کشاده که از روی دلی بیاساید و خاطر می شاد و در صدقه است و صدقه مخصوص مال نیست متفق علیه و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحقرن بفتح تا و سکون حامن المعروف شیئا خرد و خوار پسندارید نیکی را چیزی و لو ان تلقی اخال بوجه طلق و اگر چه باشد آن معروف پیش آمدن تو بر او در خود را بروی کشاده و خوشی خوش رواه مسلم و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی کل مسلم صدقة لازم است بر هر مسلمان تصدق کردن قالوا گفتند صحابه فان لم یجد پس اگر نیاید چیزی که تصدق کند چکار کند قال فلیجعل میده گفت آن حضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید که کار بکند هر دو دست خود که حاصل شود و از آن چیزی فلیغنی نفسه و تصدق پس بهر رساند ذات خود را و تصدق کند یا بجهت فاضل باشد قالوا فان لم یستطع گفتند پس اگر نتواند که آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر او لم یفعل شک را وایت و معنی هاست که نتواند که و قال گفت آن حضرت فلیحج الملهوفه پس باری دهد و خواند حاجت و فلیحج الملهوفه و خواند قالوا فان لم یفعله گفتند پس اگر نتواند عانت که در طهوف را و بعضی نسخ فایلم یستطع قال فیما مر بالخیر گفت آن حضرت پس اگر نکرده دم زانیه نیکی قالوا فان لم یفعل گفتند پس اگر نکرده و نتواند که بر خیر قال فیمسک عن الشر گفت پس باز در خود را از اینها نیندیشد بر دم چنانکه گفته اند از آن خیر تو امید نیست شمر رسان فانه له صدقة پس بدینیکه امساك از شر را و صدقه و خیر است خصوصاً که قدرت داشته باشد بر شر متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل سلامی من الناس علیه صدقة هر یک از آن که از آدمی است بروی یعنی بمقابله و می صدقه است و سلامی بضم سین و تخفیف لام بمعنی صوم و معنی تنهائی بمعنی بند اشوان گفته اند و قول خیر از راست و درین آدمی سه صد و شصت بند است چنانکه در حدیث آید و بیاید و چون در پیش آنها حکمتهای بالغه و فتنهای عظیمه است شکر از آن

[illegible]

حکم که گفته اند که در کعبه بطرف مباحثه است چه راه در کعبه تواجش شد و هر کرم بطریق اولی خواهد بود و این حکم مخصوص بغیر مویانست مثل بار و کثرم و جز آن متفق علیه و عن ابن عمر و
 هر موی قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عذبت امرأة في هرة أمسكتها عذابا كد شهيد في ازجبت كد که بته نگار داشت آن زن که بر راسحتی ماتت
 من التجموع تا آنکه مردان که بازگرشکی فلم تکن بطلعها پس بود آن زن که چندی بخواند آن که بر او لا تترسلها و نبود که گذارد و در کعبه قاتل من خشاش الارض
 پس بخورد که باز که کله که بر زمین اند و خشاش کسره خای بجهت زمین آنچه و مانع نداشت و اب تلبلیث خاشرات زمین و کسکه و مانند آن متفق علیه و عن
 ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مرد رجل بخص شجرة على ظهر طريق كذبت مردی بشلخ درختی که بر پشت راه است و فوق او
 و ظاهراست بران فقال پس گفت آنزد و لا تخین هذا بضم سبعة و فتح نون و كسر حای مملد مشد و اترخیه و بسكون نون و تخفيف حاء و فتح تاء و نون و ثقله
 از انچه برانیه یکم که در این شاخ را عن طریق المسلمین از راه مسلمانان لا یؤذیهم تا اید انچه در این شاخ مسلمانان را فادخل الجنة پس در آورده شد
 آن مرد در بهشت بهین نیت که کرد و یا کیویم که دانید متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد رأیت رجلا یقلب فی الجنة
 گفت آن حضرت برانیه تحقیق و یدم من مردی را که میکرد و تنم میکند در بهشت فی شجرة قطعها من ظهر الطريق یجبت درختی که بر این از ظاهر طریق و فوق آن
 کانت تؤذی الناس بود آن درخت که آزار میکرد مردم را ممنون حدیث اول است و اینها تا کید و مبالغه بیشتر است که آن حضرت را و اینچشم مبارک خود دید که هر
 میکرد در در بهشت بنار و عمت و در حدیث سابق نیز نوحی از بنا الغر بود که بریدن شاخی بهشت در آمد چه جای تمام درخت و راه مسلم و عن ابی هريرة قال یؤذی
 و سکون را و بنای صحابیت مشهور قدیم الاسلام همیشه غرامیکرد و با شخصت اوست کشته و عید اندن بخل نجای جمده و طای مملد من حیثین در در و فتح که قال گفت ابی هريرة
 قلت کفتم من یأثمی الله علی شئنا انتفع به بیا موزان را چیزی از اعمال که سودمند شوم بدان قال اعزل الاذی عن طریق المسلمین گفت آن حضرت
 یکون انچه برکنند است از راه مسلمانان از خار و سنک و جز آن و بنید اخن و از راه و حکم یکو کردن است و بنا و یل شامل تمامی دفع را را هست از هر جنس که
 باشد و راه مسلم و سند کوحل یث عدی بن حاتم و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث عدی بن حاتم طائی را که بعد از بدیده و مسلمان شد که در وی این کلام است
 اتقوا النار فی باب علامات النوبة و باب علامات النوبة ان شاء الله تعالی و این حدیث در از است که آن مناسب تر است الفصل الثاني عن
 عبد الله بن سلام و عن قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة جئت عبد الله بن سلام که از صحاب کبار است و از اخبار بیود بود گفت بهنگامیکه قدم
 آورد آنحضرت مدینه را بهر تاز که آمد من نزد آنحضرت صلعم تحقیق حال و صحت نبوت وی فلما بقیة وجهه عرفته ان وجهه لیس بوجه کذاب پس
 بهنگامیکه دیدم و تا من کردم روی مبارک آنحضرت را شناختم که روی وی نیست روی دروغ کوئی و تبیین بطریق مامل و تفرس بود یا علامات مذکور و در توریه و سیاق
 حدیث ناظر در غی اول است بیت در وال بر امتی که حق نمره است روی و او از میمیر میخواست پس در همان مجلس ایان آورد عبد الله بن سلام و بیودیان بر وی حدیث
 و بر راه غنا و رفتن چنانکه در محاش مذکور است فکان اول ما قال پس بود نیت چیز که گفت آن حضرت در نصیحت و دعوت مردم ای کلام بود یا ایها الناس افشوا
 السلام ای آدمیان فاش کرد اندید سلام گفتن را یا آن غمی که ظاهر کرد اندید و بلند گوئید چنانکه مسلم علیه بشنو یا معنی آنکه عام کرد اندید بر آتش و بکیند هر که
 پیش آید از مسلمانان چه سلام از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت و اطعموا الطعام و بخوروا من طعامهم مما ناله که یا از او هر که محتاج باشد بدن و صلوا الاطعموا
 و بیویند بر هم را با حسن کردن و صحبت و شستن و محالطت نمودن بخویشان بر قدر رعایت قرب و بعد و رحم خویشی که بواسطه ولادت باشد و در اصل موضعیت
 که بچیدان سپیدی کرد و وصلوا باللیل والناس بنیام و نماز بگذارد و شب در حالیکه مردم در خواب باشند که این داخل است در اخلاص حضور و جمعیت تکلیف
 الجنة سلام ای کبار بکنید می دانید در بهشت سلامت از عذاب و بعد و حجاب و اشارت کرد آنحضرت صلعم باجماع صفت تواضع وجود و عبادت که صلوا
 کلمات بنی و مالی و لارم و متعدیست و راه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم عبد الرحمن جاهد کینه خدی مبارک که آثار رحمت و عهده بانی وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته است تا شکر نعمتهای او را کرده باشد و اطعموا
 الطعام و افشوا السلام تذکروا الجنة سلام درین حدیث مطلق عبادت ذکر کرد چه نماز و چه جز آن و تقدیم کرد طعام را بر سلام که داخل است در دفع و دران حدیث
 تقدیم کرد سلام را که اقرست بحبت و اتیلاف و تخصیص کرد بیکر صلوة را عام و صلوة وقت منام را نحبب اغنا و اهتمام و راه الترمذی و ابن ماجه و عن
 انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الصدقة لتطفي غضب الرب برسخیک تصدق کردن بر آنیکه میکشد آتش خشم الهی را و دفع میبده
 السوء و در و سیکر و اندک بدر اشارت است بحصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و مبدء و مال و مهیة بکلیهم و سکون یا و حالت موت و مراد بآئین السوء
 حالت بدی که در وقت موت باشد از آنچه مودی بکفر و کفران کرد و از الام و اوجاع و مخرج و وقوع و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان بعد و حجاب آنحضرت مجید کفراری و
 شیطان مغیران از آنچه مضی کرد و بدو عادت موخامت عافیه نمود بانه من لک موت فجات در حالت غیر محو تر از آن قبل است و راه الترمذی و عن جابر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم کل معروف صدقة هر که از خیر که شاخته شده است وجود و در شریع صدقه است یعنی صدقه مخصوص به مال نیت و این من المعروف ان لقی خاک وجهه

طلق و بدستیکه از بجزیره احسان است که ملاقات کنی تو برادر خود را بر وی کشاده طلق بفتح طاء و سکون لام بمعنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور بود و ان تفرغ
 من دلوک فی اناء اخیک و از جلیع و فاست که بریزی از د و لای خود و و اندر د و د ابر که در دلو تو فاضل ماند در ظرف مسلمانی بریسی مراد ظاهر این است یا کنایت است
 از فضل و احسان د و ا و احمد و الترمذی و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تبسمک فی وجه اخیک صدقة تبسم کردن تو در
 روی برادر خود صدقة است در صراح گفته تبسم لب شیرین کردن و امرک بالمعروف صدقة و امر کردن تو معروف صدقة است و نهیک عن المنکر صدقة و نهی
 کردن تو از منکر صدقة است و ادشادک للوجل فی ارض الضلال لك صدقة و راه نمودن تو در زمین گمراهی یعنی در زمین گمراهی که مردم در وی راه کم میکنند مژرا
 صدقة است و نصرتک الرجل الودی البصر لك صدقة و یاری دادن تو بر تباہ بینائی را بر تر صدقة است و اداة بفتح و مد و تباہ شدن و اما طلتک
 و الشوک و العظم عن الطریق لك صدقة و دور کردن تو شک را و خار را و استخوان پاکه در وی احتمال آزار مردم باشد از راه بر تر صدقة است و افراغت من دلوک
 فی دلو اخیک لك صدقة و ریختن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود و بر تر صدقة است و واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن سعد بن
 عبادہ قال روایت است از سعد بن عبادہ رضای که از شایر صحابه است و مقبولان در کاه نبوت بود که گفت یا رسول الله ان لام سعد مانت بشیکه
 ما در سعد یعنی او من مرده است فای الصدقة افضل پس که ام صدقه که بر روح وی کنم یا خمر و تبسم است قال الماء کنت آن حضرت که آب بهترین صدقه است
 که برای ی چاه بکنی و تشنگان به یی محفوظ بیا پس بکنی سعد بن عبادہ چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد و قال و کنت هذه لام سعد این چاه برای
 ام سعد است و برای دوست ما ثواب این بر روح وی برسد و واه ابو داود و النسائی و عن ابی سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 روایت است از ابی سعد خدری که گفت گفت آن حضرت ایما مسلم کما مسلما ثوبا علی عری هر مسلمانی که پوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برکت و عری بضم
 عین و سکون را بر بکنی صدس بضم لام کساه الله من خضر الجنة پوشاند و را خدی تعالی از طهای سبز بهشت و خضر بضم خاء و سکون ضا جمع خضر یعنی است
 بقول عز وجل علیهم ثياب سندس خضر و ایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه الله من ثمار الجنة و بر مسلمانی که بخوراند مسلمانی دیگر را بخوراند و را خدی تعالی از ثمرات
 بهشت و ایما مسلم سقا مسلما علی ظمأ و بر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بنوشاند و را خدی تعالی از شرب و سقاؤه الله من الریح الختم بنوشان
 و را خدی تعالی از شرب آب پاک حاس صافی که مکرده شده است طرف آن از جهت نقاست آن و و قرآن مجید فرموده یستقون من ریح مختوم خمر مسک یعنی مکرده
 او را مشک بجای کل که اوئی را بدان هر یک از جهت نجات نقاست یا بعد از خوردن از آن بوی مشک می آید و واه ابو داود و الترمذی و عن فاطمة بنت قیس
 صحابه قرشیة از مهاجرات و لی است قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المال خمس سوی الزکوة بدستیکه در مال حق است جز زکوة یعنی زکوة مال خود و من
 البتة باید داد و غیر زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که می باید کرد چنانکه نماز و روزه و حج هم فرض است و هم نفل ثم قلا یستخرنا حضرت برای اثبات و تأیید این مطلب
 این است که لیس البران تو لو اوجوهکم قبل المشرق و المغرب الا یقاربت وجهه استدلال باین است بر ثبوت حق جز زکوة در مال آنست که حق تعالی مدح کرده است
 و لا مؤمنان را بدو مال محبت و ی خوشان و یتیمان و مسکینان را بعد از آن مدح کرده است با قامت صلوة و ایاتی زکوة پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال
 و ان صدقه نفل است و واه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن بهیسه بضم موحده و ففتح و سکون تختانیه و سین مملو از صحابیات و حدیث و ما
 در بصریان است عن ابیها روایت میکند از پدر خود قالت گفت بهیسه که قال گفت پدر وی یا رسول الله ما الشئی الذی لا یجکل منعه چیزی است که
 و و انیت باز دوشستن و ندادن کسی را از آن قال الماء گفت آن حضرت آنچه است که منع نمیتوان کرد کسی را از آن چنانچه کسی را جامی و جوی باشد و دیگر را از آن منع نماید
 کرد قال باز گفت یا نبی الله ما الشئی الذی لا یجکل منعه و دیگر چیزی است که حلال نیست منع وی قال الملح گفت دیگر نمک است که منع آن را و انیت چنان
 نمک نداری دارد مردم را از گرفتن نمک از آن منع را و انیت و در مثل آب تفصیل است که ذکر آن در باب احیاء الموات و الشرب بیاید انشاء الله تعالی و در آنجا
 آتش را نیز گفته که منع آن جایز نیست قال باز گفت یا نبی الله ما الشئی الذی لا یجکل منعه قال گفت آن حضرت ان یفعل الخیر خیر لك کردن تو خیر را
 بهتر است مژرا و این کلمه جامع است بر همه خیرات را یعنی بد هر چه بخوایی و هر چه از دست تو آید و بیچس از آن منع مکن و واه ابو داود و عن جابر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من لعی ارضا مینة فله فیها الجوزیکه زنده کرد و اندر زمین مرده را یعنی زمین فاوه را زراعت کند پس ثابت است مراد در آن ثواب و حکم
 آن در باب احیاء موات بیاید و ما اکلت العافیة منه فهو له صدقة و چپرسدی که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن مراد است و عافیة هر طایفه از
 از انسان و بهیمه و طائر عافی بکی و عافیت جماعت و در وایتی العوافی نیز آمده و واه النسائی و الدارمی و بعضی نسخ و واه الدارمی و عن البواء قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من مض مضعة لبن کیکه عطا کنه عطیة شیر یعنی ما قیاشاتی دهد بقیقه تا مد شیر آن را بخورد و باز زد کند بوی وی او و دق یا
 عطا کنه عطیة نقره را مثلا و ورق مشهور بفتح و او و کسر را نام دایم مضروب است و مراد قرض و اهرام و ذانی است و آنرا منخ نام کرد زیرا که در گرد و میشود بصاحبش و منخ یعنی
 عطای هلق نیز آید و هدی ذقاق یا راه نماید که کسی را یا کوری رشتن از پایته و ذقاق بضم لامی جمع یعنی کوچک که بخورد و بدیعنی برتر از خمر که در سابقین شایسته نیز آید برین تقدیر یا از

فرج کرد و گویند رافعال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ما بقى منها چه چیز باقی ماند از آن که سفند قالت ما بقى منها الا کفها کت عایشه
باقی نماند از وی مگر شانه وی یعنی پشمی که در دهن و فقران دادند و بختی که در دهان او افتاد و از آن کت که در خانه ماند ظالم گفت آن حضرت عقی کلهای غیر کفها باقی ماند بر شانه
بر کتف وی یعنی باقی آن است که آنچه بر دهن او دید که ثواب آن در در تقابست شده و آنچه در خانه ماند فانی است چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندنا بقی
آنچه ز شماست پس میگرد و آنچه نزد خداست پانیده است و راه الترمذی و صحیح و عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را که میگوید ما من مسلم کما مسلم الاثر با نیست هیچ مسلمانی که پوشانده مسلمانی را جامه الاکان فی حفظ الله که اگر
باشد آن جامه پوشانده در نگاهداشت خدا و پناه وی و در اکثر نسخ فی حفظ الله ما دام علیه منه خرقة تا آن وقت که باقی ماند از آن جامه پاره و راه احمد و
الترمذی و عن عبد الله بن مسعود فی رعه روایت است از ابن مسعود در حدیث را میسر میماند آن را بن حضرت قال ثلثة یحییهم الله
سکس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و جل فام من اللیل یلو کتاب الله یکی از آن سه مرد مردی است که برخواست در پاره زشب در حالی که بخواند قرآن را
در نماز یا غیر نماز و ظاهر اول است و جل یتصدق بصدقة یمینه تخفیفها دوم مردی که تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند
اداه قال کان میسر بود و اگر گفت من شماله یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که میپوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه است مد خدا و جل
کان فی سوره سیوم مردیست که بوده است در پاره زشب که فانهزم اصحابه پس شکت خوردند از آن او فاستقبل العبد و پس روی آورد دشمنان پس را
و شک فتح نمود و راه الترمذی و قال هل احد یث غیر محفوظ را به است کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است معنی
محفوظ در مقدمه معلوم شد احد و راه ابو بکر بن عیاش کثیر الغلط یکی از رویان این حدیث ابو بکر بن عیاش است به تخمین و شین محمد و روی ساری غلط میکنند
حدیث این کلام ترمذی و راه خاص است از انس بن حدیث با سند و دیگر صحیح است که از قبل و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثة
یحییهم الله و ثلثة یمضهم الله سکس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و سکس دیگرند که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی فاما الذین یحییهم الله
پس آن کسانی که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی فجل اتی قوم ما یکی از آن سه مردی که مذکور است درین قضیه که مردی سایل آمد که روی را فاضلهم بالله پس
سوال کرد ایشان را بجز نام خدای تعالی و انجبت رضای و لم یسألهم بقرباه بنیه و یلینهم و سوال نکرد ایشان را بجز خوشی که میان او و میان ایشان است
فمنعوه پس ندانند ایشان را و آنچه سوال کرد و مختلف و جل با عیالهم توریشی در شرح این عبارت گفته است پس که داشت مردی ازین قوم این قوم را با ایشان
ایشان نمی ترک داد این قوم را که ندانند پیش رفت و او را با سبقت کرد در ایشان این چیز پس انداخت ایشان فاعطاه سر اسب و ادانرا نهانی لا یعلم بعطیته الا
الله و الذی اعطاه در حالی که نمیدانند داده شده و اگر خداوند کسی که داده است او را در روایت طبرانی من اعیانهم آمده و این روایت اشبه و انساب است بخلاف که
بعضی خاز است چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از غره فلان یعنی متاخر شد و در گشت آن مرد از قوم و علوت کرد و اسل و داد او را پوشیده که اقال التوریشی پس آن مرد که دوست
میدارد او را خدای تعالی این مردی است که از میان قوم جدا شد و پنهان بابل داد و آن مرد که آمد قومی را و سوال کرد چنانکه ظاهر عبارت است فافهم و قوم سار و
الیتهم و دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب حتی از کان النوم احب الیهم مما یجدل به تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر
بسوی ایشان از هر چه براب کرده شود و عدیل ساخته شود و خواب بخوبی محبوب تر شد از هر چیز فضعوار و سهم پس نباید از این قوم سر بای خود را خواب فقام و جل
پس ایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ فقام احد هم یتملقنی در حالی که مناجات میکند مرا و غایت تفرغ مینماید و یقولوا یا ای و میخواند آیات کتاب ما را و این
حکایت قول حق تعالی است که آن حضرت کرده و فی الصراح تملق چالپوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در ملق باز و نیاز است که میان محب و محبوب
میکند و اسرار است که جز زبان وقت و حال شکل بیان آن توان شد چنانکه بزبان مجاز اشارت بدان کرده است و حال حقیقت عالیه از آن است نظم
ای عاشق نازا رجمندان معشوق نیازستمدان چشم گرم تو عین ناز است نازی که در او دو صد نیاز است و لله المثل الاعلی تعالی و تقدس عز و علا شایع
طریقت گفته اند که یکی از نشانه های بهشت که درین دنیا که نشاند و قی تلقی است که مجاز در مناجات وقت سحر می باشد اشارت شباهه طبعی که نمون ز روی بصیریت که در عالم خواش
الهم زقا و جل کان فی سوره قلی العبد و فمزموا فاقبل بصدقه سوم مردیست که بود و لشکری پس پیش آمد دشمنان را جنگ پس شکت داده شد بابل
لشکر پس اقبال کرد انیم و بنی خود یعنی روی آورد و جنگ و در اقبال سینه مبالغه است در قبال جرأت یعنی سینه کشاده بی تخاصی مقابل شد حتی قتیلا و یفتح له تا آنکه کشته شود
آن مرد یا کاشیش کرده شود و نصرت داده شود و راه ابو الیثمه الذین یمضهم الله الشیخ الزانی و ان سه که دشمن میدارد ایشان را یکی پزنا کننده است که شرم
ندارد از پزنی خود با و چه وضعف که و عدم قدرت بجهنم جنب باطن و کفاری شوت آوده میشود بدین و العقیق المختال و هم در ویش بگرفته است که با وجود اسباب
خوبت و ناماوی و شکلی بتویل نفس و شیطان غرور میکند و کسر می نماید کثرت از آن که این شرت تر روز برف و وقت سرد و جامه تر اما استغنائی فقیر و تعفف از سوا
ناشی از عزت فقر و نیاز بدان و عدم البقات بدینا و اهل آن مگر است بشیر جارت ایل المؤمنین علی بعض از خواب می گفت پند مرا یا ایل المؤمنین فرمودند پس کلاست مدانی تو و لکرا

یا نبی الله ایت الصدقة ماذا هی گفت ابو ذری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل وی چیست قال اصغاف مضاعفه گفت
 آنحضرت ثواب صدقه چند و چند است و از احادیث معلوم میشود که ده چند است تا بقصد آیت کریمه کمل جبه اغتت سبع سابل فی کل سبله فانه تحبیر و لای ترد
 بر آن و عند الله المزیل و نزد خداست زیادت که اگر خواهد از بقصد هم زیاده کند چنانکه قول وی بسجانه و الله یضاعف لمن یشاء در آخر کریمه مذکور است یان و
 ضعف بکسرها بمغنی مثل چیزی است چنانکه یکی بر یکی زیاده کند ضعف است بچنین تا میرود و واه احمد باب افضل الصدقة افضل صدقات
 است که این در حد ذات نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هر چه محتاج الیه است در وقتی و حال یا نسبت بقومی یا واقع است بر قاع
 محمود که موجود است و تصدق مثل صدقه و بودن وی بر ظرف غنی چنانکه در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد و صدور آن بر وجه خلاص و صدق و انشراح صدر بطن
 و ادای و مانند آن یا بصفتی که مرعی است در تصدق علیه چنانکه بودن و استحقاق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق ذی حم و یاسوال کننده بوجه و مانند
 آن و اکثر احادیث که مذکورند درین باب از قسم اخیر است الفصل الاول عن ابی هریره و حکیم بن حزام بکسر حاء و زبیر صحابی مشهور است بر ادراک احوال
 خدیجه است از اشرف قریش بود صد و بیست سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذرانده و شصت در اسلام قالا قال رسول الله گفتند این دو صحابی گفت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خیر الصدقة ما کان عن ظمغنی بهترین صدقه چنانچه است که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند متصدق بر آن و دستخط
 نماید بدان یعنی تمام باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج بگرداند یعنی قوت ابل و عیال را بگذارد و بجز زیادت از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه بگذرد چنانکه
 فرمود و ابل و عیال و محتاجان با اتفاق بر یکدیگر غم خاری وی می افتد عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بکل و ثقه خدای عز
 و جل و در تصدق کردن از فقر ترسد و لهذا شایسته کرد آن حضرت بوی که صدق را چون برادر تمام مال خود و پرسد که در باقی داشته برای عیال خود گفت اسیر فرمود
 افضل الصدقة جبه المقل چنانکه در فصل ثانی بیاید و اما احادیث و معنی اول بسیار است و تحقیق آن است که اگر تو کل درست باشد و عیال نیز و او تنگسند
 به هر چه خواهد و اگر عیال کذب و سابق دارد و جانب نفس عیال را و در جبه المقل نیز فرموده است و ابل و عیال و رواه البخاری و در واه مسلم و در واه
 و روایت کرده است مسلم از حکیم بن حزام تمنا و بخاری از ابی هریره و حکیم برده کرده پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود و از ابی هریره از افراد بخاری باشد و عن
 ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما اتفق المسلمون فقهه علی اهله و هو محتسبها کانت له صدقة روایت است از ابی مسعود
 انصاری که صحابی مشهور است و او را بدی گفته اند جمهور بر آنکه نسبت او به باعتبار سبک است که در انجمنی بود به بخت حضور خود آن و الله علم که گفت آنحضرت
 چون اتفاق کند مسلمانان فقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیت ثواب و ادای حق کند در آن میباشند نفقه صدقه اگر چه بفقرا ندهد است باطل و عیال خود داده متفق
 علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دنیا و الفقهه فی سبیل الله یک دنیا راست که اتفاق کرده و نیز از راه خدا یعنی جبار
 و دنیا و الفقهه فی وقت و دنیا ری دیگر است که اتفاق کرده و دنیا و الفقهه فی سبیل الله یک دنیا مسکین و دنیا ری دیگر است که تصدق کرده
 بدان بر سبکی و دنیا و الفقهه فی سبیل الله هلاک و دنیا ریست که اتفاق کرده باطل و عیال خود اعظمها احوال الذی انفقه علی اهله بزرگترین آن دنیا بازاری وی
 اگر آن دنیا ریست که اتفاق کردی آن را بر عیال خود و واه مسلم و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل دنیا و نفقهه الرجل فاضلین
 دنیا ری که اتفاق کند از امر دنیا و نفقهه علی عیاله دنیا ریست که اتفاق کند از ابر عیال خود و عیال مردوزن و فرزند و هر که در نفقه و مؤنت او باشد و دنیا و نفقه
 علی و ابی هریره فی سبیل الله و دنیا ریست که اتفاق کند از ابر عیال خود و واه مسلم و عیال مردوزن و فرزند و هر که در نفقه و مؤنت او باشد و دنیا و نفقه
 دارد و دنیا و نفقه علی عیاله فی سبیل الله و دنیا ریست که اتفاق میکند از ابر عیال خود و واه مسلم و عیال مردوزن و فرزند و هر که در نفقه و مؤنت او باشد و دنیا و نفقه
 و افضل یکی از دنیا بر دیگری ازین حدیث معلوم نمی گردد و یارب مکر تقدیم ذکر اشعاری بدان توان نمود و احادیث دیگر صریح است بدان و واه مسلم و عن ام سلمه
 قالت قلت روایت است از ام المومنین ام سلمه که گفت گفتم یا رسول الله الی احوال اتفق علی بنی ابی سلمه آیا مرازد و ثوابی است از جبه المقل میگویم پس
 ابی سلمه انما هم نبی نیستند پس این ابی سلمه مکر پس این من و ابی سلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت صلح و از کبا صحابه بود چون از عالم رفت ام سلمه در خانه آن حضرت نه
 و از ام سلمه پس این را ندهد بود و ام سلمه بر ایشان اتفاق میکرد پس پرسید از آن حضرت که مراد از اتفاق برای ایشان ثوابی است که آنها چون پس این شوهر من اند که ابی سلمه بر این
 و در ام سلمه پس این را ندهد بود و ام سلمه بر ایشان اتفاق میکرد پس پرسید از آن حضرت که مراد از اتفاق برای ایشان ثوابی است که آنها چون پس این شوهر من اند که ابی سلمه بر این
 فلک اجروا الفقهه علیهم پس گفت آن حضرت اتفاق کن بر پس این ابی سلمه پس است اجر آن اتفاق کنی برای ایشان متفق علیه و عن زینب امه عبد الله بن
 مسعود روایت است از زینب زن ابن مسعود که صحابه است و متعلق بکرم و غایت آن حضرت بود و روح وی و ابی هریره و ابی سعید خدری و عایشه از وی روایت
 دارند قالت قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در ترغیب نساکر اتفاق تصدق یا معشر النساء تصدق کنی ازای کرده زنان و لو
 من حلیکن اگر چه از زیورهای شما باشد قالت فوجبت الی عبد الله گفت زینب پس بر شتم از مجلس آن حضرت که این کار از وی دران شنیدم بسوی جبه المقل

انك وجعل خفيف ذات اليد پس كنتم بدستيك ترموى بى سبك است يعنى فقير كرانى مال نداری وان رسول الله و بدستيك بنعمه خدا صلى الله عليه وسلم قلنا
 يصدق الله تعالى ما اراد ان يصدق فاته فاساله پس بيا آن حضرت را پس پرسى در اينكه كفايت ميكند كه بر تو بر ولا تو تصدق كنم تا وجود داشته را ك و اختلافى و از دعا
 كه ما بايست فان كان ذلك يخرجنى عني پس اگر باشد آن يعنى تصدق كردن بر تو و بر ولا تو كه بسندى ميكند از من و اكتم كنم از او صرف كنم بر شما و الا صرفه الى غيركم و اگر
 كفايت نكند صرف كنم بر غير شما و بمر آنرا بسوى غير شما الى غيركم و على غيركم مرد و روايت است قالت فقال لى عبد الله بل انتيه انت كفت زيب پس كفت مر اجاب
 بلكه يا تون حضرت را يعنى تو خود برد و بپرس و تكليف كن كويادى مرض شرم داشت از پرسيدن آن كه محل جيا و حاجت قالت فانطلقت كفت زيب پس نفتم من زود حضرت
 فاذا امرأة من الانصار و باب رسول الله پس ما كاه زنى از انصار ايتا ده است بر در غير خدا صلى الله عليه وسلم و حاجتى حاجتها مدعالتى كه حاجت
 من حاجت او است يعنى آن نيز براى پرسيدن اين سخن و استغفارى بهين بگفته بود كه ايا اتفاق كنيد بر شوهر مستعلقان و كاه و كان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم قل القيت عليه المهابه و بود آنحضرت كه بتحقيق انداخته شده بروى بزرگى و ترس و هيب و عظمت كه هر كس نيتوانست در مدبروى بى دن وى حالت مخرج
 علينا بلال كفت زيب پس برون آمد بر بلال از نزد آنحضرت قلنا اله ايت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجروا ان امراة من الانصار
 بلال را بيا آنحضرت را پس خبر كن كه در دن برد ايتا ده نكستالانك التجزى الصدقة عنهما على ارجلهم و على ايتام و على محجور و هاسوا لى كندن و وزن
 ترا ايا بسندى ميكند تصدق كردن از ان و وزن بر شوهر ان ايشان و بر تيماني كه در كنار ايشان نكند بظاهر آن بقصد سوال از اتفاق بر از دلج بود ظاهر سوال از اتفاق بر تيماني
 دل مضمر و شتهن با الان بخاطر ايشان رسيد فافهم و لا تخبره من محجن و خبر كن آن حضرت كه چه كسانيم يا يعنى نام ما را در حضرت وى مبر كه مبادا بشنيد كن نام تصديق
 شريف وى لازم آيد بطلبيدن و حضور و از جهت عدم حاجت بدان قالت فدخل بلال على رسول الله كفت زيب پس آمد بلال بر غير خدا صلى الله عليه وسلم
 فساله پس پرسيد آن حضرت را اين سله فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم من هما چه كس اندان و وزن قال امرأة من الانصار
 و فطلب كفت بلال يك دن است از قبيله انصار و ديكرى زيب است فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لى الزيانب پس كفت آن حضرت كدام يكى از
 زيبها است زيب نام چندين از صحابيات بود پس پرسيد نيكي آمده است كدام يكى از انما است بلال باقما و آنكه مشهور بهين زيب امرأة عبد الله و بود مطلقا و در روايت
 نام آن زن ديكر را شنيد و اين را شنيد قال امرأة عبد الله كفت بلال زيب زن عبد الله بن مسعود است فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت بنى خرا صلح نعم ارسى
 كفايت ميكند اتفاق بر شوهر ان و بر تيماني كه در كنار ايشان نكند و بعضى نسخها نعم نيت بهين كفت كه لهما اجران اجر القوا به و اجر الصدقة مرا به و ذى را بخر و برت
 و خوشي است كه شوهر ان و تيماني دارند و اجر صدقه است پس افضل و اكمل باشد از تصدق بر غير ايشان متفق عليه و اللفظ لمسلم و عن ميمونة بنت الحارث
 انها اعتقت و ليدت في نمان و رسول الله ر فات است از ام المؤمنين ميمونة كه وى از او كرده و او خانه را در زمان بنى خرا صلى الله عليه وسلم قلنا
 ذلك لرسول الله پس ذكر كرميمونة آنرا رسول خدا را صلح فقال لى اعطيتها اخوالك كان اعظم لاجرك پس كفت آن حضرت كرمي و دى تون و او تعالمان
 خود را كه محتاج بودند بخدا ميمونة بزرگ تر از ثواب ترا از انجا معلوم ميشود كه صلح رحم افضل است از اخلاق متفق عليه و عن عائشة رضى الله عنها قالت كفت
 يا رسول الله ان لى جاد و بن بدستيك مراد و همسا يانه فالى ايهما اهدى پس بوى كدام يكى از اين دو بهر فرسيم قال لى اقر بها منك باا كفت آن حضرت بفرست بسوى
 كسى كه نزديك تر است در وى از تو پس معتبر در همسا يى و دين باب نزديكى در است اتصال خانه و قربان و واه النجارى و عن ابى ذر قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اذا طحنت مرة فاكلوها و قفى كه بپزى شور باى را پس بپار كن آب كن و نعا هك جبرامك و باز پرس كن همسا يى خود را بفرستادن شور با نجا ايهما
 و مرق نفع ممر و آشور بار و واه مسلم الفضل الثانى عن ابى هريرة قال يا رسول الله اى الصدقة افضل كدام يكى از انواع صدقه فاضل تر است قال
 جهل المقل كفت افضل صدقات صدقات است كرم و قليل المال مشقت كشد و آنچه در وسع و طاقت او است بدهد و جبه بضم جيم و فتح آن بهره و لغت است و
 بعضى كويند نفع بمعنى مشقت و بضم معنى وسع و اين بر بقتير صحت و طول و قوت يقين و موافقت عيال است و اگر ايشان را ضى نباشد ر و هيب و لندافرمود
 و ابد ائمن تعول و بايت كن كجى كه عيالندى آنها ميكنى و نفقه ايشان واجب است بر تو چنانكه كشت و واه ابو ذر و واه سليمان بن عامر بن عاصم
 و نفع مشكوة سليمان بن عاصم و بياى تخمانيه و گفته اند كه ثواب سلمان است بفتح سين يى و بياى سلمان سوسنت يا اذ كاتب يا ارم صاحب كتاب و وى خفامى كويد كه سليمان
 همسا يست مكر سلمان فارسى و سلمان بن عامر و سلمان بن عبد الرحمن بن سلمان كه آنها بى يار است و سليمان بن عامر صحابى است و عذر وى مدبر صير است قال قل
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الصدقة على المسكين صدقة تصدق كردن بر مسكين يك ثواب صدقه دارد و وى على ذى الرحم ثلثا صدقة و صلة
 و صدقه كردن بر كسى كه قرابت و ولادت و رحم دارد و وى ثواب دارد و ديكر ثواب صدقه دارد و واه احمد و الترمذى و اللسانى و ابن ملحقة و اللند
 و عن ابى هريرة قال جله و جل الى النبى صلى الله عليه وسلم فقال عندي دين او كفت ابو هريرة آيد مردى نزد آنحضرت پس كفت نوزن يك دينار است قال
 انفق على نفسك كفت آنحضرت من خرج كن ان يذرت خذ قال عندي آخر كفت آخر نوزن من دينار ديكر است قال انفق على ولدك فرود خي كن ان يفرز نوزن

خود قال جندی اخو گفت نزد من دنیا و دیگر است قال انفقہ علی اهلک فرمود انفاق کن از بر کسان خود جز اولاد و از زن و مادر و پدر و خویشان و صراح گفت
 کسان مرد و کسان ساری قال جندی اخو گفت نزد من دنیا و دیگر است قال انفقہ علی خادمتک فرمود انفاق کن بر خدمتکار خود و کو یا مرکب را در خدمت خود داشته
 قال جندی اخو گفت نزد من دنیا و دیگر است قال افتا علم گفت تو دانا تر می باشی که یک مستحق است زیر که بهر که میانی که مستحق است به و راه او بود او دو
 النسائی و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اخبرکم بخیر الناس گفت آن حضرت ای اخبرکم شمار به بهترین مردم و محل
 بعنا فرسه فی سبیل الله بهترین مردم مردیست که گاه و از نه است همان سپ خود را در راه خایعی سوار شده متظر جنگ با کافران باشد و مراد آنست که او را خطبه
 خیر الناس است والا شخصی که اعلم باشد و اقی و جشی و از هر در دنیا باشد و جهاد بر وی فرض نباشد بهتر خواهد بود ازین شخص که قالوا الا اخبرکم بالذی یقلوہ ای اخبرکم شمار بر
 که تابع و تالی دست در تبه و جل معزول فی غفلة له بودی حق الله فیها تالی وی بر دست که گوشه گیرنده است در کوشندگی چند که مراد است که او را میکند حق خدا
 در آن کوشندگی از قصدی بر نقر الا اخبرکم بشیر الناس ای اخبرکم شمار به بهترین مردم و محل بیال بالله و لا یعطى به بهترین مردم مردیست که سوال کرده میشود
 بنام خدا و نمیدهد بآن برین تقدیر بیال بلفظ مجهول است و لا یعطى بلفظ معلوم و بعضی بیال بلفظ مجهول ضبنا کرده اند یعنی بیال
 میکند بنام خدا و داده نمیشود بآن و باعث تنگ حرم است اسم الهی تعالی میکند و واه الترمذی و النسائی و الدارمی و عن ابن مجید بنموده و فتح جیم و سکون
 تحتانی در آخر دال صحابه انصار است قالت قال رسول الله صلعم و السائل و لو بطلن محرق بازگردانید سائل را اگر چه بسیم سوخته باشد و ظلف بکسر فای محمد و
 لام سم شکافته و او کوشندگی و این مبالغه است و در محرق زیاده مبالغه است و واه مالک و النسائی و دوی الترمذی و ابو داود و معناه و عن ابن عمر قال قال رسول
 صلعم من سئل فاعطاه عینده و کسیکه پناه طلبد از شر شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس ناه و میدارد و من سأل بالله فاعطوه و کسیکه سوال کند و بخواند از شما چیزی بنام خدا پس
 او را و من د عاکم فاجیبوه و کسیکه دعوت کند شما را و بخواند بطحا پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت او را اگر مانعی نباشد حسی یا شرعی و من صنع الیکم و فافکفک
 و کسیکه بکند بسوی شما نیکی کنی پس پادش و میدارد یعنی شایسته نیکی کنی با وی و صنع بضم نیکو کنی کردن یکی و معروف نیز نیکو کنی و صنع اینجا بمعنی فعل است فان لم تجلوا
 ما فکفکوه فادعوا له پس اگر نیاید چیزی که با او دشمنید پس او را حجتی تو را و قل کافکوه تا آنکه بداند و گمان برید که کفکات کردید او را و او اگر بدیقت
 او را یعنی مبالغه کردید و عاکم کردید تا حاصل کرد و مثلث در نیکی و شیخ میفرمود که کفایت میکند درین باب قول جرک الله جنبه او میفرمود که مبالغه در وی رجبت رویت
 غیر است از نفس خود در مکافات و تفویض می بخشد بجهان تعالی و واه احمد و ابو داود و النسائی و عن جابر قال قال رسول الله صلعم لا یسأل لوجه الله الا بحسنة
 سوال کرده شود و طلبیده نشود بوجهی بذات وی و بنام وی مگر بهشت و در اینجا دو معنی است یکی سبب سوال کردن از مردم لوجه الله زیرا که چون سوال کرده نشود بوجه خدا
 مگر بهشت و بهشت خود از مردم سوال کرده میشود و لازم می آید که سوال کرده نشود از ایشان چیزی بوجه الله و دوم آنکه سوال کرده نشود از هر چیزی از متاع دنیا از بهشت مختار است فکاف
 و و اگر سوال کند بهشت سوال کند که عظیم است باقی و مقصود مبالغه است و واه ابو داود الفصل الثالث عن ابن عمر قال کلن ابوطیحة اکثر الانصار بالمدينة ما لا
 من نخل الشکفت بود ابوطیحة را زشایر صحابه است و زوج ام انس بود و بشیرین انصارند و مال از دقتان و خا و کان لحب امواله الیه می چاهد و بود محبوب ترین امای ابوطیحة
 بسوی ابی طلحه بر چاه که نام بوستانی بود و تحقیق این لفظ اختلاف است و مشهور بکسر موحده و قصر و دست در اول کتاب که شش است کفایت مستقبله المسجید و بود و
 مقابل مسجد نبوی صلعم و کان رسول الله و بود و پیچید اصلع بدی خلها می و آمدن بوسان و او شرب من ما فیها طیب و خور و از آنی که در وی بود خوش و شیرین
 قال انس فلما نزلت هذه الآية گفت انس پس بر گاه که فرود آمد این است که قال لا اله الا الله جری تفقوا اما تحبون بر گزینی باید یکی را تا آنکه اتفاق کنند آنچه دوست تر دارید از اقام طیحة
 الی رسول الله ابتدا ابوطیحة و رفت بسوی پیغمبر صلعم فقال پس گفت ابوطیحة یا رسول الله ان الله یقول بدرستیکه خدی تعالی میگوید که من تبارک و العزیز تفقوا اما تحبون
 و ان احب مالی الی بوجها بدرستیکه محبوبترین مال من بسوی من بر جاست که تبارک و است و انما صدقة الله تعالی را حرج بر ها و بدرستیکه این بیجا صدقه است
 باری خدا امید دارم یکی را بوجوب این آیه کریمه و ذخرها عند الله و امید میدارم ذخیره نهادن از نزد خدا فضعها پس به آنرا یا رسول الله حیشا ذاک الله انجا که
 بنهاد ترا خدی تعالی و قرا یا باری تو بر این جیتی به بهر که میخواهی و هر جا که مناسب اتی فقال و رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم منج منج ذلک مال را منج خمی خمان
 یعنی بر هر مالی سودمند است بر تو تفقوا و منج کلمه است که گفته میشود و نزد خود و منج و رضا بخیری و خود و فارسی سخن است و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخر وی سالک است و
 چون وصل کند مجروح و منور گردد و می خفت است و گاهی شد و نیز آید و فرمود آن حضرت و قد سمعت ما قلت و تحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی تو از نسبت خیر
 وانی اودی ان یجعلها فی الاقربین و بدرستیکه من می بینم و میدانم که بکرداری تو از بر خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا ثواب صدقه و صدقه جسی هر دو تر باشد فقال
 ابوطیحة افضل پس گفت ابوطیحة بکرم فرمائی و بکردارم از از خویشان خود یا رسول الله فقمهما ابوطیحة فی باقادیله پس شتمت کردن را ابوطیحة در خویشان خود
 و بیتی عله و در پسران عم خود این میان قاربت یا از آنها بر خویشان مراد است و آورده اند که معاویه در زمان ماریت خود از ابوطیحة مال فروان خرید و قصه های
 بلند بنا کرده متفق علیه و عنه قال قال رسول الله علیه و سلم افضل الصدقة ان تشیع کبد لجا بیا فاضل ترین صدقه آنست که سیر کردانی جزو کنه را طیبی گفته که مکتوب

باشد یا کافر نامی باشد یا غیره اطلاق رواه البیهقی فی شعب الایمان باب عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب بی ترجمه و ذکر میکند در تہمت و تہمتات
باب سابق را در بعضی نسخ باب صدقہ المرأة من مال الزوج واقع شد و بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیت براءة خازن خادم را نیز شامل است
الفصل الاول عن عائشة رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا افقت المرأة من طعام بطنها فغیر مفسدة چون اتفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه
خود را آنچه خورده میشود و ذخیره نموده میشود در حالی که تباہ نکند و اسراف ننماید است کان لها اجرها بما افقت باشد مرآن زن از ثواب این بابت اتفاق کردن
دی و لزوجهها اجره بما کسب و باشد مرثوہ بر ثواب و بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست و الخازن مثل ذلک و باشد مرکبینه و اگر لایین طعام خود را
مانند آن ثواب که زن را و شوهر او است لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا کم فی کذا بعضی ازین سنتن ثواب بعضی را یعنی همه را بر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان
متفق علیہ و این حدیث مطلق است در جواز تصدق زن از طعام مرد و خواندن کند یا نه و بعضی میگویند که جائز نیست زن را تصدق هیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی پس حدیث
سویل میکند یا اینکه این حدیث بر عادت اہل حجاز کہ اہل و خادم را از زن کرده میکردند در اتفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سلطان ضعیفان حدیث آمدیم
صریح است در جواز بی امر دادن شاید کہ ان جماعت محل کنند از ابرار مدید فافهم و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا افقت المرأة من کسب جزو
من غیر امره چون اتفاق کند زن از مال شوهر خود بی امر وی یا علم زن بر رضای زوج صریحا یا دلالت و چیزی اندک باشد کہ فی الحواشی و توریثی گفته کہ امر او راجع است
بعادت مرد و خواه شہری باشد یا روستائی مختار بمن قول است فلها نصف اجره پس مرآن زن را است نیمه اجر آن یعنی مشترک است میان ایشان متفق علیہ
و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الخازن المسلم الامین الذی یعطى ما امر به کخبیثہ و اگر سلمان امانت داند کہ میباید آنچه امر
شدہ است بآن و حکم کرده است بدن مالک کاملاً موقفاً بحال و تمام طبیعتہ بہ نفسہ در حالیکہ خوش است بآن نفس می کر است نگیرد و و تنگی نگیرد یا قیل فخذ
الی الذی یصلیہ پس میرساند از بسوی کسی کہ امر کرده شدہ است مرا و ایدان لحد المتصدقین یکی از دو تصدق کنندگان است و مراد بدو تصدق کنندہ یکی
مالک کہ کیفیت تصدق میکند دیگر بمن خازن متصف بصفات مذکور و تصدق است کہ در حکم تصدق کنندہ است بظاهر و این عبارت از قبیل قول ایشان است کہ
میگوید القلم احد السائین و الخازن احد الابون مراد مشترک است در اجر و ثواب المتصدقین بکسر قاف از خواندہ اند متفق علیہ و عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ان
رجلاً قال للنبی صلی اللہ علیہ وسلم انی اقلمت فمساکنت عایشۃ کہ مردی گفت مرآن حضرت را کہ مادر من برده است بر من کہانی و فکله حتی تکلمنا شمن
کاری و افکالت بعضی را بودن نیز آید و اظنہا لو تکلمت تصدقت و کان میبزم اورا کہ اگر سخن میکرد و ہوشیار می بود تصدق میکرد و بجزئی و وصیت میکرد بدن فعل
لها اجر ان تصدقت عنہا پس ایست مراد از ثوابی اگر تصدق کنم از جانب منی قال نعم گفت آن حضرت آری میرسد و از ثواب تصدقی کہ میکنی از جانب منی متفق
علیہ و درین حدیث دلیل است بر آنکہ ثواب میرسد بہیت و بختین و عاوتہ و متفاد برای بیت و مذہب اہل حق کہ کل سنت جماعت اند این است و در عبادات بتبیین
اختلاف دارند مثل نماز و قرائت و محار و وصول ثواب تلاوت قرآن و در بخاتم بخلاف آن اقامہ و اند المحبب الفضل الثانی عن ابی امامۃ قال سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی خطبۃ عام حجا قال و اع گفت ابوامامہ شنیدم آن حضرت را کہ میگوید و خطبہ خود سال حج را و اع لا تتفق امرأۃ شیئاً من بدیت
زوجہا الا باذن زوجها اتفاق نکند زنی هیچ چیز را از خانه شوهر خود مگر باذن شوهر خود قیل گفته شد ما رسول اللہ و لا الطعام و طعام نیز اتفاق نکند زنی
شوهر بی اذن شوهر یا وجود اذن در ایت آن قدر نیست کہ در ہم و ذانیہ مثل الخازن ذلک افضل اموالنا گفت آن حضرت یعنی طعام بهتر یا اموال است کہ بفضل سبب کثافت
معیشہ و بقای سبیل است مراد بطعام اینجا جو سبب قمار است نہ مطبخ نہ خواندہ عامتر باشد و بعضی نسخ افضل اموال الناس و و اما المقصدی و عن سعد قال لما
بایع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم النساء کنت سعد بن ابی وقاص قتی کہ ما بعت کرد آن حضرت ثواب را قامت امرأۃ جلیلہ کا نھا من نساء منصر
باشا و زنی بزرگ کو یا کہ آن زن از زمان قبیلہ مضرست بضم میم و فتح ضا و محجہ کہ قبیلہ مشہور است از قبایل عرب را و اولاد مضر بن زرارہ قالت پرس گفت آن زن مانعی
اما کل علی اماننا و اماننا و اماننا فاما بجل لنا من اموالهم بدستیکہ ما کریمیم یعنی جلالیم بر پدر آن پسران شوهر آن خود پس چیز حلال است طار از امانت
ایشان و کل ففتح کاف و تشدید لکمرانی و عیال و گوی متعلق نیست در کار خود قال الوطی تا کلند و فقلد نبدہ گفت آن حضرت حلال است شمار اموال ایشان
تزار از آنچه زود تباہ میکرد و مثل شرب و شیر و میوہ و ترہ و امثال آن منجور شد آن را و ہدیہ میکنید و می فرستید از آن برای بر کہ میفرسید و حاجت نیست بدان بستانید از غیر این حرف
عادت جایت مساحت در آن الطعام خشک چارہ نیست بدان از آن در رضا لایسبی گفته کہ این در آبا و ابناء و امانت و دلزد و اج و زوجات جائز نیست مگر باذن
انتمی و حدیث صریح است در شمول از و اج و در معروف و عادتست چنانکہ گفته شد و رواہ ابو داؤد الفصل الثالث عن عیمر مولى ابی اللہم عیمر بن
عین و فتح میم کہ صحابیت حاضر شدہ ففتح غیر را و روایت دارد از مولای خود کہ ابی اللہم است و از قدما می صحابہ و شایر ایشان است اما حضرت بدو را و شایر
خبر ابی اللہم لقب اوست بہت باکرون و از گوشت مطلقاً و بعضی گفته اند کہ فی منجور و در جہالت از آنچه در کج کرده شد برہنام قال گفت عیمر مولى ابی اللہم فی ان اقل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طالبا فیه و ولد است حضرت در درود کشیده از اندام و سر و تن و در درود کشیده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صاحب مؤلفه
 بنو الخیر
 السلام علیکم
 ورحمة الله
 وبرکاته
 علیکم
 السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نزدای میگوید و نندازد که از آنجا بر روی فلان قنبریا الصلوة دخلنا جميعا على رسول الله پس وقتی که تمام کردیم همه بر بغیر خدا صلی الله علیه وسلم و بعضی نسخ فلان قنبریا الصلوة یعنی وقتی که تمام کردند و نماز را فقلت ان هذا قرا قرأه انکرتما علیه پس نفهم گمان بر خواند قراتی را که انکار کردیم آن را بر وی و دخل آخر فقر اسوی قواة صاحبه و در آمد روی کبر پس خواند جز قرات یا خود فامرهما البنی پس فرمود آن و مرد بر بغیر صلی الله علیه وسلم که با بخوانید قهقهه پس خواند آن و در محسن شانهما پیش کشید که در آن حضرت حال آن بود و در آن وقت داشت قرات کرد و در آن وقت که قلبی من التکذیب پس قرا در دل من از کذب انکار از خجسته خجسته تقریر آن حضرت کرد و قرات را بگمان آنکه کلام خدا یکی با یکدیگر جفا میسر کسی هر یک خواند چون روا باشد و لا اذکنت فی الجاهلیة و بنویس کذب انکار و قتی که بودم در جاهلیت وین با غلبه است زجبت آنکه در جاهلیت جاهل بود و وقوع کذب در آن حالت چندان مستحب و عظیم نمی نمود و بعد از حصول حق معرفت عظیم نمود فلما دای رسول الله پس بنمایم که در بغیر خدا صلی الله علیه وسلم ما قلنا غشی بنی یهود و در کفرت ماز و سوسا شیطانی که بر سر حد انکذیب انکار آورد و هر یک صدای زحمت دست بهار خود را بر سینه من بجهت صرف کردن ماز و سوسا انکار ففقت عواظ من و ان شد ز من خجسته فیض ان کثرت آب چنانکه روان کرد و دو فقت بجهت و کون ضا و کونما انظر الی الله فوقا و چنان شد که کویا که می نویسم بی حد از خوف فرق ففقت و از رسیدن فقال لی پس گفت آن حضرت ای ابا جی و اسئل الی ان اقوال القوال علی حرف فرستاده شد یا هر ستاد الله تعالی و می نویسم من که بخوانم که بخوان قرات از یک حرف ابریل لفظ مجهول و معلوم هر دو و و لیت است و اقر اللفظ استکلم و از چون بدیم که قرات بیک حرف تک خوا شد بر است فرودت البه ان هون علی امتی پس مرا جعت کردم بد که حق سجایه گزاسان کرد آن کار قرات را بر است من و تو سخن بر ایشان خود پس و کردیدار و کرد حق تعالی جواب داد و فرستاد الی الثانیة پس بر آورد که اقوال علی حرفین بخوان قرآن را به و حرف خود و الله علیه پس مرا جعت کردم بسوی حق تعالی و دیگر بار آن هون علی امتی گزاسان کرد آن بر است من و منی تو سخن فرود الی الثانیة پس و کرد و جمع نمود حق سجایه تعالی بسوی من بگوید و می فرستاد بسوی من سیوم با با قرا اعلی سبخته احرف بخوان قرات از بر فقت حرف سباجا معلوم شد که در آن جواب قرات است بیانات چون سوال جواب و مرا جعت که ظاهر توقف و حاضر طلب مسئول است میان حق جل و علاه و سوالی که محبوب و مقبول حضرت است و است بسیار واقع شد برکت کرد و در نمود و می سجایه زیادت برکت متعلی با بر فقت مرمت مرمت و از بعد از انجا حرام و اسعاف رسولی صلی الله علیه وسلم در حق ایشان در دنیا و آخرت و تسهیل و تسیر در دنیا و آخرت پس امر کرد که سه سوال کنند بعد هر دو و مرا جعتی که واقع شد پس فرمود و لک بكل و د و در نکها مسئله تسألینها و مر تر است ای محمد و ای محبوب من ای مقبول درگاه من هر روی و مرا جعتی که کردم از اناب تو قولی عطای رسولی بکنی آن را یعنی سه چیز خوا و سوال کن که به من تو آنرا پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر سه سوال را بفرستاد و آورد و اشارت بلکه اصل همین مخفرت است اگر مخفرت نباشد پس کس از خلاصی من نیست چنانکه قول می سجایه و ان لم تقفونا و ترجمان کنون بن الفاسرین بدن اشارت میکند لیکن مخفرت قسم ساخت و برای امت خود و از زمین کبار و صفات سیوم تمامه طلاق از اولین تا آخرین چنانکه فرمود و قلت پس نفتم اللهم اغفر لامتی و اخرت الثالثة لیوم ریعی الخلق و تاخر کردم و کجا به ششم مغفرت الله را برای روزی که رحمت کند و خوش نشانید و حق از نبوی من شفاعت طلبند از من خلق کلمه به خلق حتی ابراهیم انک ابراهیم خلیل رفا من فی خود چنانکه قول و دست علیه السلام و الذی اطیع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین و حق است برای حضرت و شفاعت ایشان و تخصیص ابراهیم بکذا رحمت بود و وی افضل انبیا و رسل بعد از حضرت و صلی الله علیه وسلم چنانکه تصریح کرده ایم این علماء و واقع شد تصریح از محمود و غیر وی علیه السلام بعضی گفته اند که بعد از ابراهیم صلی افضل انبیا است صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و رواه مسلم و عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کنت ابن عباس گفت آن حضرت گفت اقوالی خبر بریل علی حرف خوانید از بریل یعنی قرآن و بی الهی سخت بیک حرف یعنی بیک لغت کلمات است عرب را به لغت بود و معروف بفضاحت چنانکه در اول کتاب در کتاب العلم کثرت قرا و اجتهاد پس بر آن کردم جبریل را که عرض کند بد که حق تو سعید اظلم از ان استغریه پس همیشه بودم که طلب نایه و می کردم یعنی هر طلب زیادت کردم و میزدنی و زیاده و میگردید بر این حتی استی الی سبعة احرف تا آنکه باز رسید ما به لغت حرف این تنزات زیادت در زمین وقت و در یک مجلس واقع شد با و در فکرون جبریل و عرض حال بد که صمدیت یا در اوقات متعدد بود و قال ابن شهاب گفت ابن شهاب که بر بری مشهور است از اعلام علمای اربعین بود و بلغن ان تلك السبعة الاحرف انما هی فی الامر تكون و لحد ایدم اگر ان مغفرت حرف نیست اما در این مکرر یعنی همه متفق اند لا یختلف فی حلال و لاحرام مختلف نیست و در حلال نه در حرام یعنی هر یک از حق و احد است اگر حرف لغت مختلف باشد چه قرات سبع متا قمر نبی باشد و همچنین اعابیح که در آنجا و عرف اند تحقیق علیه الفصل الثانی عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال فی رسول الله صلی الله علیه وسلم جبریل فقال کنت ابی بن کعب ملاقی شد آن حضرت جبریل پس گفت یا جبریل انی بعثت الی امه امیین بجهتیک من فرستاده شده بسوی شما که ناخواندگانند و خواندن نوشتن یا مخرجه اند منهم العجوز الکبیر بعضی ایشان پیری کلان سال است عجوز زن مسنه را گویند و در قاموس گفته عجز مر و پیر و پیر و عجزه تنبیه و اگر آمده لغت و غیر فصیح است و الشیخ الکبیر بعضی ایشان پیری کلان سال است و الغلام و الجارية بعضی ایشان کودکانند و دختر اند غلام و جاریه در اصل معنی کودک و دختر است بر غلامان و دامن که اطلاق میکند بجهت تفاوت ایشان چنانکه فاف و فافا میگویند زیرا که ایشان معالیه پیران نمیکند و توقیر و تعظیم نمی نمایند و الرجل الذی لم یقر انکنا باقط و بعضی ایشان مرید است که خوانده است کتاب را هرگز اگر آموخته باشد و علم آن و مشتبه باشد قال کنت جبریل یا محمل ان القرآن انزل علی سبعة احرف بجهتیک قرآن فرود فرستاده شده است بجهت لغت و نبوت قرات رواه الترمذی و فی رواية لا محمل و لابی جاد و در وایتی را احمد و ابی داود و ابن زید آمد که قال کنت جبریل لیس منها الاثنتان کاف نیست حرفی از آن حروف که آنکه وی شانی است بر علی را که در سبعا است اگر حرف جل و کافیت و عجا و ججت بر صدق بی قضائیت دین الزام میخواند معاندان و فی رواية للثقات و در روایات برسانی را چنین آمده قال کنت آن حضرت ان جبرائیل و میکائیل ایاتی آمدند از افتخار جبرائیل عن عیسی پس پشت جبرائیل جانب استای من و میکائیل عن یسادی نشست میکائیل از چپای من فقال جبرائیل اقوال القرآن علی حرف پس کنت جبریل من بخوان قرآن را در حال که بود قرات جبریل بیک حرف قال میکائیل کنت میکائیل بر آن حضرت است و نه طلب یا وای

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

[illegible]

[illegible]

ذلك قالوا الله ما اجلسنا الا ذلك قال قلت ان حضرت علي بن ابي طالب ما اتي لم استسلم فتمته لكم لکنه انما في جبرئیل لیکن آدم جبرئیل فلیخبر فی ان الله عز وجل
یباهی بکم الملائكة یحسبوا انهم انما هم ملائكة و معافرت میکنند و می نازد شما فرشتگان را و او مسلم و عن عبد الله بن بسر ان رجلا قال روایت است از عبد الله بن
بن بسر عن غریب ذکر وی در فضل مانی که زشت که مردی گفت که یا رسول الله ان شرا ع الا اسلام قل کثرت علی تحقیق ثمر نعمتای سلام و احکام آن تحقیق بسیار شده بر من تحقیق
فشیق ان تثبت به پس خبر ده مار پیچیزی که چکل در خم دور آفریم بوی یعنی خبر ده مرا بچلی که مستحب ثواب کثیر باشد که لازم گیرم و در خود سازم انرا بعد از ای فرائض و مستغنی شوم بوی
انسان را و اهل و ایداد و یحیی تفسیر کرده اند این کلام را قال لا یزال لسانک و طبا من ذکر الله گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو تراز ذکر خدا معنی این عبارت در فضل مانی که زشت
رواه الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل ای العباد افضل و ارفع
در حدیث عند الله یوم القیمة روایت است از ابی سعید خدری بدستیکه آن حضرت پرسیده شد و کدامین بنده از بنده کان فاضله و بلند پایتر است نزد خدا و زیارت قال الذاکرون
الله کثیرا و الذاکرات گفت آن حضرت مردان و زنان ذکر کنند خدا را بسیار قبل گفته شد یا رسول الله و من الغارنی فی سبیل الله ذکر کنند کان فاضله و بلند پایتر است نزد خدا
نیز فاضله و بلند پایتر است نزد خدا قال گفت آن حضرت لو ضرب بصفیفة فی الکفار و المشرکین غازی اگر بزنده شمشیر خود در کافران و مشرکان حتی میکش و میخیزد دما تا آنکه شکسته گردد و در کوب
گیرد و بخون کشید غازی فان الذاکر الله افضل منه در حدیث بدستیکه ذکر کنند خدا را فاضله است زدی از وی در حدیثی و اگر قرا و کار باز با کفار باین سر حدید سبب باز ذکر فاضله است چه جای
مجد و جاد و کارزار و او احمد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الشیطان جاثم علی قلب
این آدم شیطان نشینده و چسبیده است بر دل آدمی فاذا ذکر الله خلص پس چون ذکر میکند آدمی خدا را پس می رود و جدا میگرد و شیطان و از غفل و وسوس و چون غافل می گردد و ذکر
خدا و سوا سبب و جزوم سینه بر زمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جران از آنچه بر زمین میخیزد از جانوران و خزوس پس ماندن و سپس چیزی پنهان شدن و وسواس آمدن به بدل با کندن دهن
النجادی تعلیق روایت کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که معنی خود کردن اسناد است از اول و بخاری این قسم حدیث در تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت و
عن مالک قال بلغنی ان رسول الله روایت کرد امام مالک گفت که رسیدم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان یقول بود که میگفت ذاکر الله فی الغافلین کا معاقل خلف
الغافلین ذکر کنند خدا را میان غافلان مانند قال کنند است از پی که برینندگان یعنی جماعت که تحت از جنگ که بعد از ایشان شخصی قال میکند و قال با کافران همیشه فضل دارد و خصوصاً بعد از آنکه جماعت
جماعت و ذاکر الله فی الغافلین کخصم اخضر فی شجر یا بس همو شاخ بنده است در درخت خشک و فی و ایه و در و ایتی گفته مثل الشجرة الخضر فی وسط الشجر مانند درخت
سبز است در میان درختان و ذاکر الله فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم مانند چراغی است در خانه تاریک و ذاکر الله فی الغافلین و ذکر کنند خدا را در میان غافلان بریده الله
مقعد من الجنة و هو حی یمتد و را خدا می تعالی جای نشست او را در بهشت در خواب یا در بیداری یا قیومی می بخشد چنانکه گویا می بنید و ذاکر الله فی الغافلین یعفوله بعد کل
فیصح و اعجم آنزیده میشود و او را کائنات بشمار هر کویا و الفصحیح فبوا آدم و مراد فیصح آدم و مراد باعجم چار پانین اند و او در زمین و عن معاذ بن جبل
رضی الله عنه قال ما عمل الصالح الا انجی له من عذاب الله من ذکر الله گفت معاذ بن جبل رضی عن کربنده هیچ عملی برستگاری دهنده ترم او را از عذاب خدا و ذکر خدا که از هر
عملها نجات دهند و راست بنده ملائکه عذاب رواه مالک و الترمذی و ابن ماجة و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی یولی
انا مع عبدی اذا ذکرنی بدستیکه خدای تعالی میگوید من باینده خودم بر جنت و اعانت و توفیق و قتی که ذکر میکند مرا و تحوکت بی شفا و می خندد بگریمن هر دو لب و می مراد با جماع و کطلب
و لسان است و آن افضل است تا آنکه تفسیر کنی است چنانکه بعضی فقها میگویند که ذکر مختصر است در ذکر لسان و رواه البخاری و عن عبد الله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه و سلم
انه کان یقول آن حضرت بود که میگفت کل شی صقاله و صقاله القلوب ذکر الله مر مره خیرا از آنچه ذکر میکند و در و دودن است و زود دودن و لما ذکر است صفات زود و در و در شمشیر
آینه و جران و صقل زنده اند و شمشیر سیاقه جمع آن و مقفله بکسریم آلت زود و در و در کذا فی الصلح و ما من شی انجی من عذاب الله من ذکر الله و نیست هیچ چیزی از اعمال نجات دهنده
از اعمال از عذاب خدا و ذکر خدا قالوا لا اله الا الله فی مبدل الله گفته صحابه و کذا را ذکر کردن در راه خدا و جو آن محنت و مشقت که در آنست قال گفت آن حضرت و لا ان یضرب
بسیفه حتی یقطع و کذا را بزنده شمشیر خود تا آنکه بشکند شمشیر یعنی اگر جاد باین مرتبه برسد نیز ذکر فاعمل انرا است چنانکه در حدیث ابی سعید که زشت و در حصن حصین و لا ان یضرب بسیفه حتی
تقطع نفوقا نه و بعضی نسخ نبون و از اینجا معلوم میشود که این جاد خاص مستثنی است و این مخالف حدیث دیگر است پس چاره نیست از هیچ یک حدیث دیگر یا قول بوم را و می اند و او یکی
که فی شرح مولانا محمد زینی با گویند که مراد بجاد مفضول جاد است که حالی است از ذکر خدا و اگر در جاد و نیز ذکر باشد شک نیست که وی افضل خواهد بود و اسد اعلم و رواه البیهقی فی الدعوات
الکبیر کتاب اسما ح الله تعالی باینکه اسما ح الله تعالی توفیقی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شارح هر اسمی که در شرع اطلاق وی بر باری تعالی باشد همان اطلاق با دیگره و از شرح
بحکم عقل نامی نباید داد اگر چه هر دو اسم یک نوعی باشند مثلا الله تعالی هم گویند و عاقل و جاد و گویند و شافی و شافی گویند و طیب و ختم امام محمد غزالی آن است که اطلاق با اسما ح الله تعالی بطریق متوفی
جائز است اما بطریق تشبیه و آن بود و این سخن بیانی دارد که در شرح آورده شده است و آنچه میگویند که بنده متصف بصفات حق و متعلق با خلق و می تعلق هر یک و بعضی این سخن را آنست که بنده بعضی
صفات حق متصف گردد و حاشا یا صفات بنده مثل صفات وی سجا نه شود مثل آن را گویند که جمیع وجوه مشارک بود و وی تعالی لیس کلمه شی است بلکه مراد آنست که بعضی از وجوه بر وی است
حق مناسب حال بنده بران می افتد چنانکه این اسم را بران اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلا مشارک نیست جز اطلاق لفظ مثلا رحمت و قدرت و عزت که صفات حق تعالی در حقیقت دیگر دارند و کما

[illegible]

آن خدست و نصیب نده از این اسم آن است که بدانند که ممکن نیست وصول بجناب قدس وی که بعد از عروج از عالم حس و فرج از غلظت اجسامیت و تصفیه لوح قلب از نقوش اغیار و تزیینات
حق است گفت اما مغزالی قدس بعد از تعلیه و است علم خود را از تعلیق تمیزات و محسوسات و موهومات و ارادات خود را از غلظت قابضیت که راجع از بشوئ و غضب تلباتی نماید و از خلقی که در بعضی
مکرر بقای می و شادی مکرر بقرب و محبت تعالی السلام اصل یعنی ملائمت و مراودا و یگانگی است کسی که سلامت ذات وی از عیب و صفات وی نقصان و افعال وی از شر که در نفس و جوارح
باشد و حکمتی بود و افعال وی تعالی بجهت بالذات و شرفیت و کبریا و طبعی فوق در میان قدوس و سلام گفته که قدوس و اللات میکند بر پاک بودن از نقیصه که مقتضای ذات بود و سلام بر شرف
از نقیصه که عارض کرد و بعوض آفت و بعضی گفته اند که قدوس درازل است و سلامت درلازال و این قریب باول است و سلام یعنی سلامت بخش بودن از آفت کفر و غلبه آخرت و بعضی سلام کننده
در بهشت چنانکه قول وی سبحانه سلام قول من رب جم بران دلالت دارد و اما مغزالی گفت هر عیدی که سلامت ماند از غل و غش و حقد و حسد و ارا و دشمنی و ای سلامت ماند معاصی و آثار مرفعی
و سلامت باشد از درگونی صفات و اخلاق وی و است سلام زنده گان حق مشرف بقرب از جناب السلام تعالی و قدس و مراد بر درگونی در صفات است که عقل را میسر شهوت و غضب استیر عقل مطیع
وی باشد و وصف کرد و میگوید و سلام و سلام مکرر کسی که سلامت مانند سلمان از دست و زبان می و بیاید خدا را بقلب سلیم المومنین امان و دهنده خلق را به سید کردن اسباب امان و آفات آن چنانکه
اعضا و حواس اغذیه و دویه و حیوت و حصول اسلحه و جنود و اعوان و انصار و در دنیا و امان و دهنده از آفات آخرت بکلمه توحید چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی من غل خصمی من غلبه بلایان که حصن است
از آفات دنیا و آخرت و این در جهان در راست و در غیر ایشان هر بوط ساخته بسابی که موجب امان است از هلاک و عدم و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اندر پس هیچ استی در علم نیست مگر از جناب حق
پس است مومن مطلق و از جمله آفاده اس است که تعین کرد است مومنان از انج و بر این بر صدق ین و فاضله نموده از انوار حقین برای حفظ ایمان و تأیید نموده است و توفیق داده است برای حفظ و صحت
از معاصی و مومن یعنی مصدق رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود باجای موجودات و اهلار کلمات نیک گفته اند و حق بنده این است که چون دانست که اوست تعالی شایان و بنده آن
شرف نفس مکر سلطان التجار و بجناب می و لسن طلبه از وی در جمیع آفات و مخافات ظاهر و باطن و خلقی باین اسم است که ایمن دارد و خلق را از شر خود و سبب دفع خوف و هلاک ایشان کرد و در دین و دنیای
ایشان و سزاوارترین بنده گان با اسم مومن کسی است که سبب امن خلق کرد و از خدا بخدمت بیدیت ایشان بطریق حق و ارشاد و وسیل نجات و این حرف انبیا است و برترین ایشان سید انبیا است صلوات
و سلامه علیه و آله و علیهم و پیران ایشان از علما و دین و بدانکه چنانکه وی تعالی مومن است بخلق اسباب امن و همچنین خوف بخلق اسباب خوف و بودن او تعالی مخوف منافات ندارد و مومن او
مومن چنانکه بودن او معزنا منافات ندارد و بودن او مذل و قابض و باسط و مختار و نافع و لیکون اطلاق مخوف و در شرع نیامده و اسما الله توفیق است چنانکه سابقا معلوم شد و در لغت آمده
بجایان و آنجا مینماید که در کتب اخلاق که معنی رقیب است باز یاد است بهمانند و حفظ و مراقبه نام مغزالی گفته که معنی می و حق باری تعالی آنست که وی سبحانه قائم است بر خلق با اعمال و از خلق و آجال ایشان و قیام
وی تعالی باطلاع و استیلا و حفظ است و هر که مشرف و مطلع است بر کفر و جرمی مستولی است بر آن و حافظ است بر آن و میسر است و جمع نمیکرد و دین معانی بر وجه اطلاق و کمال کرد و بر او عمل و بنده را باید که
چون بناسد که خدای تعالی میسر و رقیب است بر احوال ظاهر و باطن او و مراقبت کند از نیکی و احوال خود و شرم دارد از وی که شایسته کند و در زبان قوم این را امر ائمه گویند و خلقی باین اسم آنست که مراقب و محافظ
باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار وی و غالب و مستولی کرد بر راست و درست از احوال او و اوصاف خود پس همین کرد و نظر بنفس خود و چون قیام نماید بحفظ احوال بنده گان بر پنج سده و
ارشاد و حفظ وی از این صفت و فروا تم باشد العزیز معنی غالب و قوی می باشد آید و بر آن وصول با و آسانی دست ند و عزیز گویند و این صفات بر وجه تمام و کمال از حضرت پروردگار تعالی شایسته است
نباشد مگر آنکه وی تعالی از رفیع غرت خود نصیبی بخشد و تعالی من کان یرید العزیزه ظلال العزیزه و لرسوله و للمؤمنین و کیکی شناخت که اوست تعالی خیر غرت از وی خواهد و غرت جز در طاعت و خدمت وی
نخود و هیچ مخلوقی بغر غرت و جلال بنکر و مکرر کسی را که وی غرت بخشد و عزیز گردانید و بهیت غریزی و خواری و توختی و پس عزیز تو خواری نه بنیزد کس و در خلقی که بفرع من جوی خود غالب بوده و تو
و صورت وی بنفس شیطان سخت بود و آبروی خود را بطمع و سوال و مذلت بر دامن و نیاز بر زود اطا و احتیاج بغیری وی تعالی نکند و در علم و عمل عظیم المثل و صعب الوصول کرد و چنانکه کسی بر رفت
که حال وی را بنود و الحجاب و چتر کشیدن و میگویند کرون حال کسی را و بر زود و غلبه بر کاری و دشمن کسی را و معنی علو و ارتفاع نیز آید بخله جبار آید میگویند و دست خدا را که از بندگی دست بان نرسد
و جبار ببالعه و جبار است و نامر آن معنی ثابت است هر ذات پاک خداوند تعالی را و بحقیقت و کمال منحصرت در وی اوست هر کس که شکست و بصلاح آرنده و میگویند که داننده کا ظرب و درگاه
از او و جمیع موجودات در تحت غلبه و فرمان شیت و نیند و بچکس احوال طلاف می نیست و بنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شایسته شکست دل و نیاز نمند و بطبی جناب می باشد تا شکستی او را
بندی حاصل شود و حال می و وی بصلاح آرد و دائم در اقامه و احکام تشریعی و ارادی اتمثال و استیلا نماید و از خلق توفت خود تمیزی باشد و بدین اختیار ترک کند با بصفتی عبادت و عبودیت
متفکر و در وجه خلق باین اسم آنست که تعالی نفس خود را تحصیل کمال استمال فضایل جبر نماید و در مقام صلاح بوده و ساحت حال را از فساد پاک گرداند و نفس مکرر مسلط و غالب بوده و اهل بر ملازمت توفیق
و مو طبت طاعات حاصل کرد و از بهین قیاس نسبت بخلق خدا جبار کسور و مصلح احوال و در شکر شکستگان باشد و در اجرای امور شریعت با معروف و نهی منکر غالب و مسلط باشد و هر کس که بهمت بلند
دارد و المتکبر و تکبر و کبر و بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبر یا بزرگی و اهرام و مبالغه و کمال در کبر یا است و بچکس سختی که را و لایق آن خدای تعالی نیست و کبر علی الاطلاق است و هر کس که باین حق با
و علو قدر او را شناسد باید که دل متعرق کبر باری او گرداند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی وی نرم گرداند و او را احکام سر بر آرد و توفیق باین اسم آنست که بهر چیز و امر
وصول بجناب قدس می تعالی و آنچه اسباب وصول است از شرفات دنیا ملک مستلذات آخرت را نیز خود و حقیر داند و دنیا و اهل دنیا و بنابر خلاف و شهوات آن صرف و دنیا نذوق می نمایند از
جنت علوشان انسانیت و رفعت مکان ین از جهت تعظیم نفس و تجر ذات خود الخالق البادعی المصود این اسم را فاده معنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن و کمالا مکرر
معنی خاص دارد و خلقی که از او گردن دست پیش از پیدا آوردن و بر این معنی ایجا و پیدا کردن و تصور برخی صورت کردن و بیات بخشیدن بر هر چه از عدم وجود می بچکس است و لا بدانند که گردن پس از آن خیزد

بسم الله الرحمن الرحیم

و بعد از این صورت و اذن و مثال بنا گرفتند و بعد از آن بوجوهی آورد و بعد از آن صورت میگردید که در حق جان هر سه معاد بودی آید و لیکن بتدبیری مقدم از دیگر است و هر چه از آن
علوی و خلقی و انوشی ساسی پیدا شده و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت و غور یا قهر و خاد یا قهر و تقدیر و ایجاد و تصویر و است و آفرید که کار همه عالم و است تعالی شایسته ترتیب حکم و صورت بعد
باز غایت حکم و مصالح و ایجاد و وضع ترتیب خلق و نحوه قنار که اندک حسن الخلقین و بنده را باید که بر آفریده که نظر گذارد آفرید کار او با در دو بهر صورت که بخواهد و او را مشاهده کند و او هم مذکر و مؤنث
و نظر و اعتبار باشد و خلق جدیدان یا سایر بر سبیل مجاز بنود و خالق بر اشیا پروردگار تعالی است که از آدمی را کسی و مباشرتی در افعال خود مست که بدان کسب کالات و کتاب طاعات تحصیل
علیه از حیثیات در ذات خود کند و بتوجه و حضور متعرض نفعات الهیه گردد و بعضی گفته اند که خلق بنده باین اسماء است که وقتی کار نادمی و طائف عبادت پروردگار کسی و کاری کند که
مان و وجهی بر روی خود پیدا کند خصوصاً کسی و کاری که از آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض بر دم برسد الغفار و مغفرت و عفو از آن زمین و خدای تعالی آفریده که مان بنده کان است و غفار
بما لعه است و غفار و غفور از آن بمباده تراست چنانکه در شرح آن بیاید و غیره یعنی پوشیدن نیز آید و وی سحای پوشیده که مان است در دنیا و آخرت و نیز سائر قبیح و مظالم تحصیل است و ذنوب
و عیب قبیح است و از جمله ستر و تعالی بر بنده است که قبل از ظهور بدن او که در چشم قبیح نماید مثل آنچه در شکم است در باطن و بی کمال ظاهر پوشیده و خواطر مذمومه و اراذل قبیح که در دل و است از
علم خلق بجهان دانسته و محاسن بر سر او اطلاع نباشد نمود تا بعد از آنکه در دل او نیست از وسوس و خطرات و اراذل قبیح بر خلق ظاهر نشود و دست ترین خلق نزد وی و دشمن ترین ایشان
بودی در او و وجه و دشمنی و هلاک و کوشیدندی و آنچه گفته شد معنی غفار و ستار یکی اند و لیکن درین روایت ستار مذکور نیست و اختیاج به بیان فرق درین دو اسم و اگر مذکور بودی غفار بر غیر
ذنوب عمل کرده همیشه و ستار بر سر عیوب چنانکه در بعضی آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون بداند که وی سحای غفار الذنوب است از مغفرت و رحمت وی نا امید باشد
و دست رد بر سینه میزند و چون دانست که ستار العیوب است از شکر از این نعمت غافل و فارغ نباشد و لیکن باید که بدان مخدود و محدود و از توبه و انابت غافل نباشد و تاخیر در آن حاضرند
که بر عمر اعتماد نیست بیت لطف حق که هر چه ماسا کند یک چون از حد بشود رسوا کند نسل الله العاقبه و وجهی باین اسم ظاهر است که از جرم مردم مذکر و عیوبهای ایشان را بپوشد و القهار
قدر غلبه کردن و چهره شدن بر کسی و وی تعالی غالب است که شکسته است پشت جهان و مستحکم از او کار آورده و هلاک کرده است ایشان را و تمامه مخلوقات و تحت مصلحت قهر و عقوبت و مطلوب اند
و عاجز و خوارند در مقبه قدرت و عظمت وی چنانکه سرگردانند و در وی قهر و جلال وی لمن الملک الیوم بعد از الاحقار و هر که شناخت قهاریت او را از کم و قهرا که بانی و ترسان و لرزان باشد از غایت خوف
بطبعی بحجاب لطف حکم و دی کرد و قهار از بنده کان است که بطول سلطان عزت و قهر مان حال بعد از این از بن و انس و شیاطین غالب و چهره باشد و داخل ایشان بر روی وقت و حال خویش
تا از طریق قهر و نیرانند و از سلوک آن مانع آید و عدوی نفس است که میان و و پهلوی او است که بنور انیت قلب سخن مطلق باشد و بطاعت و بندگی نام گیرد و خلق را بقرب و نزول
بترک حد و شرح و نفس را بترک آداب و سنن و اعتدال بمالایعنی و بیبوده و مادیب و سیاست نماید و از جمله قهاران مردانند که هر که با ایشان بمجاورت و متعاضد است بر آید مقهور و مغلوب گردد و قهار
قوتهاست که بر یک آیات قرآنرا نسبت یکی را و لایا میکند و یکو بدایت شیخ محمد الدین عبدالقادر این است و هر چه از قهر و عباد و الهاب و هب و بهنجیدن و عطا کردن موجب بخشش و وی عطا
و هم ناله کثیر السینه و دائم الحلا است که بخشش را بایمان نیست و فیض او را انقطاعی و بهر حقیقی عطیه نیست که خالی باشد از غرض و عوض چه معطی بغرض و عوض که در برابر عطا چیزی می رسد و حقیقت و نیست
بلکه با نفع است پس و باب معنی جو داده و امم چو درین روایت نیست وجود و بهر حقیقت منحصر است در ذات مقدس بری تعالی و است که می بخشد هر محتاج را هر چه احتیاج دارد و بیشتر از آن و زیاده بر آن
بی غرض و بی عوض درین جهان و در آن جهان بواقی حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که و باب مطلق او است تعالی بمراد وی خواهد و از وی امید دارد و از وی طمع میرد و روی بغیر ندارد و کو
نمذ و خواش بر چند شور بود بلکه محال نماید و طلب آن چنان در دو دغای بنده سکین کاتب حروف در اندامی القش که مشوب بنادانی و اما عاقبت اندیشی بود این بود که رب هب لی کلایه یعنی الا
من بعدی اگر چه عموم و اطلاق این دعا را محلات نماید و لیکن نظر خصم بصیرت محال و ملاحظه استعدا نوعی از تاویل استجاب پذیر است ان شاء الله تعالی و اما خلق باین اسم است که بدل کند هر چیز که دوست
و است اگر چه مانعی باشد در راه حق بلاحظه خطا حاصل و ثواب آبل بی طلب جن صیت اگر چه حقیقت و هب وجود از آدمی را ندانید که ممکن نبود تا فعل نزد وی او کی ترک کرد و غرض و غایت و در دنیا
و قدم بر آن نهند و کل افراد انسان در همه وجود و سید البشر است صلی الله علیه و سلم که چندان عطا نمود و انعام کرد و باذن خدا که غرض و عوض را در آن دخل نباشد بلکه بخشش اتنا را امر الهی تعالی و تقدیر حق و چون
بر دنیا و در سلیم و صلوات الله و سلامه علیه همیصن الرزاق روزی رسانده خلق لا انا و میان و پریان و سیاح و بهایم و سایر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق دو قسم است
محموس و معقول محسوس بدن است معقول در او را و نیز بنوعی معصوم است که لطف بری تعالی بصفات آن ایستاده و این شامل است تمامه جانداران و اما من ذی فی الارض الاعلی الله ربها و
رزق معهود که برای متحیان بی تعب و مشقت آنا که کان نذر و عده کرده است که من حق انبجیل را منحوا و بر تیر من حیث لا یحسب و رزق محسوم که آنچه قسمت کرده اند میرسد و رزق معهود که رزق معهود
و خواه رزق معهود و چون بنده شناخت که رزاق مدق و است استظار رزق جزای خود و توقع از غیر وی نذر و کار خود را بوی گذارد و توکل بر وی کند و چون دانست که روزی معطی است از رحمت پروردگار
ولی تنگ نکند و در شکایت از خلق نکند خلق باین اسم آن است که دست خود را از رزاق مدق بطن و زبان را از رزاق طلب بگرداند و اسطه باشد میان پروردگار و بنده کان و در اصول مذاق چنانچه و
روحانیه بافاق و تعلیم و ارشاد و عافیه و نیاز و جو و خلق است که باطل و هایل و هر که در موت است میحسب بشکایت و انفع بر ایشان تنگ نکند و در دوره وقت رسیدن همان روی ترش نکند که روزی
خود بر خوان تو میزد و بیت تر از منت در همان داشت باید بمنزله میخورد بر خوان انعام توان خوشتن الفتاح فتح کشاید و معنی حکم کردن نیز آمده است و تعالی شاه گشایده و مدای رحمت بر احسان
بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلائق و کسایش همه کارها را و است و فصل بر خصوصیتها از روز دنیا بواسطه اسباب و در آخرت بواسطه و بی حجاب و فتح معنی نصرت آید و چنانکه از اجزاء انفس و الفتح
و انفتحانک فتح مبینا و تحقیق گشاده است و بی فصل و کرامت خود را بر دنیا و در سلیم و صلوات الله و سلامه علیه همیصن و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است

[illegible]

میراث رسید گفت الهی ما این را هم قبح آفریده اما محافظت این حضور طلب بر تفرقه میرساند خداوند تو حفظی از برای من نگاه دارد و هر چه بود بمهر لب رویشان داد پس هرگاه که او بجزئی تصحیح می یافتی تعالی آن را غیب بوی میرساند چون بنده دانست که پروردگار او حفظ است باید که آنچه آفات و مخافات و از غلبه نفس و هوا پناه و محفوظیت او بدست هر کس بخدا پناه آورد از بلاها دارد و تعلق آنست که حدود و احکام شرح را نگاه دارد و جراح را از معاصی و دل را از ذکر اسوس و سوس و ملاحظه اغیار محفوظ دارد و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و خود مانند کان و عاجزان را دست گیرد و محافظت نماید و محافظ قرآن و حدیث کرد و معانی آنها را در دل نگاه دارد و المقتضی خالق اوقات در سائده آن بایان و قوت خورش آن چیز است که بجا بر پایست بدین انسان از اطهره و اوقات خورش دادن و این قوت ابدان است و قوت از روح معرفت و ایمان است و قیوت معنی توانا و نگاه دارنده و گواه و حاضر خزانة قول تعالی و کان الهی علی کل شئی مقیما می مطلعان در افس و جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت تن و جان از وی خواهد و علم وی که گفت از سهل تسری پسیند ما القوت خال ذکر الهی لا یوت و بعضی این چنین حکایت کنند که از وی پرسیدند که قوت تو چیست گفت اندک گفته مقدار می که از آن چاره نیست گفت از آن چاره نیست گفته از چیزی میسر می که توام جسد با آنست گفت تو احب بدی است اگر شما اندامی شناسید و خلق آن است که سرنگان از طعام دهد و غافلان را ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اقتدار نماید الحسب کافی و بنده و جمیع کارها را چنان بست آمدن چیزی احبب الی الی می گویند بعضی گفتانی یعنی پسندیده شد این چیز پس حسیب معنی محاسب است و این وصفی است که متصور نیست ثبوت و می تحقیق بر خرق تعالی را زیر که احتیاج به کفایت جهت وجود دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزی نیست که کافی باشد چیزی را که گفته تعالی زیر که با و است و جود او و دوام وجود و کمال وجود و انوار و اسبابی که آنها را داخل است در وجود او و کمال آن به کمال و بنید پس اوست حسب مطلق و بعضی گفته اند که حسیب معنی محاسب است چنانکه جلیس و ندیم معنی مجالس و منادم است و وی تعالی حساب میگیرد از خلق را روز قیامت و می شمارد بر ایشان انفس ایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که حسیب معنی شریف است از حسب معنی فضائل و مناقب شمرده و چون بنده دانست که وی تعالی با کفایت باید که گفته اند بوی و بکسند و بوی توکل کند و جمیع امور بروی و من توکل علی الله فحسبه و چون دانست که انفس او را می شمرد و بران حساب خواهد کرد و ضبط کند افعال خود را و نیک کرد و احوال خود را چنان دانست که او را است شرف و کمال ظاهر کرد و بروی خاست نفس و ذنات آن پس بجز بندگان خود و عجب نیارد با فعال خود و خلق آنست که سبب کفایت حاجات تمام جان کرد و با نفس خود محاسبه کند پیش از آنکه حساب بکند و از وی و نفس خود را بمعرفت و طاعت شریف کرد و از الجلیل الجلال و العلی العزیز و بزرگ تقدیر شدن و اوست تعالی بلبل مطلق جامع نعوت جلال و کمال اما غزالی گفته اند که بر علیه کبریا و کمال ذات است و طویل کمال صفات و عظیم کمال ذات و صفات جمیعاً منسوب با دراک بصیرت که محیط آن توان شد انستی و در اصطلاح قوم پیران صفات قهریه را جلال خوانند و ظهور را صفات لطیفه را جمال و جمیل نیز در اسماء الهی آمده اگر چه در روایت مذکور نیست و جمیل در اصل بوضع است در صورت ظاهر بنده که بصورت از آنچه جمیل و کمال ظاهر و صبر و موافق آن باشد بعد از آن نقل کرده شد بصورتی که مدبر که بصیرت کرد و چنانکه بصیرت جمیل و خلق و جمیل مطلق او است تعالی چنانکه جلیل مطلق او است غرض از آنست که هر چه در عالم حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است بر تو از اوزان ذات و صفات اوست و چون بنده شناخت که جلیل حق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس تعظیم کند و در او دوست دارد و در او داند که قدر او و متعالی انوار جلال و جمال و عظمت و کبریا و جل جلاله و عظم شأنه و جود و مجازی خود را در زبان و کلماتش آرد و نسبت مطلق کرد تا هست مطلق فهم کند چنانکه گوید شعر شرقی غزنی از جزی میهن وطنی ادا تعینت بدو آن بد غیبی کم شدم در کم شدن دین منست نیستی از هستی آیین منست تودر و کم شو که خبر بد این بود کم شدن کم کن که تفرید این بود و تخلق آنست که نفس خود را بصفت کمال و موقر کرد و از صفات باطنه خود را نیک کرد و از احوال و ذمیراتند نیک کند تا جلیل جمیل کرد و در عذ و خلق همه دوست دارد و الکرم بزرگ و عزیز گفته اند که چون کسی را وصف بکرد می بر صفات نیکه را اثبات کردی و گفته اند که کریم آنست که چون قار کرد و عفو کند و چون وعده کند و فاکند و چون عطا دهد و هرگاه بوی التجار و او را صانع کند و در ارض و سائل و شغفانی نیاز دارند و کریم مکرر می گفته اند چنانکه جلیل معنی مجمل داشته اند و معنی جواد نیز آمده و تمام این معانی بر وجه کمال خاصه ذات کریم متعالی است نقل است که اعرابی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سأل که درایه رسول حساب ما روز قیامت کند رسول فرمود که خدای تعالی خودی خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و بفرمود که پرسیدند که چرا قسم کردی گفت کریم چون عیب میدو شود چون قار شود و عفو کند و بنده باید که وظیفه شکو و کرم و کلام و عفو و جود کند و دوستی را چنین کریمی در دل گیرد و تخلق آنست که سخی کند و تحصیل آن و تحلف کند و تصاف بدان تا حاصل شود او را چیزی از آن یا بر آن بران و کمال ایشان او است و انبیا صلوات الله علیه و سلام علیهم همه متصف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیا علیه من الصلوات افضلها و من التحیات الکملها از همه کلمات و کرمیت او است کرم لا یرحم بعد الله تعالی و ابا جان و ازا و لیا و علما بعد اهل کرم اند علی حسب درجات و مراتب الوقیب فی الصلح رقیب یکسان و چشم دارنده و مومل طیبی گفته رقیب خفا که راقب باشد شیاد و ملاحظه کند از ما پس غایب نکرد از وی مقلد زده در زمین و نه در آسمان اما غزالی گفته رقیب علیهم خطای کسی که مراعات کند چیز را تا آنکه غافل گردد و ملاحظه کند از او ملاحظه لازم و دائم و امار رقیب خوانند پس رجوع معنی رفا بعلم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام و سبب آنست که همین را تفسیر رقیب کرده اند لیکن اندک کرده اند و مفهوم وی مبالغه در رقابت و این وجه فرق بود میان هر دو و وجه تعلق ظاهر است که رقیب خود باشد و خود را از غرض نفسی و قلبی از ذکر و تغلب نگاه دارد و دایم در نظری با د ب باشد و از ناشایسته پارسد و بداند که وی تعالی رقیب و شاهد دست در جمال ظاهر و باطن و با ندید که نفس شیطان را یکس بایند و فرصت نخواهد میداند باعث اند و بخلت را چون غافل گردد کار خود را بکند و لیکن خود بخشد پس همیشه پشیمان بود از ایشان و بسیار بود از کرم و بیس ایشان و بر بنده راههای و آید ایشان نمی بر اقبه نیست این اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن و است جواب و همه مکرر از او را و اجابت کنند هر دعا را و عطا کنند هر سوال را و او است اجابت کنند و دعای مضطربین بر زبان قال و حال بلکه اجابت کرده است پیش از آنکه دعا کنند و او است پیش از آنکه می طلبند و از جمله اجابت اوست دعوت خلق و کفایت او حاجات ایشان را که تدبیر کرده است کار ایشان را پیش از آنکه پیدا کنند ایشان را به پدید کردن اسباب از ارازا و آلات در آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را در امر و نمی و اجابت کند بندگان

اور باجایز مرام و برآمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد بلطف و سخن نرم و باجابت و دعوت ایشان و قبول و پذیرایشان چنانکه رسول خدا میگوید صلی الله علیه و سلم الواسع
 سعت فراخی و فراخی کردن و همه را فرا رسیدن و سعت را اضافت علم میکند و میگوید که علم وی وسیع و محیط است معلولات و باحسان میکند و میگوید باحسان وی وسیع و نعمت او بیست است
 و بقدرت و ملک و غنای کند و واسع مطلق در جمیع این صفات است تعالی است و آنکه گویند سعت یعنی توانگری و توانائی و دوست رس است بهین خلافت است و حق است هر کسی را که شناخت علم
 و فراخی علم و قدرت و ملک و غنای او را که باقی نماند در مضیق جمل و غیره و حق را حقیق بلکه مستغنی کرد و از همه و در همه کارها التماس و کند و در تنگنا پناه و باورد و خلق آنست که سعی کند در سعت علوم و معارف
 و اخلاق وجود و سخاوت و زور و وسیند را کشاده و در دودل و دست را فراخ کرد و از آنچه دارد و در وی از خاوت و اندامی جاها را نکلان نکرد و هیچ چیز از چنگش در نیخندارد و با هر کس هر نوع
 کشا و باشد عیت بند و در کار خویش کشاد و دست دل کشا اگر خواهی بداد الحکیم حکمت عبارتست از انکال علم و حسن عمل و اقیان و احکام علم و عمل و حکمت علم را نیز گویند پس یعنی علم باشد زیادت احکام علم
 گویند حکیم ماله حکم است و حکیم کسی را که عالم باشد بخلق اشیا و نیک و اند و ذائق صناعات را و متقن و حکم کند صنایع از احوال بدین معانی جز خداوند و جل را نباشد و وی تعالی هر چه بختقتضا
 حکمت و از وی دانش و پیش کند و کارهای وی از زمین و سستی منزه و بر است و داناست بخلق و ذائق اسرار و کسب شناخت که بر و در کار تعالی حکیم است بروی لازم بود که راضی گردد و حکم او
 بداند که در اوان حکمت بالغه خواهد بود اگر چه ظاهر نکند و در وی پس اعتراض نکند و محاکمه و در وی و بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است یعنی عالم باشد و باید که در فهم خالق متوجه
 اسم حکیم باشد و خلق آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه تحسین قوت علمیه و نیک و اند و ذائق و علوم و صناعات را از آنچه متعلق تکمیل نفس خود بود و باید که از سخاوت و لغو سپریزد و هیچ کار
 بی بختقتضای دواعیه را بانی نکند یا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد و نقل است از ذوالنون مصری قدس الله سره گفت شنیدم در زمین مغرب مدی علم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت وی شنیدم
 چهل روز بر در خانه وی افتاده بودم وقت نماز سجده می و همچنان والد و حیران بارگشتی و بمن هیچ التفات نکردی این حال تنگ آمد کم قتم ای جوان مرد مرا چهل روز است که اینجا ایستادم هیچ اتفاقی
 بر من نیکی و خیر نمی گویی آخر این شده و حکمتی و نصیحتی بیاور تا یاد گیرم گفت بان عمل خدای کردی که قتم آری اگر خدا توفیق دهد گفت دنیا را دوست دار و در خانه خاشع و ملامت و ان و منور را احاطه کن و
 با غیر حق انس گیر و محبت دار و در این غرت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاش خود ساز میت از سلیقه محو کن همه نام و نشان غیر الا کسی که سید پندوی
 نشان ترا الود و در بضم و فتح و کسر و چشم بین و داد و بکسر و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکید و وی تعالی دوست میدارد و مومنان او را یعنی طاعت میکند و تقسیم
 او را بچنانکه خود بچشم و بیکو ز یعنی رحمت میکند ایشان را و خیرخواه ایشان را و نعمت میدهد و احسان میکند ایشان را ستایش میکند برایشان و دوست میدارد مومنان او را یعنی طاعت میکند و تقسیم
 میکند او را و میت میدارد و ذکر میکند او را و فرمود و هو العفو ر الو و اسم غفور را بر اسم و دو مقدم داشت تا معاصیان که با کاران که آلوده و خوار محصیت از دنیا نامد نباشد یعنی اول با
 رحمت و العفو و مغفرت از خوار حال معاصیان می برافشانم و پاک میکنم و بعد از آن در دایره و محبوبان و مودودان خود می درآرم میت از من گدازد و من آنم و تو گرم آید و توانی و جو
 تعلق باین اسم ظاهر است و تعلق آنست که دوستند از اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد خیر برادر مسلمانی را نیز خواهد بلکه ایشان را نیز بخود خود و کمال این اسم آنست که منع نکند او را از اشیا
 و احسان و غضب و خند و انداز پس بر میوید و یا هر که برادر قوی و عطا کند آنرا که محروم گرداند او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بروی و فردا اعلای این آنست که در محبت محبوبان حق ثابت قدم
 باشد و در طریقه محبان بدل محمود نمود و استقامت و زور و دوستی و دوستان او را وسیله عظمی شناسد خصوصاً محبوب ترین محبوبان و بهترین مغان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبت
 و طاعت وی عین محبت حق و طاعت او است حکایت خوبی است یکی از دوستان آن حضرت را بنهاد بر دوش و فرمود که ای این آنست که در محبت محبوبان حق ثابت قدم
 پیدا شد آنهم مال را داد و آن موی را بخرید میت جادوی چند دادم جان خریدم بجز بد عجب ارزان خریدم و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرائیت محبت است بحضرت مصطفی
 صلی الله علیه و سلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه و سلم محبت اهل بیت و منتدیان او است و دوستی را دوست داری و دشمنش را دوست دارد و دوست را برودید و داور و دیندار
 بر دوست داری و دوست را بر بر دوستی و دوستان قدم زد صورت انسانی و نعیم جاودانی یافت آدمی چون نا امید باشد بر پیروی پیغمبر یا قدس الله سره العزیز چون سنگ را بار است و سنگ را دید
 بعد از آنکه با نوبت رسیدی چکار التجبید مبالغه صاحب است فی الصراح مجید بزرگ و مجید بزرگ و فی القاموس المحید نیل الشرف و الکرم و طیبی گفته مجید سحت کرم و امام غزالی فرموده که مجید کسی که شرف
 باشد ذات او جمیل باشد افعال او و جزایل باشد عطا او و نوال او و پس مجید جامع معنی اسم حلیل و دو باب و کریم باشد و بنده را باید که و طیف حمد ثنائی حق بجای آورد و شکر نعمت و عطا او فرو
 کند و در خلق آنست که شرف و بزرگی را تحصیل اسباب آن را علم و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و بعبا و نوال فاضله و فاضله نماید الباعث باعث بر تحقیق میت از کد و بیدار کردن
 نام از خواب و فرستادن کسی را برای کاری و او تعالی را بکنیز نه مرد و است از مقبور و بیدار کننده دلهای غافلان است از خواب غفلت و خور و باعث رسل است بسوی خلق و بعضی گفته اند
 که بر کنیز نه و بیدار است بر کنیز کار پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و از مغفاتی رسول بزرگ در دوزخ و زبعت و تشویر یاد آرد و خود را بکار آخرت مشغول دارد و خلق آنست که دلها را
 مرده را از کوب جمل که موت اگر است بر کنیز نه و بعلم که سبب خیره ابدی است زنده گرداند و غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود اعی خیر که حکم رسول دارد بسوی جوارح و
 قوای خود بفرستد و بسوی خلق تعلیم و ارشاد و رسل و رسائل ارسال نماید و محبت را بر خیرات و مبرات بر کار و الشهدا ارشود است یعنی حاضر آمدن یا از شهادت یعنی گواهی دادن حق
 سبحانه حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن و بر غیب و شهادت و گواهی و میده است بر اعمال و احوال خلق در قیامت و تواند که مرادش بر و بر و اینست خود باشد چنانکه فرموده است شده اند و لا
 الا هو یا شاهد است بر اخذ عیاق و شهادت و نعمت و اودن رسول را گویا میباید ایشان و مصدق آنچه ایشان است چنانچه قول وی تعالی و اخذ الله عیاق النبیین الا ید و دل است بدان و بعضی
 گفته اند که شاهد یعنی مبین نیز آمده و وی تعالی بیان کننده است بکلام و طریق و می و الهام احکام و دین اسلام را و شنید یعنی مشهود و گفته اند که انبیا و اولیاء و علماء و اطهار که گواهی میدهند بر حق

ذات و کمال صفات وی اگر چه از ادراک کائنات و صفات عاجزه و قاصده نیست خطبه بر نام تو خوانند این همه از تو خرامی ندانند این همه که چه توحید تو میخوانیم با هم تو میدانی که ما تو را ندانیم و بعد
 باید که از آنرا خبر حضور و اطلاع حق و ارشادات وی بر اعمال غافل نباشد و بشهادت وی بر عجز رسول و صدق وی مصدق بود و احکام دین اسلام را منبوع و بر کمال ذات و صفات و معنی متصرف
 و تخلق معنی اصل با جمیع معنی علمیم و خیر است و بمعنی ثانی سعی کند که تحصیل عدالت و تزکیه و تصفیه اناهل شهادت در دنیا و در روز قیامت و شهادت بر وحدانیت حق و بر مشایق انبیا کرد
 و از آنرا خبر حاصل باشد الحق بمعنی ثابت و مست و در مقابل او است باطل بمعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت و مست مطلق است تعالی است و سایر موجودات اغیث است امکان معدوم و دنیا
 و نیستند که در حد ذات ایشان از وجودی و ثبوتی نیست چنانچه گفته است الاکل شیء باطل الله باطل و تفصیل کلام آن است که اینجا سه چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجبی و باطل بوجبی پس
 متحقق بالذات باطل مطلق است و ممکن لذات حق است بوجبی و باطل است بوجبی و او را از جهت ذات خودش وجودی نیست اصلا پس باطل است بذات و مستفید است وجود را از غیر خود
 از وجبی که بجانب عقیده وجود دارد و موجود است پس وی باین وجه حق است و این است معنی قول وی سبحانه کل شیء بالک لا وجه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که
 بذات خود موجود است و هر چه وجود دارد وی میگرد و آن خداست غرض و جل تعالی و تقدس و حق بمعنی صدق و راستی و درستی که اقوال و اعتقاد است و مذاهب را بدان و وصف میکنند نیزستی
 بوجود و حق دارد با اعتبار ثبوت این جهت او را حق می گویند و حق بمعنی سزاوار نیز می آید و او است تعالی سزاوار الوهیت و اقوال و افعال وی از نشایه بطلان و کذب منزه و مبرست و تخلق
 است که مستحق گردد بنده و متابعت حق که شریعت نبوی است صلی الله علیه و سلم تا انان نوری و حضوری بر دل مستولی گردد که بدان مستغرق گردد و در وجود حق و ذکر وی و حضور وی میستغف
 گردد بمعنی همانیت نام غزالی گفته رحمه الله علیه رحمة واسعة که هر چه حق است و لیکن حق بذات خود نیست بلکه هستت مجزا و ذات وی تعالی بلکه بنده بذات خود و باطل است اگر موجود است
 حق را و او را نمی بود پس خطا کرد کسی که گفت انا الحق هر کسی که از دنیا و اویل بیگانه بود و ادراک وی حق است و میگوید این تاویل بعید است زیرا که لغت و آلات ندارد بران و بکار اندکین مخصوص بوی نیست بلکه
 هر چه با خودی است حق است تاویل دوم آنکه مستغرق گردد و در وجود حق تا آنکه در باطن وی بحسب شهود و گنجایش غیفا نه و هر چه کلیت چیز را و تمام او را و کبر و در وی مستغرق گردد و میگوید و مبالغه
 میکنند که او است و از اینجا گفته است اناس من اهلوی و من اهلوی انما را استغرق و استغلاک داشته است انبی کلام الامام می موجود بحق وای نور مطلق افاضه کن بر از حقانیت و نورانیت
 وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان تو و شود و تو و منور گردان نور اسم خود دل بنده خود را تا چنانکه اسما و صور و جلال حق است و حقیقه و معنی تکریم و با وجود آن آگاهی و هویشاری پیدا
 آرد و از نسی و بخود نیکی دارد تا گوید انا الحق سبای آنکه دیگری انا الحق گفته است انک علی کل شیء قدیر الوکیل و کیل آنکه کار را با وی گذارند و زمام تصرف در دست وی دهند و وی تعلی و توحید
 کار را می بندد کار را بر خود گرفته و قائم شده با امور عباد و مبداء و عا و تحصیل هر چه بدان محتاج اند و نهایت میکند بغایت و کرم و خدمات همه را می انگیزد و توفیق کند و کیل کاهی و فانی میکند قدرت
 قدرت وی بامری که وکیل است دران و وکیل مطلق آنست که امور موقوف باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و وافی بود با تمام آن و ان کرم و غایت باری تعالی است پس بنده باید که بمساک
 خود را بحضرت وی سپارد و بتبذیر وی باز گذارد و بیکلیت خود متوکل گردد و بروی و بسندگی کند با نعمات و امتداد وی از غیر وی میت کار خود را بنده انا گذار گشت نمی نیم ازین بهتر کار
 و حقیقت توکل ثقه است بغضات حق و اکثر استعمال توکل در امر ذوق است و مفهوم او عام است و تخلق آنست که در کارهای ضعیفان و فروماندگان سعی کند و در کفایت مهم ایشان شمش
 نماید و در انجام مارب و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که گوید وکیل ایشان است و وکیل خدا گردد بر نفس خود و خصم نفس گردد در استیفاء حقوق الهی و اقتضای اوام و نواهی وی تعالی العفو
 المیتین قوی توانا منین استوار اما غزالی گفت قوت دلالت میکند بر قدرت تمامه کامله بالغه و منانیت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی ازین جهت که قدرت بالغه و کامله دارد و قوت
 و ازین حیثیت که شدید القوت است متین است که در قرآن مجید وصف کرده است خود را بنده القوه المتین و مرجع این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و وی تعالی از غیر مانگی و ضعف فرو
 مانگی منزه و مبرست و بعضی گویند قوی متین بمعنی خالق قوت و منانیت است فعیل بمعنی مفعول پس در همه کار قوت و نصرت از خود را و همه کس را و همه چیز را و همه مقادیر او را و از همه
 وقت جرات و بی ادبی از قوت و قدرت او هر سان باشد و تخلق آنست که بر بر او ای نفس قوی و جبره باشد و در دین مصلب و سخت بود و دقیق قوی و متین باشد و در اجرای احکام شریع و
 وستی با خود راه ندید بیت نفس کا و کشش را بر خویشین سلطان کن دشمن است او هر چه فرماید که آن کن آن کن الولی محب و امرو حق سجا محب مومنان و متیقان است و نصرت میدهد
 ایشان را و وی تعالی دوست میدارد مومنان را و ولی الذین آمنوا و ولی المعنی متولی امور نیز آمده و وی حق سجا مننولی امور صالحان است بلطف و اصلاح که توکل کرده اند بروی و توفیق
 کرده اند امور خود را بوی و متولی امور تمامه خلاق است از آنچه محتاج اند بآن از امور محاش و معاد و بمعنی قریب نیز آمده و همت وی تعالی قریب است بمحسان و اذاسالک عبادی است
 قریب پس بنده باید که بتکمیل شعب ایمان خود را شایسته مزید دوستی سجا گردد و در همه کار با مدد و نصرت از وی جوید و بر تولیت و محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالی آگاه بود و التفات و انظار
 نکند و تخلق آنست که دوست دارد او سجا را و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سعی کند در تقضای حاجت خلق او و نظم مصالح ایشان تا شرف گردد و باین اسم نامیده شود
 او را ولی الله یکی از نشان ولایت آنست که وی تعالی دائم دارد و توفیق و نصرت او را و محمول و مطرود ذکر اند و از آنرا اگر قصد محصیت و بدی کند بکارها و اولاد و اولاد و اگر ناکا و دران بقیه بتوبه و انابت
 زود باز گردد و دران نگذارد اینست معنی اذ احب الله بعد الم یضربه و ذنب و از نشان ولایت است که او را در دل و دوستان خود جای دهد زیرا که دل ایشان بکل نظر حق است و چون او را در آغوش جای
 لایزال و توان بر وی نیز افتد بیت دل بدست آرد و دل واری در هر حاصلی داری اللهم رزقا للحمید حمد و محبت ستودن و ستوده شدن و او است ستانیده ذات خود و ستایش کننده صفات
 خود بکلام خود و در نازل و تثبیت آیات مینات و لایزال لا احصى ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسك دلیل آنست و ستانیده انبیا و اولیا و مقربان است بغضلیت ایمان و احسان و وفایان و
 ستوده شده است بتائیس خود و ستایش جمیع آفرینش خود که و ان من شیء الا اسیج بحمد و یا حمید بمعنی تسبیح جمیع محامد است که موصوف بکل کمال و عطا کننده هر نوال است و هر حمد و ثناء را بجز بذات

[illegible]

ند چه لایق اعطای ملامت و لا معصی لما منع و بنده چون دانست که حق تعالی مصلح و مانع است بعطای او امید دارد و در مانع وی خایف و تامل می کند که مصالح او متحکم از اعطای او فاسد نکند و ظالمان را منع نماید پس روح را از انوار حضور و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از انوار شهادت مانع آید و درین روایت ابی هریره که مکتب مذکور است ذکر المعصی نیست و منع را بر این روایت تفسیر میکنند بر سبب هلاک و نقصان در ایمان و ایمان بخلق عقل و وضع شرع و باین معنی راجع و آیل بمعنی الحقیقه میشود چه منع از اسباب هلاک از ضروریات حفظ و لازم است و حاصل نمیشود حفظی و لیکن منع از اضافت بسبب مملکت میکنند و خطا را اضافت بخود از هلاک نیامد و مقصود از منع و غایت وی حفظ است پس هر چه در اسم الحفظ از تعالی و وجه تعلق تعلق مذکور شده در اسم مانع نیز ملحوظ خواهد بود و فرق میان این دو معنی آنست که منع بمعنی اول منع از عطا است و بمعنی ثانی منع از لطیف ظاهر است از خدا و گاهی منع از عطا نیز لطیف میباشد ولیکن معنی منع میکند وی سبحانه از روی و شهود متدار از نفس کسی که میخواهد مخصوص میکرد و بفضائل و کرامت خود و از اهل خصوص کرداند و منع از ادا و لغتیار است از قلب کسی که میخواهد خالص کرداند و از برای خود و مقام اهل خلیص از مرتب اهل خصوص بمنتهی است و بنده چون دانست که مولی تعالی اسباب و هلاک نقصان از وی منع میکند و در حفظ خود نگاه میدارد و شکری که بر حق باین نعمت و تعلق آنکه مانع آید و در بارش از طرق فساد و هلاک خود و اهل صلاح نگاه میدارد و درین راه اهل دین از آفات و فحشاءات الصنادید مانع خالق خیر و شر و مانع و ضرر است تعالی و آفریننده در دود و ابرخ و شفا و گرمی و سردی و خشکی و تری است تعالی گمان نبرید که در مانع فساد خود است و در هر ملک بخش خود و طهارت نفس خود و سیر و گداز و آب بذات خود سیراب میسازد اینها همه اسباب عادی اند بمعنی آنکه عادت بران جاری شد که وی سبحانه اینها را اسباب است است و بواسطه اینها خلق میکند اگر خواهد اهل اینها نرسید اندک و اگر خواهد وجود اینها بکند و بچنین کل جزای عالم از علویات و سفلیات و وسایط و اسباب مسخر قدرت کامله تا مبادی تعالی اند و همه اینها نسبت بقدرت ازلیه مانند قلم در دست کاتب اند بی توقف و قدرت مطلق است شامل اکثر صفات خصوصاً صفات فعلیه و فرق بمجموع و خصوص وجبات و حیثیات است بنده باید که نمره دفع جمل صفات تعالی و عالم حساب را مغلوب قدرت او شناسد و حکم قضای الهی تسلیم کرد و تقویض امور بوی کند و نه کاری کند وی در خلق و در است و خلق از وی در احوال حکایت آورده اند که موسی علیه السلام از درودن بندگان بحضرت حق نبایه حکم شد که ظان کیا هرگز ندان نه تا آرام گیرد کیا بر ندان مبارک نماند و آرام گرفت بعد از مدتی باز ندان و در کرد و هم از ان کیا بر ندان نهاد و در زیاد بگشت گفت الهی این مان کیا است که تو تعلیم فرمودی خطاب با عتاب در رسیدگان کرت توجع بجناب ما کردی شفا و ایم و این کرت توجع بکیا کردی در دوزخ و یاد کرد اندیم تا بدانی که شفا بدهنده ما نیست کیا و تعلق آنست که با الهی و حکم شریعت ضرر رساند و جر کند و دشمنان دین را دفع رساند باری دهد و دستان را با مقتضای ادا و تامل کند که جمیع میان حقیقت و شریعت این است انور نور در عرف عام بمعنی روشنی است و نور در کم الهی تعالی بمعنی منور و وی تعالی روشن گرداننده ستم است کجاک و سیارات در روشن گرداننده زمین با دنیا و اولیا و علما و مؤمنین و مؤمنات و بسایین و ریاحین در روشن گرداننده دلهای مؤمنان و عارفانست بنور ایمان و طاعات و اخلاق و معارف و حقائق نور علی نور میدی اند اندیشه من بشا و نور در خواص نور عباد است از چرخیک ظاهر تر بود و نور در خواص ظاهر کشته غیر خود را چون متعالی کرده و نور وجود را بعد از ظهور وجود را باشد و خفا هم عدم را و هیچ چیز را بیکر عدم نیست پس کیکی بری باشد از عدم بلکه از امکان عدم و بیرون آورنده باشد با هیات را از ظلمت عدم سزاوارتر است از غیر خود که نامیده شود و او را نور وجود نور است که فاضل است بر جلالت او وجود و عدم از نور ذات اوست اند نور السموات و الارض و درین بسط کام رساله در تفسیر این کرمه بنظر آمده است که شکل ابرار اسرار و اطهار انوار شده است و با همه التوفیق و بنده و باید که از ظلمات طبیعت و کدورات نفس برآید و اقباس انوار از شکست هدایت و مصباح شریعت نموده بنور علم عمل بیک از بنیز نماید و خواطر شیطان و انفسانی را از ملکاتی در جهانی جدا کند بزرگان گفته اند که بر حال که نتیجه علم نباشد اگر چه آن حال عظیم باشد غمرا و بیشتر از نفع بود و دیگر رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرو گذاشت کند حقیقت نور بدل و فرو نیاید و تعلق آنست که منور باشد بنور ایمان و عرفان و منظر باشد احکام دین را و بر باهشت و مجاهده و ترک کینه نفس و نفسیه قلب و تجلی روح و بقا در نور الانوار فهای ظلمات بشریت نموده و بقا بنور الانوار حاصل کرده عین نور کرد و اللهم عظمی نور او عظمی نور او اجلی نور الالهادی هدایت راه نور و بمنزل مقصود رسانیدن راه نمایی همه را در راه او است هر که راه دنیا میرود راه فنا و است و آنکه راه عقبی میرود و در هر دو است و آنکه راه وصول به جناب قرب وی میرود و با دی خدایات غیبت است میت گزین چراغ لطف توره نماید از کرم آقا فهای شب روان بی نبرد و بمنزلی و انواع هدایت پروردگار تعالی را حاضر غیبت الهی اعطی کل شی خلفه ثم دی چنانکه طفل را بجز بر آمدن از شکم بکشد پستان هدایت کرد و جو را بجز در راه از بنیجه بچیدن و از راه نموده و کس شند را به بنامه و در خانه بر شکل مسدس که موافق ترین اشکال است بوی هدایت فرمود و شرح این دور دراز است و مفصل و عظیم هدایت راه نموده است که در موصی بجنات نعیم و رویت و چه کریم و است و ادب کردن در باطن خواص عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که سلب هدایا است بطاعت و معرفت و بهره مندترین بندگان تعلق و تعلق باین اسم افیاد و اولیا و علما که با دی خلایق اند بطریق استقیم و طریق تویم خصوصاً سید بنیا و ختم رسل صلی الله علیه و سلم و علی و اوصیاء و انبا و هدایه طریق الحق و محیی علوم الدین اللهم فضا و اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و ذوالنون عمری گفت قدس سره سه چیز از اخلاق عارفان است تکیه بر ذکران را بکشا و باز آوردن و نیتها حق تعالی را با بغافلان بسپارد و در زبان توحید سلیمان را بخواند و در دل ایشان از دنیا بدین و از معاش و معاد آوردن البلیغ بمثل و مانند و هر که در ذات و صفات و افعال بمثل و مانند است آن بر بیع مطلق است و آن جز باری تعالی کسی نیست و بیع بمعنی مبدع یعنی نویسنده آورنده و نیز دارند و بهره و تفسیر کرده شده است قول وی سبحانه تعالی بیع السموات و الارض بنده با یکدیگر و هر چه از بدایع و صنایع نظر کند دل بخیالی بی مثل و مانند که مبدع او است بر دوان و عدو شت و حوادث بر وجود قدیم استدلال نماید و قول رسول صلی الله علیه و سلم در وقت دیدن توباه و هلاک قریب الحمد من بی قرآن معرفت است و هر بنده که مخصوص است بخا صفتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم و بر وجهی مثل و بی نظیری یا نوید آورنده است چیزی را از امور خارج بصفت کمال جمیع و یا با در عصر خود را و باریع گویند و با در مخلوقات محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و اوست فرد کامل و اوست در نقصان صفات حق و تعلق با سهای وی تعالی علی الاطلاق که یکسکس او را مثل نظیر نیست اللهم صل وسلم علی محمد بعد و کل ذرة شعر منزه عن شریک فی محاسن خود هر کس فی غیبه مستقیم علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اتمها و اکملها الباقی و ایم الوجود که

[illegible]

اگر چه باشد که نام او مانند کف دریا در کثرت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال حین یصبح و حین یمشی یکبیر بگوید در پنجاه مرتبه
 کند و در پنجاه مرتبه شام کند یعنی در صبح و شام که در سجده و تحمید و مائه مرتبه صبا بطاعت احد یوم الفقیه با فضل ملجاء به نیار و بیج کی روز قیامت علی فاضل از آن
 آورده است و ای عمل را الا احد قال مثل ما قال او زاد علیه کریم که گفته است مانند آنچه گفته است و ای باز یاده کرده است بر آنچه وی گفته است متفق علیه اینجا و
 می آید یکی آنکه از ظاهر عبارت این مضموم میشود که هر که گفت مانند آنچه وی گفت و آورده مثل آنچه وی آورده باشد از فضل از آن و این ظاهر است اشکال دوم آنکه زیادت بر تعهدیات
 شرع در عباد جائز نیست چنانکه در چهار رکعت پنج رکعت کرار در مثل این زیاده آوردن چون جائز باشد جواب اول آنکه تقدیر کلام و معنی وی آن است که نیار و مساوی آنچه وی آورده
 و نه افضل از آنچه وی آورده مگر کسی که گفت و ای آنچه گفت پس و مساوی آورد و یا کسی که زیادت گفت از آنچه وی گفت پس و ای افضل از آن آورد و جواب از اشکال ثانی آنکه زیادت
 بر تقدیری جائز نیست که از شارع اجازت و تجویز زیادت نیامده است و در حدیث چون تصریح زیادت کرد و جز آن معلوم شده پس این مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت خبر غایب
 بلکه مثل آنکه در نماز تحمید یا وضو شست رکعت آمده است و اگر تا سیروده و دوازده بگذارد نیز جایز است بلکه افضل است و تواند کرد و با افعال غیر و یک باشد نفس تسبیح فافهم و عنه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کلما کان خفیضتان علی اللسان ثقیلتان فی میزان جنتیان الی الرحمن و کلما ندسبک بر زبان کران در میزان اعمال دوست داشته شده بسوی حق
 آن دو کلمه کلام است سبحان الله و تحمید الله العظیم متفق علیه و عن سعد بن ابی وقاص قال کما عند رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال روایت از
 از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم ما نزد آن حضرت پس گفت آن حضرت ایحضر احد کم ان یکسب کل یوم الف حسنة آیا عاجزی آید یکی از شما از آنکه
 کسب کند هر روز هزار یکی فقال له سائل من جلسا له کیف یکسب احد الف حسنة پس پرسید آن حضرت را پرسند از هم نشینان وی صلی الله علیه و سلم چگونه کسب کند یکی از شما هزار
 یکی را یعنی هر روز قال یسبح مائة تسبیحة گفت آن حضرت تسبیح کویده صبا فیکتب له الف حسنة پس نوشته میشود و او هزار یکی بحساب مشهور که هر یکی را ده حسنة است او میگیرد
 الف خطیئة یا افکنده شود و از وی هزار گناه این نیز حکم کتاب هزار حسنة دارد و از آنچه تقدیر کرده شد ضمیر جلیلا به با حضرت رفت اما اطلاق این لفظ در حدیث مافوس و معبود نیست
 و تواند کرد ضمیر سبحان و قاص و دو این قول را وی سعد بود که گویا کسی از هم نشینان وی اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از وی سوال کرد فافهم و او مسلم و فی کتاب فی جمیع الیوم
 من موسی الحنفی او محیط و در کتاب مسلم یعنی صبح و ای از موسی بنی بنیم صبح و فقیه که از انفاة است او محیط آمده و بکار برای تردید چنانکه تقدیر کرده شد قال ابو یوسف البزغانی گفت ابو یوسف
 تبع با وضو کسب آن نسبت بر تان کلام قرینه است از نزد و او شعبه و ابو عوانه و یحیی بن سعید القطان و عن موسی روایت کرده اند از حدیث را این اند از موسی بنی مذکور
 گفت او محیط فیسو الف پس گفته اند و محیطا و ابی الف پس هم کتاب الف حسنة میشود و هم خط الف خطیئة و ظاهر همین است زیرا که حسنة در میگردید حسنة را هکذا فی کتاب الحسنة
 هم چنین بیان کرده است حمید بن ابی حمزة و عن ابی ذر رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الکلام افضل گفت ابو ذر پرسیده شد آن حضرت را که کدام کلام
 حال ما اصطقی الله لئلا نلکته گفت آن حضرت فاضلترین کلام کلامیست که برگزیده و اختیار کرده است خدای تعالی از فرشتگان خود را که تسبیح و تحمید میکنند و بدان کلام تسبیح است بقول حق سبحان و تعالی
 و عن نسیم بن حکم و تقدیر که از این تعلیم وی تعالی است و ایشان را بلیل قول ایشان لا علم الا ما علمنا ان کلام کلام است سبحان الله و تحمید و او مسلم و عن جویز بنه بنجم
 و فقیه و او سکون تخانی که یکی از ائمهات المؤمنین است ان البی صلی الله علیه و سلم خرج من عند هابکرة روایت است از جویز که آن حضرت بیرون آمد از نزد وی در بار امدی حین صلی
 الصبح پنجاه مرتبه کرد آن حضرت نماز با صد و اوهی فی مسجد هابکرة و حال آنکه جویز بر سر سجده که خود بود یعنی در جای که نماز کرده بود نشسته ذکر و تسبیح میکرد و شاید که او مکانی است که
 ساخته بود در خانه خود و برای نماز کرده و آنرا مسجد کاهی که جویز بنی بنی که ششم و هجدهم از کثرت آن حضرت و بر سر وی آمد بعد از آن صبحی بعد از آن که چاشت کرد آن حضرت یعنی در وقت
 چاشت و همی جالسته و حال آنکه جویز بنی بنی بود قال ما زلت علی الحال الذی فادک علیها گفت آن حضرت آیا همیشه متنی تو بر حالتی که جد شدیم از تو بر آن حال یعنی از وقت صبح تا آن
 که وقت چاشت است بر حال خودی داشته ذکر میکنی قالت نعم گفت جویز بر سر ای بر همان حال خودم قال البی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لقد قلت بعدک اربع کلمات ثلاث و اولها
 بر آنکه گفتیم من بعد از تو یعنی بعد از آمدن از پیش تو چهار کلمه سه بار و وقت باطلت من الذی یوم ایچنین کلمات اند که اگر بر کشیده شوند و مقابل کرده شوند بجزئی که گفته و خوانده شود و از آنجمله
 بر آنکه بر برمی آید این کلمات آن تسبیحات و تحمیدات گفته توسط سبحان الله و تحمید و دخی نفسه و زنه عوشه و هذا کلمات چهار کلمه است که مفید باشد و کلام
 و تسبیح و تحمید مشترک است میان اینها و از برای اینست یعنی تسبیح و تحمید یکیم تر از تسبیح و تحمیدات تو که بشمار و بی اندازه اند چنانکه موجب رضای تو شود و بجز عرش تو که عظیم است و تقدیر کلمات تو که در
 کلام است یا اسما و صفات او یا علم او است و او مسلم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال یکبیر بگوید لا اله الا الله و حله لا یطیک
 له له الملام و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر مائة مرة صد بار کانت له عدل عشر رقاب باشد او را ثواب برابر ده برده که از آنکه عدل و عدل بجز عرش تو که عظیم است و تقدیر کلمات تو که در
 بعضی مثل و بر جویزی و بعضی گفته اند تسبیح را بر جویزی غیر جویزی و یکیم تر از تسبیح و تحمیدات تو که بشمار و بی اندازه اند چنانکه موجب رضای تو شود و بجز عرش تو که عظیم است و تقدیر کلمات تو که در
 این حدیث مؤید آنست که در حدیث سعد بن ابی وقاص است و محیطا و ابی الف است و کانت له حوزا من الشیطان یومنه ذلک و باشد این کلمات را و او را پناه از شیطان و شومی و در آن حدیث
 گفته است این کلمات را حق میسی تا آنکه شبانگاه کند جز بجز عرش تو که بشمار و بی اندازه اند چنانکه موجب رضای تو شود و بجز عرش تو که عظیم است و تقدیر کلمات تو که در
 عمل کرد در بیشتر از آنچه ذکر کرده و بعضی همین تسبیح یا ذکر افعال و این حدیث از اشکال اول که در حدیث ابی هریره می آید سالم است متفق علیه و عن ابی موسی الاشعری قال کما مع رسول الله

[illegible]

یعنی شمار یا شمار اهل حساب را عقده و است موضوع از برای اعداد و مشهور میان ایشان فانهم مشمولات زیرا که برستیک نامی با اصابع پرسیده میشود و ضعیف است از آنچه کسب میکنند مستطقات ففتح طاعن نطق کرده شده و کو یا کو زانیده میشود چنانکه تمامه اعضا و جوارح کو یا میگوید و کو یا میگوید برایشان فلا تفعل ففتنن الرحمة و غافل شد ای زمان از ذکر خدا و تسبیح و تقدیس و بی پس فراموش کرده میشود و محروم گردانیده شود از رحمت و تمسین بلفظ معلوم و نیز روایت است یعنی در نیاید رحمت را و او اله الترمذی و ابوداؤد الفصل الثالث عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال جاء اعرابی الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال كنت احب الى نفسي ما يرضيني من ذنبي حضرت پس گفت علمنی كلاما اقول به یا موزان ما كلامی و دیگری و دعای کیست که بشنوم آنرا فقال قل پس گفت آن حضرت بگو لا اله الا الله وحده لا شریک له الله اکبر الله الحمد لله كثيرا سبحان الله رب العالمین لا حول ولا قوة الا بالله العزیز الحکیم در روایت العلی العظیم قال فهو لا اله الا الله فانی قلت انی احب الي ان ذکر ما برای خداست و حمد و ثنای او است پس چیست برای من که دعا کنم برای خود و خیر خواهم برای خود بدان فقال قل پس گفت آن حضرت بگو اللهم اغفر لی وارحمی و اهدنی و اوفقنی و عافنی مشک الواسی فی عافنی مشک کرده است راوی در عافنی که هست یا نیست و او مسلم و عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر على شجرة یا بستانه الودق آن حضرت که نشسته بر درخت خشک برک با فضرها بعضاء پس آن حضرت معلق و آهفت را بگوید که در دست آن حضرت بود وقتی الودق پس افتاد و در پر کشید و شد بزرگوار فقال ان الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله اکبر تساقط ذنوب العبد پس گفت آن حضرت که گفتن این کلمات می افکند گناهان بنده پس میرزد گناهان وی کما تساقط الودق هذه الشجرة چنانکه میرزد و برکای این درخت و او اله الترمذی و ابوداؤد الفصل الثالث عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله روايت کرد و کمال شامی که زشتا بر یار عین است از ابی هریره که گفت گفت مرا آن حضرت بسیار که لا حول ولا قوة الا بالله را از هر که درین برات است از خلیفه نفس و توانائی وی که مانع است از سلیک طریق خدا و توکل شیخ امام قطب ابوالحسن شاذلی ره گفت صحبت دانم در سیاحت خود با من پس وصیت کرد مرا که وصیت در احوال چیزی معین تر و مهم تر از افعال از قول لا حول ولا قوة الا بالله و نیست در افعال چیزی مهم و محقق تر از گفتن بسوی خدا و اعتقاد بضعف وی و من یعتقد بضعفه قد هدی الى صراط مستقیم انتهى فانها من کثر الحجة پس برستیک این کلامی از کجای بهشت است قال کقول من قال کقول پس یک کوبه لا حول ولا قوة الا بالله نیست حیل و بارگشتن از محصیت و قدرت و توانائی بر طاعت که بر توفیق خدا و لا یغنی عن الله الا الله و نیست تسکری و گریز از ذکر بسوی او و بعضی روایات و لا تجاوز روایت کرده اند و بنحوا مقصور است و لم یجوز کشف الله عنه سبعین بابا من الضمائر فانها الفقر کثا و د کند و و کر و انداختی تعلی از آن کس مقتدا و آن گزیده که کثرت آن بنفاد در فقر است و او اله الترمذی و ابوداؤد الفصل الثالث عن ابی هريرة قال هذا حديث ليس اسناده بم متصل و گفته است ترمذی این حدیثی است که نیست اسناد و می متصل و کقول پس حضرت ابی هریره زیرا که کقول شنیه است از ابی هریره در کاشف ذنبی گفته که کقول روایت میکند از عایشه رضی الله عنها از ابی هریره بطریق ارسال و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حول ولا قوة الا بالله و امن تسعة وتسعين داء اليسر هاهنا اللهم استكبر و روايت از نو و دند که آسان ترین آن در دوا اندوه است مراد دواهای باطنی است اگر قناری نفس و بند خود بینی و خود پرستی و شرک حق یا عامه از باطنی و ظاهری و هذا الظهور عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الادالك على كلمة من تحت العرش من كثر الحجة و هم نابی هریره است که گفت آن حضرت آیا راه تمام بر کلمه که نازل شده است از زیر عرش که تمام خاص که با عظمت و قدرت حق سبحان است که آن کلمه از کج بهشت است و آن کلمه که نام است لا حول ولا قوة الا بالله يقول الله تعالى میگوید خدای تعالی یعنی در وقتی که میگوید بنده این کلام را اسلام عبدی اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد بنده من اعتقاد و اخلاص و استعسالم و تقوی پس کرد و از خود را با امور کانیات را بسوی من و بعضی گفته اند اسلام استعسالم است و مقصود از تکیه بر تکیه و تفرات است و او اله البیهقی فی الدعوات البکیر و ابی هریره در دعوات البکیر و عن ابن عمر رضي الله عنهما انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سبحان الله هي صلوة الخلاقين صلوة طاهرة خلق و عبادت ایشان است زیرا که خلاق همه تسبیح و تتریا الهی قابل و نا ملحق از چنانکه فرمود و ان من شئ الا يسبح بحمده و بما ی ذکر فرمود و کل قد علم صلوة و تسبیح خواه بلسان حال یا قال و الحمد لله كلمة الشكر و الحمد لله كلمة الشكر است که بهر چه بر کس کن نعمت الهی میگوید و لا اله الا الله كلمة الاخلاص و لا اله الا الله كلمة الاخلاص و توحید است و الله اکبر متلاء ما بین السماء و الارض و الله اکبر میگوید زیرا که میان آسمان و زمین است زیرا که کبر با عظمت الهی را محیط و شامل است و تواند که ما بین السماء و الارض کنایت از تمام عالم باشد و اذا قال العبد و وقتی که میگوید بنده لا حول ولا قوة الا بالله قال الله تعالى میگوید خدای تعالی اسلم و استعسالم اسلام آورد و استسلام کرد بنده من و او اله در زمین باب الاستغفار و التوبة استغفار در لغت طلب غفر بمعنی تشر و در شرح طلب پوشیدن کناه و بخشیدن آن و توبه در لغت بمعنی رجوع و در شرح رجوع از نصیحت و پشیمان شدن از ان با صدق غم بر آنکه باز نکرد و توبه را کاهی اسناد کنند بحی تعالی و کوبند تا بامد علیه بمعنی رجوع بر رحمت و توفیق توبه را رجوع از تشدید تخفیف یا از خطر بآب و از نسیه الطایفه جدید بگذرد می پرسیدند که توبه چیست فرمود فراموش کردن کناه یعنی چنان حلاوت کناه از دل بر آید که بنزد آن شود که نمیشناسد کناه را و از غسل تشری پرسیدند که توبه چیست گفت توبه آنست که فراموش کنی کنا را که در انی التعرف و در شرح تعرف گفته که سهل اشارت کرد باحوال حریان از جهت خوف محبت و خوف مجاهدت ایشان و جنید اشارت توبه تحقیق کرد که ذکر ذنوب نمیکند بجهت غلبه عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان را و چه ذکر بفرا در حال و فاقبیح است و بعضی گفته اند در بیان ترک عود است الفصل الاول عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والله اني لا استغفر الله و اتوب اليه في اليوم اكثر من سبعين مرة فرمود آن حضرت بخدا سواد کند

بدگاه صمدیت حق میرسد و از طاعت سوئی و کالی نه بکشد و وزیان ایشانست یا عبادی و ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم ای بندگان من اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان
 شما که نوا علی اتقی قلب و جل واحد منکم باشد بر پیر کترین دل یکم و از شما یعنی کفر فرض کرده شود و دل یک کسی از شما که متقی ترین دلها باشد و شما هر برین نعمت باشد ما زاد ذلک فی
 ملکی شینا زیاده نیکند آن در ملک پادشاهی من چیز یا عبادی و ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم نوا علی اتقی قلب و جل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شینا ای
 بندگان من اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما باشند بر غیرانی کنند و کنا و کنند و تیرین دل یکم و از شما که نیکند آن در ملک من چیز یا عبادی و ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم
 اما موافی معید و احد ای بندگان من اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما باشند بر غیرانی کنند و کنا و کنند و تیرین دل یکم و از شما که نیکند آن در ملک من چیز یا عبادی و ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم
 کل انسان مسئله پس بهم برآید خواست او را ما نقص ذلک ما عندی کم کرد و آن دوزخچه تر دست از نعمت الاکمال نقص الحیاط اذا دخل البحر کمر خاچکم یکم کرد
 سخن یعنی آداب و چون در آورده شود در یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم ای بندگان من نیست آن علمهای نیک و بد که علمهای شما که میدانم و می شمارم بر شما شما و فیکم یاها
 پسر تمام میدهم شما را جزای آن اعمال را من و جل خیر اقلی الله پس یکدیگر یا بدی که یا نیک و علمهای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بران ترتیب کرد و اند
 و من و جل غیر ذلک فلا یلو من الا فنه و یکدیگر یا بدی که یا نیک و علمهای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بران ترتیب کرد و اند
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة و تسعين انسانا بود بنی اسرائیل مردی را کشت نود و نه آدم را ثم
 خرج سیال پسر برین آمد در حالی که میرسد مردم را از قبول توبه خود و یا سوال میکند مغفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی اول السب و الصبی است قبول وی فاتی و اها بانه الله
 توبه پس آمد بر این رسید او را ایاست مر او را توبه و قبول می افتد از وی توبه و در بعضی نسخ الی توبه ایام است توبه و این اگر چه بجهت معنی ظاهر است اما اول رجحانیت روایت صحیح
 تراست قال لا کفت را هب نیست ترا توبه هتله پس کشت آن مرد را هب را و جل سیال و در اینها که سوال میکند مردم را اقبال له و جل انت قریب کنا و لکن اکر کفت
 مر او را مردی یا قریبین و چنین را که محل رحمت است و در بعضی روایات آمده که در وی عالمی هست یعنی در وی کسی است که محل شکل تو خواهد کرد و فاد که الموت پس در ایات و امارات
 و علامات مرکب یعنی مرکب در سیه فنا یصد و پنجه ها پس میل کرد و آرزو بسینه خود بجانب آن قریب یعنی در جهان حالت در رسیدن مرکب سینه را بر زمین کشید و با پنجه رفت و میل کرد و در یکی از اینها
 فاحصمت فیہ ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب پس بیکار کرد و مذبح را نمود در شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بران شدند که وی مرحوم و مشهور
 و فرشتگان عذاب بران آمدند که وی مضروب و معذبت فاوحی الله الی هذا فان تقوئی پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی این قریه که منوجه شده بود بجانب آن نزد یک مشت
 والی هذه ان تبا حلی و وحی فرستاد بسوی این قریه ظالمه که وی ازان هجرت کرده بود که در و از بیت فقال قیسو ما بدینهما پس گفت خدای تعالی فرشتگان را از نزد کشید و بر پیانید
 مسافتی را که میان ده قریه است نسبت به بیت که در ام ازین دوزخ و دیگر است نسبت به بیت فاجل الی هذه اقرب بشیر پس یافته شد بیت بسوی این قریه رحمت کرد و دیگر است یک بیت
 ففصله پس آفرید ه شد مر او را درین حدیث کمال مبالغه است بحسب رحمت الهی و امید واری مغفرت و بی تعالی و آن بصدق غیت و بود و توبه و استغفار متفق علیه و
 عن ابی هريرة و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی یفشی بیده و لو لم یکن نبی الذی هب الله بکم سوکند بخدی که تقای ذات من بدست
 قدرت است اگر کنا نه نیکند شایسته بر خدای تعالی شما را و لحاء بقوم یذنبون و بر آینه می آرد تو میرا که کنا نیکند فیستغفرون و الله پس طلب آمرزش کنند از خدا فیستغفرون
 پس سارز و در ایشان را مقصود بیان محض و مغفرت الهی سجده است کنا باز برای انما یغفر الذنوب و یغفر الذنوب اسم محض و مغفرت که جرم منب کان نیاید محض و مجال کی نماید و تا رغبت کند
 در توبه و استغفار رحمت بر سر ذنوب و عدم ملامت بدان زیرا که خدای تعالی نمی کرده است از ذنوب و فرستاده است پیغمبر را تا باز از ان فاقوم و باسد التوفیق و رواه مسلم و
 عن ابی موسی و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یسبطید باللیل لیتوب مسی النهار و بدستیکه خدی تعالی فراخ میکند
 دست رحمت خود و شب توبه کند بدی کشنده در روز و یسبطید بالنهار لیتوب مسی اللیل و فراخ میکند دست خود در روز تا توبه کند بدی کشنده شب و یسبطید لکایت
 است از توسعه و خیران و انما کر م حتی تطلع الشمس من مغربها تا آفتاب از جانب مغرب خود که در آن وقت درای توبه بستر کرد و بدین این در آخر کتاب در بیان
 علامات ساعت ییاید و رواه مسلم و عن عائشة و رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العباد اذا اعترف بدستیکه بنده و وقتیکه اقرار
 میکند یعنی بجهت خود ثم تاب پسر توبه میکند و رجوع می نماید بدگاه رحمت حق تاب الله علیه قبول میکند خدای تعالی توبه او را و رجوع میکند بر رحمت بروی متفق علیه و
 عن ابی هريرة و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه کیک توبه کند پیش
 از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود و توبه کند خدای تعالی بروی و قبول توبه او واجب است بفضل الهی و کرم وی و رواه مسلم و عن انس و رضی الله عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم الله اسئل فرجاً متوبة عبد حین یتوب الیه بر آینه خدای تعالی سخت تر است از وی شادمانی توبه بنده خود و رضای وی تعالی از بنده
 هنگامیکه توبه میکند بنده و رجوع میکند بسوی خدای تعالی من لحدکم کانت و احلته با و من فلاة کما از شما که بود شتر سواری و بارکش وی بر زمین و مشت فاختلت منه پس رسید
 و کز خفت را حله از وی و علیها طعامه و مشرابه و بران را حله بود و خفتش وی و آب و می فایس منها پس نا امید شد آنکس تا ان را حله فاتی شجره پس آنکس رختی را فاصح
 فی ظله پس جلوسا در سایه آن درخت بسبب کوفت و ملالت وی قلیس من و احلته در حالی که تحقیق نا امید شده است از امل خود و فینا هو کذلک اذهو بها کامة

بدان پس میر و پیش از آن که صبح کند پس وی از اهل بهشت است و رواه البخاری الفصل الثانی عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم انک ما دعوتنی ووجوتنی غفرت لک علی ما کان فیک کنت ان حضرت گفت خدای تعالی ای فرزندان آدم بدستیک تو را دعوت کردم و نمانی مرا از زمین و امید داری می آمزم ترا بر عملی که باشد در توازن کنایان و لا ابالی و باک ندارم از اینکه چه کنایان بکاری را که ترا عتاب کنایان بخشد یا این آدم لو ما بعثت ذنوباً عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک و لا ابالی ای فرزندان آدم اگر میرسد کنایان تو بر آسمان و نواحی آرزو است طلب آمرزش میکردی تو مرا می آمزم ترا و باک ندارم و عیان نفعی عین ابر و اضافت به آسمان برای مبالغه در علو و ارتفاع او است و عیان بکسر عین نیز روایت است بمعنی آنچه ظاهر شود و ترا از آسمان چون بر داری سر خود را و بکنی بجانب آن و اهان بمعنی نواحی جمع ضمن نیز روایت است یا ابن آدم انک لو لم تلتقنی بقرب الی و ض خطایا می فرزند آدم در تنگی تو اگر پیش آئی مرا نزدیک بر پی زمین از روی کنایان ثم لعلتینی لا تشک لی شیئاً پس پیش آئی مرا در تنگی تشکی که از آن می چیز را و کفر منویدی من لا ینک بقربها مغفوة هرگز نمی آیم من ترا نزدیک بر پی زمین از روی آمرزش یعنی عفت را که کنایان تو بیاورم من شبرایان من قوت بخم و کسر چیزی که قریب مقدار چیزی باشد پس قریب ارض قریب پی زمین و در شمار ق گفته که قریب بکسر ف می است مثل بنان در زر که در وی شمشیر بیاورم کار و قوت از آن و مانند آن کارها در نزد تو و سوار که سبک باشد نیز در آن و بضم معنی قریب و در حدیث بضم است و بکسر نیز آمده است و رواه الترمذی و رواه احمد و الدارمی عن ابی ذر و قال الترمذی هذا حیث حسن غریب و عن ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم فی ذوق قدرة علی مغفوة الذنوب غفرت له و لا ابالی روایت میکند ابن عباس از آن حضرت که گفت گفت خدای تعالی یکید و انست که بدستیک من خداوند قدرتم بر آمرزش کنایان می آمزم ترا بر آنچه را و باک ندارم ما لم یشک فی شیئاً ما دام که تشکی نکرد از من چیز را زیرا که چون میداند که وی تعالی قادر است بر آمرزش کنایان امید میدارد و او را و هر که امید دارد که بر او رحم و مکرماند و او را با آنکه در ذکر قدرت است بجز از تعذیب نیز هست پس خوف نیز دارد و هر که ترسد قادر را رحم میکند او را و نیز این شخص مومن است بخدا و صفات وی و مومن مغفور است پس ذکر ما لم یشک در حکم تاکید است و واضحی شکر الستة و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ازم الاستغفار جعل الله له من کل شیء مخرجاً لیسک لا ارم که استغفار را میگرداند خدای تعالی را و از هر تنگی بیرون شدن یا جای بیرون شدن و من کل شیء هم فرجاً و دیگر اندازد از هر اندوه که او کی و وزقه من حیث لا یحسب و روزی میرساند و از آنجا که کان ندارد و امید ندارد و زیرا که کسی که لازم است که استغفار را از زنده مشی و مرا و کنایان او پس در حکم متقی میباشد که هیچ گاه ندارد و حال متقی این است که ذکر کرده شد و رواه احمد و ابی ذر و ابن ماجه و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اسرو من استغفروا امر از نکرد نسک استغفار کرد و ان عاد فی الیوم سبعین مرة و اگر چه باز کرد و در محبت روزی هفتاد بار اصرار و اتم بود و من یقیم شریک جیبی را و هر که کند و من مومن است و اصرار بر مغفیر کبیره است پس مغفیر بدین استغفار میکند از آنکه ای بر آید و استغفار را در بعضی گفته اند که هر که از ذنب است چنانکه در اول خود باکی یا پس با استغفار را امر از نکرد و رواه الترمذی و ابی ذر و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل من خطا اکثر من ذن آدم که در حکم کل اند خطا کننده اند و میسر مغفیر بالغ با اعتبار وجود کثرت فی الجلب یا برای مبالغه و خطای صواب و اثم و گناه و هر که مست از آنجا جز اینها صلوات الله و سلامه علیه که معصوم اند از خطای نباشد و اگر خطا شامل صفات دارند بر قول کسی که معصوم بر مغفیر و لا یشان جائز میگرداند اینها نیز داخل این حکم باشد و خیر الخفایین التواون و بهترین خطا کنندگان تو بکنند کانند و رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن ابی هریره و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المؤمن اذا اذنب کانت نکتة سوداء فی قلبه به سیکل مومن چون گناه میکند پیدا میشود نقطه سیاه در دل وی و نکته سودا بضمب نیز روایت است یعنی میگرداند آن گناه سبب پیدا شدن نقطه سیاه و نکته بمعنی نقطه می آید و در اصل اشوچی که بدان زمین بکارند فان تاب واستغفر صقل قلبه پس اگر توبه کند و استغفار نماید روده میشود دل وی و میرود سیاهی آن وان زاد ذات و اگر بیشتر میکند گناه بیشتر میشود آن نقطه حتی تغلق قلبه تا تنگی بآید دل او را و در میگرداند تمام دل را و سیاه میگرداند دل فلکم الوان الذی ذکر الله تعالی پس آن تنگی است که ذکر کرده است خدای تعالی و فرموده است کلا بل دان علی قلوبهم ما كانوا یکسبون نیک گرفته و غالب آمده است بر دلهای ایشان کارهای می کردند و رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقبل توبه الصبد ما لم یغفر به سیکل خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را ما دام که غفره نکند یعنی ز سر روح در مخلوق غفره آمد شد کردن آواز در کلو جان در خلق و غفره در خلق توبه آید در خلق و وقت مردن در خلق آواز می مثل غفره پیدا میشود و ظاهر این حدیث آنست که توبه بز حضور موت خواهد اگر چه یا محصیت قبول نمی افتد و ظاهر که در انما التوبه الایة نیز همین است و لیکن بعضی علما بر آن نه اند که توبه از محصیت صحیح است نه از کفر پس نزد ایشان ایمان یا غیر مقبول است و توبه باس مقبول و رواه الترمذی و ابن ماجه و عن ابی سعید و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قال وعزاک یا رب لا ابرح اغوی عبادک بدستیک شیطان گفت سو کند بغرت تو ای پروردگار من میر و مانجای خود که مرا میکنم بندگان ترا ما دامت ارواحهم فی اجسادهم و اما که جانهای ایشان در بدنهای ایشان است فقال الوب یکفین پروردگار غر و جل و عزتی و جلالی و ارتفاع مکانی سو کند میخورد بغرت خود و بر کی و بلند میترسد لا ازال اغفولهم ما استغفرونی همیشه که می آمزم منبند کار را ما دام که طلب آمرزش میکنند از من و رواه احمد و عن صفوان بن عسال یقع عین و تشدید عین محبتین صاحبیت ساکن کو فرموده و رواه و غفره است و گویند عبد الله بن مسعود روایت دارد از وی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل بالمغرب باباً عرضته مسیرة سبعین عاماً للتوبة بدستیک خدای تعالی

گردانیده است در جانب مغرب درمی که پهنای وی مسافت بقصد سال است مرتوبه الا یغلق ما لم یطلع الشمس من قبله بسته میشود آن در ما و کم نمی بر آید آفتاب از جانب مغرب و ذلک قول الله تعالی و این است ما و بقول الله تعالی که فرموده است یوم یاتی بعض آیات و بآیات لا ینفع انسانا ما نهلم تکن امنتم من قبل و لیکن الله این آیت در عدم قبول ایمان است که توبه از کفر است و حدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلق چنانکه گفته شد و راه الترمذی و ابن ماجه و عن معویه رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقطع الحجره بریده منیک و در طرف منبسط و هجرت حتی تقطع التوبه تا اگر بریده منیک و توبه و لا تقطع التوبه حتی تقطع الشمس من مغربها و بریده منیک و توبه تا آنکه می بر آید آفتاب از جانب مغرب خود را و هجرت اینجا هجرت متعارف که از کعبه مدینه باشد نیست زیرا که منقطع شد بلکه مراد هجرت از توب و خطایست چنانکه در حدیث آمده است المهاجر من اوجر الذنوب و اخطا یا یا هجرت از تقاضای که در وی قدرت بر ابرار و ف و نبی منکر نباشد و این منقطع میکرد باقطع حکم انسی و شریعت و می سخا و تعالی قبول توبه که در وقت مذکور باشد و راه احمد و ابو داود و الدارمی و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رجلیین کان فی بنی اسرائیل متحایین بدرستیکه و مرد بودند بر بنی اسرائیل دوست گیرنده یکدیگر را احدی آنها متعهد فی العبادة یکی از آن دو مرد کوشش کند بود و عبادت و الاخر بقول مذنب و مرد دیگر می گفت آنحضرت که آنرا که کار است یا سبک است آنرا درین که کارم و معنی ثانی اظهار است بسباق حدیث فحبل بقول اقصر عما فیه پس در آیت و آن مرد که عبادت میکرد و دیگری آنرا که کار بود باز ای از آنچه تود آن هستی آنکه آن مردون فیقول خلنی و ربی پس میگوید وی بگذارد اما پروردگار من حتی وجد یوما علی ذنب استعظمه تا آنکه یافت آنرا و عابد را و روزی برکنای که عظیم نیست آنرا حال اقصر پس گفت باز ای فقال پس گفت خلنی و ربی بگذارد اما پروردگار من بعثت علی و قیبا آنرا فرستاده شد توبه برین کعبان و مومل کویا آن مرد استغفار میکرد و اعتذار می نمود باین اعتبار بخیریت را در باب استغفار و در ظاهر بسباق حدیث آنست که بعضی فضل در خود و برشتش و آورد پس مناسب آن بود که این حدیث را در باب سعه رحمة الله که خواهد آمد می آورد و فقال پس گفت والله لا یخسر الله لک ابدل انما سکت فی امر و خدا را برشت و لا یدخل الجنة و در بنی آ و در ابشت را فحبت الله الیهما ملکا پس فرستاد و خدای تعالی بسوی آن هر دو فرشته را فاضل و او را حهما پس میرساند آن فرشته هر دو در آفتابا عند پس جمع شدند آن هر دو مرد و نزد خدا فقال للذنب ادخل الجنة و مومنی پس گفت خدای تعالی مرا بکار را درمی در بشت بر حمت من و فضل من و قال لا الاخر ان یطیع ان یحظر علی عبادی و حمتی و گفت وی تعالی هر دو را که متعبد بود و ایامی توانی که حرام کردانی بر بند من رحمت مرا فقال لا یا رب پس گفت منتهایم ای پروردگار من قال اذهبوا الی الدنا و گفت پروردگار تعالی ملائکه برید و بسوی آتش از جنت عجب و اعتماد و بی عمل خود و حکم و بی برادر می بخار بعدم مغفرت و می آن گناه کار را و شاید آنرا و نیز منبسطه و در بشت آمد و باشد بیت خافل مشکو مرکب مردان مرد و در سنگلاخ باو به پنهان بریده اند یعنی بساق شفا و برت ازلی رانده و دور انداخته اند بیت نومیدیم بمباش که رندان باو نوش تا که بگویند و بر منزل رسیده اند یعنی توبه کرده و قبول درگاه شده اند آخر همه امید و رحمت حق اند و رحمت او عام است و تو می بخار است بیت ای سوخته سوخته سوختنی و آتش و در خور تو آفر و خشنی تا کی گوئی که بر عمر رحمت کن حق را تو گشتی که رحمت آموختنی و راه احمد و عن اسماء بنت یزید صحابه انصاریه طلیه است از خدا و ندان عقل و دین و شجاعت حاضر شد مرتب با و گشت زتن را از کفار بچوب خیمه قالت گفت سمعت رسول الله شیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرایم خواند این آیت را یا عبادی الذین اسوفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و لا یبالی و باک نذر ظاهر این است که این قول رسول الله است صلی الله علیه وسلم یعنی خدایم آنرا که گناهان را و باک نذر و چنانکه در فصل اول گذشت غفرت لک و لا ابالی و احتمال دارد که قول را وی باشد یعنی آن حضرت میخواند این آیت را و باک نذر داشت و پنهان میکرد و در فصل ثالث بیان این در حدیث ثوبان بیاید و راه احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی هذا حدیث حسن غریب و فی شرح السنه یقول بدل یقرأ و در شرح السنه یقول است یقرأ و اینچنین روایت کرده است که سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا عبادی الذین اسوفوا لا یقرأ و عن ابن عباس رضی الله عنهما فی قول الله الا الهم تمام آیت این است که و الذین یقینون کبار الا الهم و الفواش الا الهم ان ربک واسع المغفرة و میفرماید آنکسانی که بکی میباشند و بر نیز میگویند که بآن بزرگ را و آنچه از بندی از حد گذرد و حکم را یعنی آنچه از گناه و منجیر و و قلیل باشد بدرستیکه پروردگار تو قراح مغفرت است و فی الصراح لم گناه صغیره کردن قال و رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم درین آیت اینکلام را که ان تغفروا اللهم تغفروا جماعه می آموزی یا خدا ایامی آنرا که بزرگ را و جمیع غفرتیم و تشدیدیم معنی که عظیم و ای عبد لک لا اله الا الله که نام نهد و است مژگر که گناه صغیره کرده است یعنی شان تو و فضل تو آنست که آنرا می بخشیش گناه کبیره را و صغائر خود را باشد و گشت از بند گناه تو که صغائر اند میگذرد و تو می بخشیش بلکه مگر میگذرد و این محبت و این بیت امینه بن ابی الصلت است که از شعری جاهلیت بود و درین کلام تدین می نمود و حکم حکمت میکرد آل حضرت شعرا و می شنید و خود نیز میخواند و احوال را و در باب بیان الشعر بیاید ان شاء الله تعالی و میگوید آنست که منفی از آن حضرت انشا و شعر است انشا آن در الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب و عن ابی ذر و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی میگوید خدای تعالی یا عبادی کلکم ضال الا من حلیت ای بندگان من همه شما گمراهید مگر کسی که راه نمایم من فلسفی الهدی اهدکم پس سوال کنید و در خواست از من راه راست را تا نیایم شما را راست و کلکم فقرا الا من اغنی و همه شما فقرا و نیازمندید مگر کسی که خدایم را درم من او را بی نیاز سازم فلسفی ارفقکم پس سوال کنید و در خواست از من رفق خود را تا نیایم شما را رفق کرد از من و کلکم مذنب الا من عافیت و همه شما گناهانید مگر کسی که عافیت بخشم و سلامت دارم او را از گناهان کردن انجلام اشعار دارد و باک عافیت دیگر که گناهان پرست و اتم و الکافه اوست من علم منکم انی قد رقت علی المغفرة پس کسیکه بداند که من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان فاستغفر فی پس طلب آمرزش کند از من غفرت الله و لا اله الا الله من می آمی

[illegible]

عنه موقوفه و در شرح الطهره روایت کرده است از ابن مسعود بطریق موقوف قال گفت ابن مسعود و النعم توبه ایشان شدن از گناه توبه است و غم بر عدم رجوع را نیز در غموم مذم داخل ساخته اند
والتائب یکن لادنب له و توبه کننده هیچ گسستی نیست که در باب دو مسمات و لولحق ابواب سابقه و در بعضی نسخ باب فی سعة رحمة الله و این ترجمه مناسب است
بابت الفصل الاول عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما خلق الله المخلوق كتب كتابا و قد قرأه في يوم الجمعة و قد قرأه في يوم الجمعة
نمود و حکم و احکام خود نوشت کتابی را فیه و عنده فوق عرشه پس آن کتاب تر خداست بالای عرش خداست و عرش تبخیر است بر تعظیم احوال شان آن کتاب آنست
سبقت غنیمی و در وایتی بکای سبقت غلبت مذکور است و مقصود یکی است متفق علیه و معنی سبقت رحمت و غلبه دی بر غضب بعلیه آثار رحمت و جود و انعام است تعالی که تا فخر و
در گفته است و غیر تناسلی است بخلاف اثر غضب که در بعضی نسخ آمده ظاهر است بعضی وجوه چنانکه فرموده اند و انعم الله لا تقصروا و فرموده غدا بی صیبه بمن شاد و رحمت و رحمت
کلی شئی و نیز توان و تعظیم بندگان در ادای شکر نهایی حق جل جلاله هم نواز زیاده از حد و حد و احصا نیست چنانکه فرموده و لویوا فخذ الله الناس بطولهم ترک علی ظهره من دایم رحمت حق
است که باقی میزد و ایشان را روزی میدهد و رحمت میرساند و عذاب نمیکند این در دنیا و ظهور رحمت وی سجا در آخرت حدیث آینه مشکلی بیان او است که فرمود و عنه و حکم از آن
بریده است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لله مائة و خمسة و عشرين رحمة و قد افاض الله بها على من يشاء و قد افاض الله بها على من يشاء و قد افاض الله بها على من يشاء
در زیر هر نوعی افراد غیر تناسلی است یا حصرا بقربا این وصف است چنانکه ان الله تسعة و تسعين اسما گفته شده و الله اعلم ان اول منها رحمة واحدة بین الجن و الانس فرموده
است از آن صد رحمت یک رحمت را میان پریمان و آدمیان و البهائم و میان چارپایا و الطوام و میان بر خشنده و بر روی زمین و میان متعاطفون پس آن رحمت در بابی می کنند
بر یکدیگر و بهایز احیون و آن رحمت می بخشد بر یکدیگر و بهای نصف الوحش علی ولدها و آن رحمت هر بابی می درزند جانوران و شتی بر فرزندان خود و تخصیص و خوش نمک
بجنت آن است که انس و لغت و در بابی از ایشان متغرب و مستبعد است و آخر الله تسعا و تسعين رحمة و رحمة یرحم بها عباده یوم القیمة و پس گذاشته و یکی داشته است خدا
تعالی نو روز رحمت را که رحمت میکند و بخشد بر پریمان و آن رحمتها بندگان خود را روز قیامت و چون مقرر است که بخشش و رحمتی و آخرت مخصوص بومنان است و او بندگان موسی و خانبه
صفتی علیه و فی دوایه لسلیم عن سلمان بنی و در وایتی مسلم از سلمان فارسی مانند این آمده است که در معنی متفق علیه است و در لفظا اختلافی دارد و فی آخره و در آخر
حدیثی که بروایت مسلم از سلمان آمده این چهار رحمت است آن حضرت یار و یاری فاذا کان یوم القیمة اکملها بهذه الرحمة پس چون باشد روز قیامت تمام
و کمال میکند و اند خدا تعالی آن نو روز رحمت را این رحمت که در دنیا فرستاده بود بر جن و انس و جز ایشان و ازین روایت لازم می آید که در روز قیامت این رحمت هم باشد نو روز
دیگر را بوی هم کنند با مجموع صد رحمت همه کار خود کنند و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لویعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة اگر بدین مومن خبر دهد
که نزد خداست از عذاب که بان سزا میدهد ما طلع بجنه احد طلع نمیکند و امید نمیدارد در بهشت بعد از پیچ یکی از مومنان و لویعلم الکافر ما عند الله من الرحمة ما قضا
من جنه احد و اگر بداند کافر جزیری که نزد خدا تعالی است از رحمت نا امید نمیکند و در بهشت او پیچ یکی از کافران و قطع شمع نون و کسیر نیز روایت است و در صرح او را انصرو
منرب و هم گفته و در قاموس انصرو و منرب و حسب و کرم داشته متفق علیه و سیاق این حدیث برای بیان صفت لطف و قدر و رحمت و غضب است که هیچ یکی بکدام آن نمیتواند
رسید پس مومنان که منظر رحمت و لطف خدا را در کفر و انصرو کنند هیچ یکی از ایشان طمع بهشت ندارد و کافران که منظر غضب و قدر را در توبه و ایمان نمیشوند و این
مقصود و دیگر است که منافات بین و غلبه رحمت بر غضب بر وجهی که همین گشت ندارد و فافهم کویا درین معنی گفته است بیت تهدید بر یکدیگر که گشت حکم باشد ذکر بیان هم کرم و کرد و در
یک صلائی کرم خدای که بوی صبی بر م قدرت او و بر شام اهل است و لیکن آنچه اودت او در قه جان میشود و یغفل اند ما یثا و حکم مایه و ان الله علی کل شیء قدیر و عن ابن
مسعود و عنی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحجة اقرب الی حدکم من شراک نعله بهشت نزدیک تر است یکی از شما از دوال نعل و التا
مثل ذلك فالتا مائة است یعنی دوی نیز نزدیک تر است از شرک نعل و این تشبیه است برای قرب جنة و از اندر دم زیرا که سبب دخول جنة و ناسی بنده و حکم خداست و این
بر و در بعضی موجودان و حاصل اند و او اله بخاری و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رجل لم یعمل خیرا قطا کفرت
که گفت مردی که نکرد و بود هیچ عمل خیرا هرگز لاهله مرگسان خود را و فی دوایه و در وایتی اینچنین آمده است که اسرف و رجل علی نفسه ظلم که مردی بر نفس خود اذند و گفتند
که ما نزالها حصرة الموت لوصی لعنیه پس بیکامیک حاضر شد و رسید و امر که اندر کرد و پسران خود را از امانات حقوقه و فیکه میرود و پس بسوزید و او را شام داد و انصفه فی
البر و نصفه فی البجور پسر را بید و عیند ازین عین و او را در دشت و نیمه او را در دیار و اصل زو و ذال صحرای نین و جازان و ذاریات با وای پرانده و او را واصل نمزد و قطع آن
بر در وایت است و در وایتی فقیح زوال و ضم آن و نشد به نیز و ایت کرده اند از در وایتی نشو و تفریق کو باین مردگان میرود که عذاب مخصوص کسی است که او را در کنند و با وجود
آن گفت فوالله لان قل و الله علیه پس بخدا سوگند که اگر فراد شود خدا تعالی بروی لعیند بنده عذاب بالا لعیند به احدا من العالمین هر آنی عذاب میکند و از عذاب می کند
آن عذاب هیچ یکی از جانیان را فلما مات فعلوا اما امرهم پس بیکامیک مرد آن مرد کرد و نکسان او و پسران او آنچه که امر کرده بود ایشان را فاما الله البجور فقیح ما فیه پس امر کرد
خدا تعالی در بار پس فراخ آورد و در بار چیزی که در وی بود از اجزای خاکستر کرد و وی بود و امر البجور فقیح ما فیه و امر که در بر این مجسمه آنچه در وی بود از اجزای خاکستر
هنا پسر گفت خدا تعالی مکن مردا بعد از منده که و انیدن برای چکرده بود و این وصیت با قال من خشیتک یا رب کفرتس عذاب توای پروردگار من و انت علم

چنین است
در این کتاب
رحمت است
در غضب
را و فی دوایه
غلبت غنیمی

[illegible]

حوالهم ویکونوا کسائی که در ایشان اند فرشتگان حتی یقولها اهل السموات السبع انکم میگردانید از کسان هفت آسمان ثم تعصا له الی الارض پستخود آورده میشود رحمت بر کسی که
بسوی زمین و تبعاطها معلوم نیر وایت است بموافود آمدن اسیا طافود آوردن رواه احمد مثل این حدیثی است آنچه آمده است در تفسیر قول سبحان الذین امنوا و عملوا الصالحات
سبحلهم الرحمن و داد بدستی آن کسان که ایمان آورده و عمل کردند صالحات را سر انجام است که آنچنان ایشان را خدا می گردانند و آنرا دوست میدارد و دوست میدارد
خدا تعالی انبده را از بنده کان خود خبر میدهد خدا تعالی بجزئیل که من دوست میدهم فلان بنده را تو نیز دوست دار و او را خبر کن بلکه اگر دوست دارد و او را بعد از آن می اندازد محبت او را در
دلایم او میان تا همه دوست دارند و او را امتی این است بحسب قبول و شترت او و لیا و دوستان حق که همه دوست میدهند ایشان را و اگر بجهل و اسباب و مکر و تمییس طلب طلب عوام میکنند و مکر و
ارواح از او را و اعتبار است اعدا و الله الصادقین عن ذلک و عن اسامته بن زید عن النبی صلی الله علیه و سلم فی قول الله عزوجل اساتنه بن زید بن حارثه که محبوب و مکر
در راه نبوت بوده و او را احب رسول الله میخواندند و زید بن حارثه پدرش تنبای آن حضرت بوده و رایت میکند از آن حضرت در قول خدا تعالی فمنهم ظالم لنفسه اول آیت این است که ثور را
الکتاب الذین اصطفین من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه الایه تفسیر این است که میفرماید پیش از این ما کتاب و شریعت آنچنانی را که برگزیده ایم از بنده کان ما با ایمان و اسلام پس بعضی ازین بنده کان برگزیده
کسی است که ظلم کند است نفس خود را بتقصیر در عمل و منهم مقتصد و بعضی از ایشان کسی است که میانه رواست و عمل میکند در اغلب اوقات اما آن مدد و اعتبار که می باید کرد نمیکند و منهم من
بالخیرات و بعضی از ایشان کسی است که پیش رو است بخیرات که غایت جد و اجتهاد در عمل و او را با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران نمیکند و بعضی گفته اند که ظالم جاهل و مقتصد متعلم و سابق عالم
بهین قیاس در انواع خیرات و میراث تبه ادنی و متوسطه و اعلی میتوان قرار داد و این هر چه می بیند بنده کان از بزرگواران که اند فال گفت آن حضرت کلهم فی الجنة همه ایشان در بهشت اند بجز تفاوت
مراتب و درجات و اینجاست رحمت الهی معلوم شد و رواه البیهقی فی کتاب العجث و الشهور باب ما یقال عند الصبح و المساء و المنام و صبح فجر و بطل و نهار و غروب
آفتاب نیز اطلاق کنند و مساند صبح و او عید مذکور در صبح و مسایل است آنرا که غلظه شود پیش از صلوٰه فجر و مغرب و بعد از وی و منام یعنی نوم و زمان نوم و ظاهر آنست که مراد نوم یکس است
و شامل قیله نیست و دلالت نمیکند برین قول دومی در حدیث ثانی از آنحضرت من اللیل فتر و الله اعلم الفصل الاول من عهد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم اذا امسى قال بود آن حضرت چون شبانکه میگردید که امسینا و امسى الملك الله شب که دیم و شب که در ملک خدا را الحمد لله لا اله الا الله وحده
لا شریک له الحمد لله و هو علی کل شیء قلیر اللهم انی اسئلك من خیر هذه اللیلة فتر و الله اعلم من سوال میکنم ترا از بختی این شب و خیر ما فیها و نیکی کائنات و جود
کردن شب است و اعوذ بک من شرمها و شرمها فیها و پناه میجویم تو را بدین شب و بدین چیز که درین شب است اللهم انی اعوذ بک من الکسل فتر و الله اعلم و پناه میجویم تو را بکلی و کمال
و فتنه دنیا و پناه میجویم تو را بقیام دنیا و پناه میجویم تو را بپناه از آیشهای آن و عذاب القبر و از عذاب قبر فتر و الله اعلم و عذاب القبر و از عذاب قبر فتر و الله اعلم و عذاب القبر و از عذاب قبر فتر و الله اعلم
و می گفت اصبحنا و اصبح الملك لله بحامی اسینا و امسى الملك سدونی و رایت در روایتی آمده است که می گفت ربانی اعوذ بک من عذاب النار و عذاب القبر و رواه مسلم
و عن حدیقه رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اخذ فضجه من اللیل بود آن حضرت که چون میگرفت خوابگاه خود را شب بخیم پهلوانان در زمین و منضم
نفع بیم و بیم جایی پهلوانان و نظم طبع نیز میگردید و وضع ید و تحت خنده می نمود آن حضرت دست خود را زیر رخساره خود را دوست راست است چنانکه در حدیث آمده است علی شقه الایمن
ثم یقول یشتریکت اللهم باسماک الموت و احيی خلدنا بنام تو می میرم و میزیم یعنی خواب میکنم و میدارم می شوم و توانم که مرا حقیقت موت و حیات باشد و از استغنیای طلال و چون بیدار
میشد می گفت الحمد لله الذی احيانا بعد ما انا متنا شکر خدا را که زنده گردانید ما را بعد از آنکه میمیرانید ما را طایران عبادت در معنی اول است و الیه الشکر و بسوی او مست پلکند
شدن بیدار شدن مادر و زرتخیر رواه البخاری و رایت کرد این حدیث را از زید بن حارثه و رواه مسلم عن البراء و رایت کرد مسلم از ابن حارثه که گویند چون این حدیث را بخاری و مسلم
هر دو روایت کرده اند چنانکه متفق علیه گفت جوابش آن است که در حدیث متفق علیه بحسب اصطلح شراط است از یک صحابی روایت باشد و چون بخاری از حدیثی که در حدیث متفق علیه بود
که قال الشیخ و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا وای احدکم الی فراشه چون پناه آرد و باشد کند یکی از اسمای بساط
خود که گفته است برای خواب اوی بقصر یعنی پناه آورد و آوی ببد یعنی پناه داد و کا بهی یعنی یکدیگر نیز آیند و اول اکثر و انصح است پس اینجا بقصر باشد و بدین روایت است و او نا که در حدیث
انس بیاید بدست میفرماید چون بیاید یکی از شما بخمار خواب خود قلبه بفض فراشه بد اخله از او پس باید که پیشانده فرش خود را بجا شید و دنی نلک خود را و اطراف آنرا که متصل است
فانه لا یدوی ما خلفه علیه زیرا که وی دنی باید که چرخیز از وی آمده است و افتاده است بر فراش یعنی تخت باید که پیشانده بجا خود فرش را پس انان انجید شاید که گرمی دنی و
خاشاکی بر وی افتاده باشد ثم یقول یشتریک بعد از پهلوانان این دعا را با اسماء دخی و صنعت جنی بنام تو می پروردگار من پهلوی خود را و ملک او خد و بنام تو بیدار
آنرا ان امسکت ضنی فارحمها اگر باز داری و قصر کنی نفس را یعنی روح مرا پس رحم کن او را و ان ارسلتها فاحفظها و اگر باز فرسی نفس مرا پس نگاهدار آنرا بجا متحفظه بعبادت
الصالحین بخیر که نگاه میداری آن چیز بنده کان خود را که صالح اند آدمی چون بخواب می رود حکم مرده دارد که حق تعالی روح او را مستغنیس از انان بجا میدارد و روح او را می میراند و با نیری
فرستد و میزاید پس دعا می کند خداوند اگر نگاه داشتی میزاید سیامر و اگر باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ دار چنانکه بنده کان صاحب خود را میزاید و فی روایتی در روایتی چنین آمده است
که چون بیاید یکی از شما فرش خود را بغشای علی شقه الایمن بستر باید که پهلوانان در زمین و منضم طبع نیز میگردید و وضع ید و تحت خنده می نمود آن حضرت دست خود را زیر رخساره خود را دوست راست است چنانکه در حدیث آمده است علی شقه الایمن
ثم یقول یشتریکت اللهم باسماک الموت و احيی خلدنا بنام تو می میرم و میزیم یعنی خواب میکنم و میدارم می شوم و توانم که مرا حقیقت موت و حیات باشد و از استغنیای طلال و چون بیدار
میشد می گفت الحمد لله الذی احيانا بعد ما انا متنا شکر خدا را که زنده گردانید ما را بعد از آنکه میمیرانید ما را طایران عبادت در معنی اول است و الیه الشکر و بسوی او مست پلکند
شدن بیدار شدن مادر و زرتخیر رواه البخاری و رایت کرد این حدیث را از زید بن حارثه و رواه مسلم عن البراء و رایت کرد مسلم از ابن حارثه که گویند چون این حدیث را بخاری و مسلم
هر دو روایت کرده اند چنانکه متفق علیه گفت جوابش آن است که در حدیث متفق علیه بحسب اصطلح شراط است از یک صحابی روایت باشد و چون بخاری از حدیثی که در حدیث متفق علیه بود
که قال الشیخ و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا وای احدکم الی فراشه چون پناه آرد و باشد کند یکی از اسمای بساط
خود که گفته است برای خواب اوی بقصر یعنی پناه آورد و آوی ببد یعنی پناه داد و کا بهی یعنی یکدیگر نیز آیند و اول اکثر و انصح است پس اینجا بقصر باشد و بدین روایت است و او نا که در حدیث
انس بیاید بدست میفرماید چون بیاید یکی از شما بخمار خواب خود قلبه بفض فراشه بد اخله از او پس باید که پیشانده فرش خود را بجا شید و دنی نلک خود را و اطراف آنرا که متصل است
فانه لا یدوی ما خلفه علیه زیرا که وی دنی باید که چرخیز از وی آمده است و افتاده است بر فراش یعنی تخت باید که پیشانده بجا خود فرش را پس انان انجید شاید که گرمی دنی و
خاشاکی بر وی افتاده باشد ثم یقول یشتریک بعد از پهلوانان این دعا را با اسماء دخی و صنعت جنی بنام تو می پروردگار من پهلوی خود را و ملک او خد و بنام تو بیدار
آنرا ان امسکت ضنی فارحمها اگر باز داری و قصر کنی نفس را یعنی روح مرا پس رحم کن او را و ان ارسلتها فاحفظها و اگر باز فرسی نفس مرا پس نگاهدار آنرا بجا متحفظه بعبادت
الصالحین بخیر که نگاه میداری آن چیز بنده کان خود را که صالح اند آدمی چون بخواب می رود حکم مرده دارد که حق تعالی روح او را مستغنیس از انان بجا میدارد و روح او را می میراند و با نیری
فرستد و میزاید پس دعا می کند خداوند اگر نگاه داشتی میزاید سیامر و اگر باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ دار چنانکه بنده کان صاحب خود را میزاید و فی روایتی در روایتی چنین آمده است
که چون بیاید یکی از شما فرش خود را بغشای علی شقه الایمن بستر باید که پهلوانان در زمین و منضم طبع نیز میگردید و وضع ید و تحت خنده می نمود آن حضرت دست خود را زیر رخساره خود را دوست راست است چنانکه در حدیث آمده است علی شقه الایمن

[illegible]

نه کان يقول اذ اوى الى فراشه روايت ميکنند بپروردگار آنحضرت که چون می آمد بسوی فرارش خود اللهم رب السموات ورب الارض اي خداي پروردگار آسمانها و پروردگار
 زمين اشارت است باصول اسباب كليۀ بقاي عالم و رب كل شئ و پروردگار هر چيزي تعميم ربوبيت است نسبت به چيزي آنچه در ميان آسمان و زمين است از غنا صوم و الوليد و افراد و خيرات
 ان فائق الحب والنوى سگافنده دانه و خسته اشارت است بازراق جسامه که آن بقاي اجسام است . حب در طعام استعمال يابد و نوى در نه و مانند آن منزل التوريه والاخبيل
 القرآن و فرستنده اين سه کتاب بزرگ جليل الشان اشارت است بازراق روحانيه متعلق به ديوار آخرت و ذکر نوبت و ذکر در حاجت عدم شتمال آن بر احكام و شرايع چه کثير آنچه در کتب
 مذکور است او کار و دعوات و مناجات است و بحقيقت وى جز وى از توريست است که اقاله احوذ بك من شکر كل ذى شوائف آخذ بناصبه پناه مي جويم بپروردگار بى سر خداوند
 بدى که تو کبريده موى پشيانى او را و مسخر داري او را بقدرت خود انت الاول فليس قلبك شئ توئى اول پس نيست پيش از تو چيزى وانت الاخر فليس بعدك شئ توئى آخر نيست
 پس از تو چيزى وانت الظاهر فليس فوقك شئ توئى ظاهر و پيدايست نيست بالاى تو چيزى وانت الباطن فليس دونك شئ توئى باطن و پنهان پس نيست زير تو چيزى و بر تو
 ظاهر جسيما شده هر چه پايانست باطن پس نفى تو فاعينيت مناسب ظهور باشد و نفى دونيت مناسب باطن و دون اينجا بمعنى ضد فوق است اقصر عنى الدين بگذاردن دامن دامن را يعنى برى گزينا
 الا زمان و توفيق و ده که قصا کتم اثر باعطاي اسباب و قصا و امکنه را دن و رساندن و در کردن حاجت و لغنى من الفقر و غنا و ده از فقر و من بختي بجلست رواه ابو داود و الترمذى و ابن حبان
 و رواه مسلم مع اختلاف سبور و روايت کرد آن را مسلم با بک اختلافى و الفاظ و عن ابى الا وهوا الانامى بفتح نيمه و سکون نون صحابى است که ساکن شام بودند ان رسول الله صلى الله عليه
 عليه وسلم كان اذا اخذ مضجعه من الليل بود آن حضرت چون خوابگاه معرفت در شب قال ميگفت بسم الله وضعت جنبى بنام خدا ندا هم پهلوى خود اللهم اغفر لى ذنبى
 ز اخسا شيطانى و بران و دور کن شيطان مرا و در قرين او ست يادير که قصه غواي او کند و خا رانند سک است و فاك دهانى و بر دامن و برون اگر و مراد و خلاص کردن نفس است که
 بخارى عمل خود و در كرمى باشد چنانکه در قرآن مجيد مي فرمايد كل نفس بما كسبت ربيته و فك خلاص کردن و برون آوردن از كرم و در دامن بکسر را كرم و اجعل لى فى الندى و بجان مرا
 بچشم اهل که ملايكه را هم مقرر ايند و ندى بفتح نون و كسر وال و تشديد بمعنى مجلس است و اهل مجلس را بنيز خوانند و آن حضرت اگر چه در مرتبه غوت و فضيلت و کرامت اعلا و اكل از ملايكه است اما
 شوق تعالى قرب درگاه علو و ارتفاع مقام ملکوت و ابرار ميسر دارد که همیشه در آنجا ميا باشد و از مباشرت و مخالطت ماسوت که حکم بشر است را بجا است مبر او محلا باشد فافهم و باسند التوفيق رواه
 ابو داود و عن ابن عمر رضى الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذى كفى و اوائى و اطحنى و مستقانى شکر بخدا
 در كفايت کرد مرا و اوائى پناه داد مرا و خور ايند مرا و نوشايد مرا و الذى من على فافضل و آن كسى که نعمت داد مرا پس زياده و افزون داد مرا و الذى اعطانى فاجزل و آن كسى که عطا کرد
 مرا پس بيايد در قريب بقدره اولى است آن با اعتبار كفايت است و اين با اعتبار اكرت الحمد لله على كل حال حمد خدايست بتر حال فقر و غنا و شدت و رخا و نعمت و بلا و در هر دو نعمت
 نطف وى ظاهر با حقى شامل حال بنده است اللهم رب كل شئ و ملئكه و اله كل شئ اعوذ بك من النار رواه ابو داود و عن بريد بن بصرى باصحاحي مشهور است قال شكى خدا
 بن الوليد الى النبی صلى الله عليه وسلم فقال له و خالد بن الوليد بسوى آن حضرت پس گفت يا رسول الله ما انا من الليل من الاوق خواب مي تو انم کرد در شب از بيدارى و در
 بفتح نيمه و اوقاف على است که خواب مى برد فقال نبى الله پس گفت يا بنو عبد الله صلى الله عليه وسلم ان اويت الى فواشك فقل و قى که بياي تو بفراش خود پس بگو يا الله رب
 السموات السبع و ما اطلت اى خداي پروردگار رفعت آسمان و پروردگار هر چيزي که سايه اكلنه آسمانها بران چيز رب الارضين و ما اطلت و پروردگار زمينها و بارها که بر دامن
 زمينها آثار ارض را كاسي مفرد مى آرد با اعتبار انك طبقات وى همه بكم يك طبقه دارند و كاسي جميع نيرى آن كند که مسعد و اندو كاسي تاويل ميگند لفظا جمع را باق و قالم و اسد علم و رب الشيا
 و ما اطلت و پروردگار شيطان و كسى که گواه ميگند شياطين را و جنود شيطانند تا شامل جن و انس باشند كن لى جاد و من شر خلقك باش مرا همسايه و پناه از شر خلق خود كلام جميعا
 همه ان مضبوط على اهل منهم ايند که پيش رستي كنند و بكنند و بشتابند بر من بكني از ايشان اوان يعنى يا انيكستم كنند بر من و از حد ركنند و يعنى بفتح نون بجهه جزا و ك غالب و توست
 همسايه تو و زنهار و دانه تو که در پناه و خرت و قدرت تو آمده و جاي گرفته است و جعل شاءك و بزرگ است شائش تو که كاسي پس خبر تو نتواند که بجار و ولا آله غيرك لا اله الا انت تا كيد
 فقر تو جديست و از اينجا معلوم ميسر و كارتى از تصرفات شيطان و عن رواه الترمذى و قال هذا حديث ليس اسناد به بالقوى والحكم بفتح نون بن طهيز بن عمار
 مجرب و فتح الراوى كراوى اين حديث است قل ترك حد بشه بعض اهل الحديث تحقيق ترك داده اند حديث او را بعضى از اهل حديث اخچين گفته است بخارى و ابو داود و ترمذى
 و ابن ابى حاتم و گفته است ابن معين كراوى چيزي نيست و ابن عدى گفته كراوى حديث وى چيز محفوظ است و در بعضى نسخ الحكم بياست و در عايشه نوشته كراوى بكم است بى يا بنو كرم در ترتيب
 و كاشف و جز آن مذکور است الفصل الثالث عن ابى مالك روايت است از ابى مالك اشعرى و بعضى گفته اند اشعري صحابى است که در نام وى اختلاف است اشراست که
 نام وى كعب بن مالك است ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا اصبح لحدكم فليقل اصبحا واصبح الملائك لله رب العالمين اللهم لى اسالك خير هذا
 اليوم خداي من بوال ميگيرم ترا اينك اين روز را و بياي كراوى چيزه را بقول خود فقمه كشايش او را که ابواب خيرات در وى كشاده گردد و نصرة و يارى دادن تو مرا در اين روز که بر نفس و شيطان طلق
 مرا يارى دهى و نصرت بخشى و مخذول نكر داني و فوره و روشنائى دل که بنور ايمان و طاعت و معرفت نوراني باشد و بركته و فزوني لطف و كرم و فضل تو که بر سر مرا در اين روز و هله و راه
 راست که در عمل و اعتقاد و برقى و ثواب باشم و اهل همه بركات و شامل همه خيرات اين است و اين جز برفيق و ما يدا لى ميسر گردد و زرقا الله و اعوذ بك من شر ما فيه و پناه مي جويم بپروردگار
 زبدي چيزي که درين روز است و كرايى مبالغه و تا كيد است از خدا اين خصال مذكوره و مشوما بصند و پناه مي جويم بپروردگار شير چيزي که بعد از اين روز است و كرايى مبالغه و تا كيد است بپروردگار

پس سوال کنید خدا را از فروتنی که در وی فائز است ملک را پس بدستیکم می دهد و دست فرشته را و وی ملک میکند بدین فرشته پس عاقلید بامید آئین فرشته بکمال احادیث و فضایل خرد و پیا
آمده است و محمد ثانی را در اکثر آنها سخن است و در حدیث خروس سفید که در پیش رویش است که چون وی آواز کند همه خروسان آواز کنند نیز سخن است و این بحث تفصیل در شرح سفر السعاده مذکور
مستور است و از اسمعتم نهی حق الحمار ففعود و ابالله من الشیطان و وقتی که بشنود آواز خروس پناه جوئید بخدا الشیطان و بگوئید یا الله من الشیطان الرجیم فانه دای شیطانا
پس بدستیکم که وی بدید است شیطانی را از شیطا منفق علیه و عن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا استوی علی حجره بود آن حضرت
چون بر می آمد و قرار میکرد بر پشت شتر خود و خا و جالی سفر میبرد و آنید بسوی سفر کنیز ثلثا بخیر می برد و در سه بار شتم قال بسیرتکف سبجان الذی سخر لنا هذا یاکی ان نذیرا
که فرمان بردار گردانید برای ما این را یعنی شتر را و مانند آن از کلب و ما کانه مقوفین و بنودیم با ما و در اطاعت آورده و در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر سخر الی ساسه
آدمیان که با طاعت سواری و رام کردن آنها در محض قدرت و اقتدار که اینها رام آدمیان شده اند فی المصلح مقرران با کسکه او ایاری زربا شد دستور اندن و کسا و زری و انا الی و فی النقیض
و بدستیکم با سواری پروردگار خود و هدیه باز گردانده ایم و رجوع کننده ایم و در اتصال این کلام کلام سابق آن است که کوب زبانی انقلاب و انتقال از یکی به یکی است و انتقال غطنی
انقلاب بسوی خداست جل جلاله و نیز سواری محض و طاعت است پس سوار باید که غافل نباشد از آن و مستعد باشد از برای تعالی خدا که مرگ است اللهم انا نسألك فی سفرونا هذا العبر
والتقوی فلهذا ما سوال میکنیم ترا درین سفر نیکی و پرهیزکاری و من العمل ما توفی و سوال میکنیم از عمل آنچه شست و باشتی تو اللهم رهون علينا سفرونا هذا و ند آسان و سبک گردان
بر ما این سفر ما را مغرب و ریح کشیم در وی و اطولنا بعد و در نور و دلبری ما و در وی این سفر اللهم انت المصاحب للسفوحه و مدانوئی و ربنا و در و الخفیفة فی الابل و نع بان و نون و امو
پس از ما ربنا اللهم انی اعوذ بک من وعشاء السفوحه و ندایا و یومیم ترا زشتت سفر که در ویم در آن باسانی و معیشت جای نرم که پاکی فرورود و وی و باسانی توان رفیع بر وی که پای بلخرو
و من کابة المنظر و انشکک نفسی کما یکرهین است و کاتبه یقع کاف برون رفت و بدین شکی و بد حال زغم و ذمه و سوء للعلب یفتح م فی المال و الاهل و از برای بازگشتن و دل و کسان طاف
یعنی غم و اندوه کشم سبب آنکه در ایشان کاره بمنم از غم و نقصان یا بر گردم بحالت بی قضای حاجت و حصول مقصود و اذا دجج فالحین و ذاد فیهم و چون بیکشت از سفر میکشت این کلمات مذکور
و زیاده میگردانند این کلمات را تا برون عابدون رجوع کنند کانیم تو بر کنند کانیم بندگانیم لو بناها مدون برای پروردگار خود حمد گوید کانیم و بعضی الفاظ آئین
تا بنین عابدین را بنا عابدین نیز آمده و واه مسلم و عن عبدالله بن سرجس یفتح سین مطمئن و سکون را و کسیر جمعه جالی سیر است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سار
یتعوذ من وعشاء السفر و کابة المنقلب و المحور و بعد الکوردیا و محبت از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از نشاء و امور بعد صلاح آن و از وحشت بعد از جماعت و بعد لکون بنون
نیز روایت کرده اند یعنی از نبودن حالت تسخیر بعد از بودن و از تغییر بعد از ثابت و سهل کو پیچیدن سار است و مورگشتن آن و در هو و المظلم و بنا و محبت از دعای مظلوم و یا جستن از دعوت مظلوم و در
پناه جستن از ظلم است که ظلم کنیم کسی را مظلوم و عاخذ بر من و سوء المنظر فی الاهل و المال و واه مسلم و عن خوله یفتح غای محمد و کون و او بدست حکیم صحابه است از صحابیات فاضلات قالت
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نزل منزلا فقال کف فرشتیدم آن حضرت را که میگوید کسی که فرود آمد بر زمین را پس بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلقنا به یومیم
بکلمات خدا که نام کامل اند و نقصان را بدن راه نیست از کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند سه صفت حق از شر چیزی که پدید آورده است خدا المصوره شیء حق یو تحل من منزله فذلک زیان بخدا آن را
چیزی از نمودن آن که هیچ کس از آن منزل و واه مسلم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان کف من شر ما خلقنا به یومیم
من محسوب له یعنی البادیه و عجیب و محنت یافتن از الم و تشویش از مردم که گزیده ام از وی شب قال گفت آن حضرت اما لوما قلت حین صیبت آگاه باش اگر بگفتی تو بگمانیک شایگاه کردی
تو این و عدا اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلقنا به یومیم و عن عبدالله بن سرجس یفتح سین مطمئن و سکون را و کسیر جمعه جالی سیر است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سار
یتعوذ من وعشاء السفر و کابة المنقلب و المحور و بعد الکوردیا و محبت از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از نشاء و امور بعد صلاح آن و از وحشت بعد از جماعت و بعد لکون بنون
نیز روایت کرده اند یعنی از نبودن حالت تسخیر بعد از بودن و از تغییر بعد از ثابت و سهل کو پیچیدن سار است و مورگشتن آن و در هو و المظلم و بنا و محبت از دعای مظلوم و یا جستن از دعوت مظلوم و در
پناه جستن از ظلم است که ظلم کنیم کسی را مظلوم و عاخذ بر من و سوء المنظر فی الاهل و المال و واه مسلم و عن خوله یفتح غای محمد و کون و او بدست حکیم صحابه است از صحابیات فاضلات قالت
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نزل منزلا فقال کف فرشتیدم آن حضرت را که میگوید کسی که فرود آمد بر زمین را پس بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلقنا به یومیم
بکلمات خدا که نام کامل اند و نقصان را بدن راه نیست از کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند سه صفت حق از شر چیزی که پدید آورده است خدا المصوره شیء حق یو تحل من منزله فذلک زیان بخدا آن را
چیزی از نمودن آن که هیچ کس از آن منزل و واه مسلم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان کف من شر ما خلقنا به یومیم
من محسوب له یعنی البادیه و عجیب و محنت یافتن از الم و تشویش از مردم که گزیده ام از وی شب قال گفت آن حضرت اما لوما قلت حین صیبت آگاه باش اگر بگفتی تو بگمانیک شایگاه کردی
تو این و عدا اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلقنا به یومیم و عن عبدالله بن سرجس یفتح سین مطمئن و سکون را و کسیر جمعه جالی سیر است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سار
یتعوذ من وعشاء السفر و کابة المنقلب و المحور و بعد الکوردیا و محبت از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از نشاء و امور بعد صلاح آن و از وحشت بعد از جماعت و بعد لکون بنون
نیز روایت کرده اند یعنی از نبودن حالت تسخیر بعد از بودن و از تغییر بعد از ثابت و سهل کو پیچیدن سار است و مورگشتن آن و در هو و المظلم و بنا و محبت از دعای مظلوم و یا جستن از دعوت مظلوم و در
پناه جستن از ظلم است که ظلم کنیم کسی را مظلوم و عاخذ بر من و سوء المنظر فی الاهل و المال و واه مسلم و عن خوله یفتح غای محمد و کون و او بدست حکیم صحابه است از صحابیات فاضلات قالت
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نزل منزلا فقال کف فرشتیدم آن حضرت را که میگوید کسی که فرود آمد بر زمین را پس بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلقنا به یومیم
بکلمات خدا که نام کامل اند و نقصان را بدن راه نیست از کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند سه صفت حق از شر چیزی که پدید آورده است خدا المصوره شیء حق یو تحل من منزله فذلک زیان بخدا آن را
چیزی از نمودن آن که هیچ کس از آن منزل و واه مسلم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان کف من شر ما خلقنا به یومیم
من محسوب له یعنی البادیه و عجیب و محنت یافتن از الم و تشویش از مردم که گزیده ام از وی شب قال گفت آن حضرت اما لوما قلت حین صیبت آگاه باش اگر بگفتی تو بگمانیک شایگاه کردی
تو این و عدا اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلقنا به یومیم و عن عبدالله بن سرجس یفتح سین مطمئن و سکون را و کسیر جمعه جالی سیر است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سار
یتعوذ من وعشاء السفر و کابة المنقلب و المحور و بعد الکوردیا و محبت از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از نشاء و امور بعد صلاح آن و از وحشت بعد از جماعت و بعد لکون بنون
نیز روایت کرده اند یعنی از نبودن حالت تسخیر بعد از بودن و از تغییر بعد از ثابت و سهل کو پیچیدن سار است و مورگشتن آن و در هو و المظلم و بنا و محبت از دعای مظلوم و یا جستن از دعوت مظلوم و در
پناه جستن از ظلم است که ظلم کنیم کسی را مظلوم و عاخذ بر من و سوء المنظر فی الاهل و المال و واه مسلم و عن خوله یفتح غای محمد و کون و او بدست حکیم صحابه است از صحابیات فاضلات قالت
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نزل منزلا فقال کف فرشتیدم آن حضرت را که میگوید کسی که فرود آمد بر زمین را پس بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلقنا به یومیم
بکلمات خدا که نام کامل اند و نقصان را بدن راه نیست از کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند سه صفت حق از شر چیزی که پدید آورده است خدا المصوره شیء حق یو تحل من منزله فذلک زیان بخدا آن را
چیزی از نمودن آن که هیچ کس از آن منزل و واه مسلم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان کف من شر ما خلقنا به یومیم
من محسوب له یعنی البادیه و عجیب و محنت یافتن از الم و تشویش از مردم که گزیده ام از وی شب قال گفت آن حضرت اما لوما قلت حین صیبت آگاه باش اگر بگفتی تو بگمانیک شایگاه کردی
تو این و عدا اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلقنا به یومیم و عن عبدالله بن سرجس یفتح سین مطمئن و سکون را و کسیر جمعه جالی سیر است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سار
یتعوذ من وعشاء السفر و کابة المنقلب و المحور و بعد الکوردیا و محبت از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از نشاء و امور بعد صلاح آن و از وحشت بعد از جماعت و بعد لکون بنون
نیز روایت کرده اند یعنی از نبودن حالت تسخیر بعد از بودن و از تغییر بعد از ثابت و سهل کو پیچیدن سار است و مورگشتن آن و در هو و المظلم و بنا و محبت از دعای مظلوم و یا جستن از دعوت مظلوم و در
پناه جستن از ظلم است که ظلم کنیم کسی را مظلوم و عاخذ بر من و سوء المنظر فی الاهل و المال و واه مسلم و عن خوله یفتح غای محمد و کون و او بدست حکیم صحابه است از صحابیات فاضلات قالت
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نزل منزلا فقال کف فرشتیدم آن حضرت را که میگوید کسی که فرود آمد بر زمین را پس بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلقنا به یومیم
بکلمات خدا که نام کامل اند و نقصان را بدن راه نیست از کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند سه صفت حق از شر چیزی که پدید آورده است خدا المصوره شیء حق یو تحل من منزله فذلک زیان بخدا آن را
چیزی از نمودن آن که هیچ کس از آن منزل و واه مسلم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان کف من شر ما خلقنا به یومیم
من محسوب له یعنی البادیه و عجیب و محنت یافتن از الم و تشویش از مردم که گزیده ام از وی شب قال گفت آن حضرت اما لوما قلت حین صیبت آگاه باش اگر بگفتی تو بگمانیک شایگاه کردی
تو این و عدا اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلقنا به یومیم و عن عبدالله بن سرجس یفتح سین مطمئن و سکون را و کسیر جمعه جالی سیر است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سار
یتعوذ من وعشاء السفر و کابة المنقلب و المحور و بعد الکوردیا و محبت از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از نشاء و امور بعد صلاح آن و از وحشت بعد از جماعت و بعد لکون بنون
نیز روایت کرده اند یعنی از نبودن حالت تسخیر بعد از بودن و از تغییر بعد از ثابت و سهل کو پیچیدن سار است و مورگشتن آن و در هو و المظلم و بنا و محبت از دعای مظلوم و یا جستن از دعوت مظلوم و در
پناه جستن از ظلم است که ظلم کنیم کسی را مظلوم و عاخذ بر من و سوء المنظر فی الاهل و المال و واه مسلم و عن خوله یفتح غای محمد و کون و او بدست حکیم صحابه است از صحابیات فاضلات قالت
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نزل منزلا فقال کف فرشتیدم آن حضرت را که میگوید کسی که فرود آمد بر زمین را پس بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلقنا به یومیم
بکلمات خدا که نام کامل اند و نقصان را بدن راه نیست از کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند سه صفت حق از شر چیزی که پدید آورده است خدا المصوره شیء حق یو تحل من منزله فذلک زیان بخدا آن را
چیزی از نمودن آن که هیچ کس از آن منزل و واه مسلم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان کف من شر ما خلقنا به یومیم
من محسوب له یعنی البادیه و عجیب و محنت یافتن از الم و تشویش از مردم که گزیده ام از وی شب قال گفت آن حضرت اما لوما قلت حین صیبت آگاه باش اگر بگفتی تو بگمانیک شایگاه کردی
تو این و عدا اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلقنا به یومیم و عن عبدالله بن سرجس یفتح سین مطمئن و سکون را و کسیر جمعه جالی سیر است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سار
یتعوذ من وعشاء السفر و کابة المنقلب و المحور و بعد الکوردیا و محبت از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری

تکلیف میگردند و بهر دو آن بجهت آنچه حاصل میشد از ذلت و انحسار و تزلزل پس تتر میگردند و حق تعالی را از آن چنانچه ظاهر میشود قول می گویم که تتر میگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو على کل شیء قلیو آشون تاسون عابدون ساجدون و لا یبناهم دون صدق الله وعده راست گردند و عده خود را در حقیت و تائید دین اسلام و نصرت عبد و یاری دادند و خود را که عبارت از ذات شریف خودشان است و هزوم الاحزاب و حده و شکست دادند و بهای کفر را تنها کرد و مسلمانان را گرد و شکست دادند و لیکن بحقیقت همه بقدرت و است تعالی و احتمال دارد که مراد با خراب کرد و بهای است از طوائف مشرکین و قبال بود که در غرّه خندق که از غرّه و مرزب نیز میگویند جمع شده و لشکر ساخته و در محاربه رسول خدا صلی الله علیه و سلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی با دافعت و لشکرهای ملائکه بر کاشته و هزار و هزار را بنا بر آورد و قول وی و عده تبلیغ است بقول سبحانه و کفی الله المؤمنین القتال و کان الله قویا عازما لقتلهم علیه و عن عبد الله بن ابی اوفی نفع بن عمر و سکون و او و بنی هاشمی مشهور است و آنرا کسی است که مرد در کوفه از حصار رضی الله عنهم قال کنت دعا رسول الله و عاکره و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یوم الاحزاب علی المشرکین فقال دعای بکر بن ابله حضرت روز غرّه احزاب که غرّه خندق است بر مشرکان پس گفت اللهم منزل الکتاب ای خدای فرستنده کتاب یعنی قرآن یا هنر کتاب مساوی سربع الحساب تشبیه کیره حساب ازندگان بجهت علم و احاطه تمام اعمال بندگان قلیل و کثیر اللهم اهزم الاحزاب خداوند شکست ده این گروههای کافر از الله اهزمهم و ذلهم خداوند شکست ده ایشان را و بندگان ایشان را بجز ان پامی ثبات ایشان را متفق علیه و عن عبد الله بن بسر بن عمر موصوفه و سکون و بنی هاشمی مشهور است که او را پدر و مادر و برادر و خواهر و همه را شکست داد و آن حضرت در خانه ایشان آمد و طعام خورد و دو عاکره ایشان را چنانکه درین حدیث آمده که قال نزل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ابی کنت نزل که در آن حضرت و آمد بر پدر من فقلنا الیه طعاما پس نزدیک کرد و اندیم و پیش آوردیم بسوی آن حضرت طعامی را و وطبه فاکل منها و پیش آوردیم و طبه را پس خورد آن حضرت از و طبه این مقدار را و جوهر متعدد و ده دست کرده و انداخته و اختلاف کرده اند از اصح که ام است قاضی هیاض در مشارق الانوار در عرف و او گفته که و طبه کسر طه و نمره و مدوده بعد وی تراست که فسخ از ابرازند و در شیر خور کنند و ابن مسعود گفته که و طبه حصیره تراست و اختلاف و درین لفظ بسیار است و صحیح این است و در حرف را گفته است که سمرقندی بضم را و فتح طه و احد و طب یعنی خرمای تروایت کرده و و طبه کسر الطاب بعد وی بامی موصوفه است و نقل کرده اند از نووی که روایت اکثر نواد و اسکان طه و بامی موصوفه است و موجود در نسخ مشکوٰه همین است و معنی وی مشکب شتر و اسد اعلم ثم اتی بتمیز بستر و شد خرمای خشک فکان یا کله و یاتی النوی بنی اصبعیه پس بود آن حضرت که بخور و خرمای را دمی انداخت خسته را میان و و انکشت خود و جمیع السبایه و الوسطی و جمیع میگردان و و انکشت را و فی و وایه و در وایتی چنین آمده است که فجع لیل النوی علی ظهور اصبعیه السبایه و الوسطی پس گردانید که می انداخت خسته را بر پشت این و ده انکشت خود و ثم فجع لیل النوی علی ظهور اصبعیه السبایه و الوسطی پس گفت پدر من آن حضرت و اخذ الحجام و اقبه و گرفت بلکام چار پاییه او را که بر وی سوار بود و ادع الله انی و عاکره خدا را برای ما فقال پس گفت آن حضرت اللهم بارک لهم فیا و زقتهم خداوند بکرت و ده را ایشان را و چرمی که رزق داده ایشان را و اغفر لهم و ارحمهم و یا ربنا انزل و رحمت کن ایشان را و او مسلم الفضل الثانی عن طلحه بن عبید الله روایت است طلحه رضی الله عنه که از عشره مبشره است ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا وای الطلال قال بود آن حضرت چون میدید ماه نور میبخت اللهم اهله علینا بالامن و الايمان خداوند داخل کرد آن طلال را بر ما و بنما را با من از آفات نفس و مخافات و دهر و ثبات ایمان و السلامة و الاسلام و سلامت قلب و احوال اسلام و مستسلام احکام الهی یعنی تفرق و کردان روایت آنرا برای ما باین اشیا که اصول عطا و عظام نعیم است بلکه شاکل تمامه نعمتنا را و طلال مشهور است که تاسه شب اول ماه است و بعد از وی تفرق و در قافوس گفته که طلال غرّه قمر ماه و شب یا تاسه شب یا هفت و دو شب که از آخر ماه بیت و شش و هفت و هفت و در خزان قمر گویند یعنی وظا هر است که معتبر در عا و اول شهر باشد و آنچه مشهور است از اقوال و اسد اعلم و بی و و ملک الله پروردگار من و پروردگار توای طلال خداست که تتریه است ماز که خالی است از شرک و در حدیث تنبیه است بر سحاب و عا و ز و ظهور آیات و قلب احوال و عبور شبانه و صانع بنظر مصنوعات و واه الترمذی و قال هذا حل یث حسن غریب و عن عمر بن الخطاب و ابی هریره و عن الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من رجل ذی مبتلی فقال منیت بهج مردی که دید شخصی را که برای گرفتار است پس گفت الحمد لله الذی عافانی عما ابتلاک به شکر خدای را که عافیت داد مرا از آنچه مبتلا گردانیده است ترا بدان و فضلنی علی کثیر من خلقی تفصیلا و فضیلت و او و یادی بخشد مرا بر بسیاری از کسانی که پیدا کرده است فضیلت و ادنی الالم نصیبه ذلك البلاء مرا آنچه نرسد و آن ملاکان ما کان هر ملاکی باشد و لیکن گفته اند که این گفتن و خطاب کردن بریدن کسی است که مقبل است بفسق و معصیت و مجاهر است بان تا تا شتر و منبر گردد اما اگر بجماری و ناقص الخلق را بنید یا فاسق متوجه الطلال یا به نیز خطاب کند و بلند بگوید بلکه در اول بگوید و پس تا تا ذی و منکر بگوید و واه الترمذی و واه ابن ماجه عن ابن عمر و قال الترمذی هذا حل یث غریب و عمر و بن دینا و الواری لیس بالقوی و عن عمر و عن الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من دخل السوق فقال لیکه و رایه و رایه باین بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد یحیی و میمیت و هو حی لا یموت بید و الخیر و هو علی کل شیء قلیو کتب الله له الف الف حسنة بنویندند که تعالی ما را هزار هزار یکی و می عافیه الله الف سینه و بتر و پاک کند و وی هزار هزار یکی و دفع له الف الف حجه و بلند میگرداند برای آن شخص هزار هزار پاد و بی له بقیاتی و بر آرد برای وی خانه و بهشت طیبی و در تفریق این حدیث الطاب و بیان گاهی کرده حاصلش این است که اینهم ثواب از جهه آنست که دفع میکند از اهل باز که محل زور و سوگند نامی و دروغ است طمعت خلعت را و چون در خلعت الطاب خلعت و شدت است ابر در آن نیز کثیر و عظیم شد بجهت وجود و اهدا و هدایت که اعلی مرتبه کمال است و واه الترمذی و ابن ماجه و قال

زیادت شرک و یا اشارت بآن است که در غنی و فقر ابتلا التبت است و بی مدح و ذم آن نیست استعاذه از شر آنست که بسبب غنی و فقر و اسراف و بسبب فقر و جوع و فقر و غنی و من شرف و فقر است
 اللہ جل بیان این نیز در اوایل کتاب کرده شده است و در علامات ساحت نیز بیان شأ الله تعالی اللهم اعن خطایای ما و التلح والبر و خداوند بشوی کنایه مرآب برف و زلال
 و در بعضی روایات بالما و التلح والبر و آب و برف و زلال و فوق قلبی کلینقی الثوب الالبیض من الدنس و پاکیزه کردن دل را چنانکه پاکیزه گردانیده میشود و جامه سفید از چرک و کثیف
 بجامه سفید بجهت آنست که نظافت و زراعت در وی بیشتر ظاهر میشود و در وی اشارت بتصفای فطرت و طهارت آن و دنس عارض است بر آن و با عدل بدنی و بی خطایای کلمات
 بین المشرق و المغرب و دوری انداز میان من و میان کنایه آن چنانکه دوری فکده میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب الصلوة و در باب ما تقرأ بعد التکبیر واقع شده است
 متفق علیه و عن زید بن ارقم صحابی انصاری است با حضرت صلی الله علیه و سلم در بغداد غزوه حاضر بود و از خواص امیر المومنین علی است رضی الله عنهما قل کان رسول الله صلی
 علیه و سلم یقول بود آن حضرت که می گفت اللهم انی اعوذ بک من العجز و الکسل و الحزن و الغل و الهرم و عذاب القبر اللهم آت نفسي تقوئها خداوند از بد
 نفس و تقوی و پر میرگی که حاصل شود و از او نگاهداری من از کاه و پاکیزه کردن او را توئی بهترین کسی که پاکیزه گرداند او را آنت و لیهما و مولیهما توئی متولی امر و صاحب نظر
 وی و خداوند یاری کردنی اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع خداوند من بنایم و میجویم تو را ز دانشی که سود نکند چنانکه علمهای که تعلیق بدین ندارد و دارد و عمل بدان بکنم و من قلب
 لا یخش و از دل که ترسد و فرقتی نکند و من نفس لا تشبع و از نفس که سیر نشود از دنیا و من دعوه لا یتجاب لها و از دعا که اجابت کرده نشود و از دوا که مسلم و عن عبد الله
 بن عمر قال کان من دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم بود از جمله دعای آن حضرت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک خداوند پناهی میجویم تو را ز دور شدن
 نعمت تو که عطا کرده و تحویل عافیتک و از برکشتن عافیت تو که روزی کرده و فحشاء و فحشاء و نعمتک و ناگهان غاب کردن تو فحشاء و نعمت فحشاء و سکون جیمی میجویم
 کرده اند ما که گرفتار نعمت نفیج نون و کسر آن و جمیع مخطک و پناهی میجویم تو را ز بیهوشی رفائی خشم گرفتن تو و دوا مسلم و عن عائشه رضی الله عنها قالت کان رسول
 صلی الله علیه و سلم یقول گفت عائشه بود آنحضرت که می گفت اللهم انی اعوذ بک من شرماعلمت و من شرماعلمت و من شرماعلمت و من شرماعلمت و من شرماعلمت و من شرماعلمت و من شرماعلمت
 که نکرده ام یعنی در مستقبل کاری میگویم که راضی نباشی تو از آن یا نپذیرد که من برک قیام با وجود عدم ترک آن دوا مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم کان یقول اللهم صلک اسلمت خداوند از امر ترا اسلام آوردم و انقیاد و اطاعت کردم و بک امنت و بتو ایمان آوردم و بتو بگردیدم و علیک توکل کردم و توکل
 توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم و الیک امنت و بسوی تو باز گشتم و روی آورددم و بک خاصمت و بقدرت تو یاری دادم و تو یکبار کردم اللهم انی اعوذ بعزمتک خداوند
 من پناهی میجویم بعلیه قوت تو لا اله الا انت نیست اگر تو ان فضلنی از آنیکه که گفته ای تو ما را انت انھی الذی لا یموت توئی زنده که نمیرد و الحزن و الانس و یمیتون و
 پیران و آدمیان هر میمیرند متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریره رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اعوذ
 بک من الاربع خداوند پناهی میجویم تو را چهار چیز من علم لا ینفع و من قلب لا یخش و من نفس لا تشبع و من دعاء لا یسمع آن چهار اینها اند از علمیک نفع نکند و از دل
 ترسد و از نفسیک سیر نشود و از دعا که شنیده نشود یعنی استجاب نکرده و دوا احمد و ابوداؤد و ابن مبلحه و دوا الترمذی عن عبد الله بن عمر و النسائی عنهما
 ایحدیث را احمد و ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله بن عمرو بن العاص و نسائی از زید و عن عمرو رضی الله عنه قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یتعوذ من خمس بود آن حضرت که پناه میجویم تو را از پنج چیز من انجذب العجل و سوء العجز از بدی سحر و درازی آن چنانچه تو بی خاص و قوت طاعت
 و بندگی نما و فتنه الصد و از فتنه و ابتلا میبندد که روی اخلاق و نمیرد و عتاید باطله جای کند یا تنگی از و از قبول حق و تحمل بدای و عذاب القبر و دوا ابوداؤد و النسائی و عن ابی هریره
 رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الفقر و فقری است که روی عجز نباشد و در حقیقت استعاذه از فقر است و القله و از کمی خیرات
 و مبرات و الذل و کسر زوال و از خوری نفس که نزد خداوند در باب دین غرقی که اشارت میکند بدن قول حق سجد و اسد العز و لرسول و المؤمنین نما و اعوذ بک من ان الظلم و الظلم و الظلم
 میجویم من این که ظلم کنم یا ظلمم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت دوا ابوداؤد و النسائی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الشقاء
 بکثرین پناه میجویم از خصومت و عدالت دین و التفاق و از تفاق اصل غنی تفاق در دین انما کفر است و الظلمایان و شاید که او را اینجا حاضر از است شامل بریا و علامات فاق از کذب و خیا
 و خلف و عده و انما آنچه خلاف ضمیر است یا احباب و اصحاب و سوء الاخلاق و پناهی میجویم از بدی اخلاق و دوا ابوداؤد و النسائی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الجوع خداوند پناهی میجویم تو را از گرسنگی فانه بلش الضمیع پس بدستیک بدستیک خواست گرسنگی استعاذه از گرسنگی از حبست نصرانان است این
 بدین و قوی و حواس ظاهره و باطنه و حصول قنور و جمعیت و حضور و منع و می از طاعت و خدمت و لذت تعبیر کرد از وی بضمیم که سفید معنی لزوم و محبت است و درین اشارت که رجوع میجویم
 است که طایفه حال انسان و صورت ضرب باشد و بلکه با عتیا و در تیاض و در اعتدال موافق حال کرد و غرض نیست بلکه موجب صفای باطن و نورانیت دل و صحت و سلامت بدست از اراض و لواض و
 اعوذ بک من الخیانه و پناهی میجویم تو را از خیانتی و بی دینیتی فی الصراح خیانت نداشتی و مگر در حق کسی را فانه بلست البطانه پس بدستیک بدستیک بدست خیانت طایفه کسرا
 حاصل یعنی اشترک علیه خداوند امیره جامه را که نینداستخاره میکند برای هر پیرت انسان که در باطن مضر دارد و دوستی و دینی خاصه را نیز گویند دوا ابوداؤد و النسائی و ابن مبلحه
 و عن ابن رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من البرص بفتح با و ارمی و میبشدن و سفیدی که در ظاهر بدن پیدا

شود بجهت فساد مزاج آن و الجذام بضم جیم و ذال مجهول میاری مشهور که حادث میگردد از انتشار سواد بدن و فساد میگرداند مزاج اعضا و هیات تنار و المخبون و از دیوانگی و پوشیده شدن عقل
و من سعى الاستقام و انعمه بماریه بیهی بد و اه ابوداؤد و النسائی و عن قطب بن مالك بضم قاف و سكون طای و بیای سوده صحابی کوفی است قال کان النبی صلی الله علیه
و سلم یقول اللهم انی اعوذ بک من منکرات الاخلاق و الاعمال و الاوهواء و من ینا به یجیم تنویر غلغلهای بد و از کارهای بد از هواها و خواستهای بد که نفس بدان میل دارد و منکرانها
گروه شده در شرح و آن اشناکه در دین وجود او شناخته نشود و صد معروف و اه الترمذی و عن مشیر بضم شین مجهول و فتح مشناه و سكون تخانیه و از آخرین شکل بشین مجهول و فتح کاف جمید
بضم حاء و فتح یم یاعلی کوفیت و پدروی شکل بن جمید صحابی کوفی است عن ابیه و ابیه یکنه شتیرا پدرو و شکل و غیره پدی یکس از وی روایت کرده است قال قلت یا نبی الله علمنی
تعوذاً لا یغوز به لعمری شیخ بدان مرافقونی که پناه جویم بوی فی الصحیح التعلوذ الرقیه قال قل کنت آنحضرت بواللهم انی اعوذ بک من شر سمعی خذو انیاه میجویم تنویر بدی تنویر
من که سخن بد نشنوم و مشو بصیری و از بدی بینای من که چیز بد را ندیم و مشو لسانی از بدی زبان من که سخن بد بگویم و مشو قلبی و از بدی دل من که خاطر بد را ندیشم و مشو منیجی و پناه
میجویم از بدی آب منی جو که در زمان غیبت و نظر بحارم شہوت نکند که آن نیز نشانی است و اه ابوداؤد و الترمذی و النسائی و عن ابی الیسر بفتح تاء و فتح حاء و ر صلی مشهور است
از انصار حاضر شده عقبه را و بعد ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یلعن ابی بن کعب و ابی بن جراح و ابی بن کعب و ابی بن جراح و ابی بن کعب و ابی بن جراح و ابی بن کعب و ابی بن جراح
افکنه و ویران کنایه یعنی انچه در پیاری که فتنه و مدم و لیت و ال نام آن خانه که فتنه و کجبرد و ال آن شخص که میبرد در آن و مشهور در روایت حدیث سكون و ال است چنانچه در قرآن آید
و یفتح آن نیز روایت است و اعوذ بک من التودی و پناه میجویم تنویر افتاد از اجای بلند و اعوذ بک من العرق و الحرق و پناه میجویم تنویر غرق شدن در آب و سوختن در آتش
و غرق و حرق هر دو حرکت را و سكون بر و است و تویشی افکنه اسکان در حرق خطاست و الموم و پناه میجویم تنویر سخت و اعوذ بک من ان یخبط الشیطان غداً لک
و پناه میجویم تنویر این که ماس کند مرا شیطان نزد من یعنی در وسواس افکنه و اندکند و تابه کرد و اندکی الصراح تخبط بدیوانی در اشتغال و غیره و راد منه قوله تعالی کاذب یخبط الشیطان
المنس ای یفنده و اعوذ بک من ان اموت فی سبیلک مدبر و پناه میجویم تنویر از انیکه میرم در راه تو پشت و منده مرا در تخمین از جنگ کافران است و تواذ که تخمین از لشکر شیطان
و تر که طلب حق و سلوک طریق آن و توحش بعد از انس و سردی طلب پس از گرمی تعوذ با من و ذلک و اعوذ بک من ان اموت لدیاف و پناه میجویم تنویر از انیکه میرم مرگ زده مار و گرم
و خزان و اه ابوداؤد و النسائی و زاد فی روایه اخروی و زیاده کرده است نسائی در روایت بیکر لفظ و الغم و پناه میجویم تنویر غم و اندوه و عن معاذ ر فی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال متعذ و ابالله من طلع یحید الی طلع پناه جویم تنویر سجده از طلعی که راه نماید بعیب و نشی در دین و نقصان در مروت و مردانگی طلع
متحرک امید و اشتغال از مردم و طلع بفتح در اصل رنگ گرفتن شمشیر و خزان و رینگ شدن و مرا و ابی جعید و شین است و رجمع البی رکنه که طلع سكون هر کردن و حرکت و سنخ شمشیر
میفرمود که طلع امید و اشتغال بلی که مشکوک باشد رسیدن آن و اگر حقین بود چنانکه مشا هر هوار را و عده صادق یا عیبت راسخ و طلع نباشد و میفرمود چون کشتی با بجزیره مکران رسید و سوره
و کسوت صوفیه نزد آمدند و گفتند که چون موسم کشتی در سد در باطن با امید پیدا آید که مردم خواهند رسید و با چیزی خواهند داد و ابی این را باب طلع و شرف که نزد این طالع مذموم است
باشد یا نباشد و جواب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد و اگر کسی در موسم باران امید باران دارد مذموم نبود و اشرف نباشد و اه احمد و البیهقی فی الدعوات
الکبیر و عن عائشه ر فی الله علیه و سلم نظر الی القمر فقال روایت میکند عائشه که آن حضرت نگاه میکرد بوسی ماه پس گفت یا عائشه استعین
یا الله من بشر هذا ای عائشه پنا و جوید از شر این اشارت قمر کردان هذا هو الغاسق اذ اوقب پس بدستیک این است غاسق و فتنه خوب کند و در قرآن مجید در سوره فلق
واقع شده است و من شر غاسق اذ اوقب و غاسق را تفسیر کرده اند شب چون تاریک کرد و بغیب و مشتق و بقره و فتنه شود و بآلت مرد و فتنه که غایت کرد و در قرآن با فتنه کرد و وقت
یعنی فرود آمدن آفتاب و قرآن است و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و در بخت تفسیر کرده و بقره و فتنه خسوف کند و سبب استخاره از آن آن است که خوف و کسوف از آیات خداوند است که
مندر است بوجود و حادث و نزول نواب چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب ایستاد آن حضرت صلی الله علیه و سلم ترسان جوانانک و نیست مرا و این حوادث و نواب
که بخمان از احکام کسوف و خوف را اثبات کنند زیرا که آن نزد اسلامیان قبحه عظیمه نیست بلکه مراد آیات خدا که مندر است بدان مثل آن که عبرت گیرند و ترسند که چون قربان نوریت
در ساعت نخف شده نور از وی سلوک بکشت مبادا نور ایمان عمل از وی زایل گردد و امثال آن و اه الترمذی و عن عثمان بن حصین بضم حاء و فتح صاء و ضی الله عنه صحابی
مشهور است و پدرو نیز صحابی است قال قال النبی صلی الله علیه و سلم لا بی کنت عثمان بن حصین که گفت آن حضرت در پدرا پیش از آنکه اسلام آورد یا حصین کم تصیل الی
الهاجذ خدا را عبادت میکنی امر و قال ابی مسجعه گفت پدر من هفت هزار عبادت میکنم ستانی الا در و واحد فی السماء شش هزار و نین و آن نبوت و یعوق و نسروا
و منات و غیری و این شش هزار مجید مذکور اند و یکی در آسمان که خالق همه اشیا است قال گفت آن حضرت فایهم تعد لوفعتک و دهنتک پس کدام یکی از ایشان را عیشاری میا
میداری برای امید و میجویم و قال الذی فی السماء گفت حصین آن ماک را سانسنت قال گفت آنحضرت یا حصین اما لانت لو اسلمت علمتک کلین تنفغانک ای حصین
آگاه باش بدستی که تو اگر مسلمان میشدی دانایند ترا و مگر که سود میگردند ترا قال گفت عثمان فلما اسلم حصین پس بنگامیکه مسلمان شد حصین پدر من قال گفت حصین یا رسول الله
علمنی الکلمین اللین و هکذا بدان مر آن دو کلمه را که وعده کرده بودی مرا فقال قل پس کنت آنحضرت بواللهم الهمنی و شدی خدا و در دل من کلن شد و او شد بضم او و
شین بره شدن و اخذنی من شرفضی و پناه دهم از بدی نفس من و اه الترمذی و عن عمرو بن شعیب عن ابیه من جدان رسول الله صلی الله علیه و سلم

[illegible]

نیامده و ما و غیر آن آنها است بر تقدیر وقوع و ما اسرور است و اعلمت و چیزی که پنهان کرده ام انگنان و چیزی که آشکار کرده ام و ما افت اعلم یعنی و چیزی که تو دانستی بآن امر است
 المقدم طانت الموفق توئی پیش کنده هر کسی را که خواهی توفیق و قرب درگاه خود توئی پس انگنده هر کرا خواهی و تحقیق این سخن در باب اسما و معلوم شد و انت علی کل شیء قلید و تو بر
 چیزی قادی متفق علیه و عن ابی هریره رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم صل علی دینی الذی هو عصمة اموی خداوند نیکی که
 برای من مرا که آن نگاه داشت کار من است زیرا که عصمت و نفس مال و غیره بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و امان از عذاب آخرت است و اصلح لی دنیا
 التي فیها معاشی و نیک کردن برای من دنیا می که روی نسبت و زندگانی من است و اصلح لی آخرتی التي فیها معادی و نیک کردن برای من آخرت مرا که روی بگشت و جایی
 قرار نیست و اصلاح منکی منصفاد و اصلاح دنیا حصول کفاف است از وجوه طاعت و امان که در آن امر نیست و حاصل کرد و چون بر طاعت و سلامت از آفتانی که مورت مثل و تشویش در وقت
 کرد و اصلاح آخرت توفیق بخیری که سبب نجات از عذاب و نرسبادت آن جهان بود و جعل المحیوة زیاده لی فی کل خیر و بگردان حیات را سبب زیادت برای من در هر چیزی که بسیار بخیر
 و کارهای خیر بسیار کنم و خود کار خیر سبب زیادت برای من حیات و بر گردان است و جعل الموت راحة لی من کل شر و بگردان موت را سبب آسایش و برای من از هر بدی یعنی اگر قنید که در گذشت
 بر کتاب گناه و بیرون آمدن از دین و احکام میان کرد و در راه امر پیش از آنکه در بلا نیتیم اشارت بقول وی صلی الله علیه وسلم و اذا اردت بقوم فتنة فتونی غیر مفتون و راه مسلم و عن عبد الله
 بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اللهم فی اسالك الهدی خداوند ایخواهم از تو راه راست و التقی و پیر نیکی و الخفاف و باز داشتن از کفر
 حلال نیست و محمود و چنانکه سوال کرد و خواست شدن فی الصلح غنث پرسی و باز آیتان از هر چه از رسول و الغنی و توانگری مال و بدل و اصل توانگری بدل است و بی نیازی از سوا می حق و و
 مسلم و عن علی رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم قل لعل لیرمین علی رضی الله عنه گفت که حضرت عمو بنی الامم اهدنی خداوند راه راست و خداوند
 و راست کردن مرا فی الصلح سدا و هستی کرد و گفت و اذکر بالهدی و یاد کن و تصور کن در معنی هدایت هدايتك الطریق راست رفتن و نمودن تو راه راست را چنانکه راهی باشد تا
 و میان راههای دیگر یعنی چون بگوئی اللهم هدی این معنی را در دل بگردان این تشبیه و تقسیم محقول است بحسوس و بالسلل سداد السهم و یاد کن در طلب سستی رستی تیر یعنی
 آنچه تیر است کن مراد و مسلم و عن ابی مالک الاشجعی عن ابیه روایت میکند از پدر خود رضی الله عنه قال کان الرجل اذا سلم علیه النبی گفت بود و در چون اسلامی و
 تعلیم میکرد و این غیر صلی الله علیه وسلم الصلوة ناز را ثم امره ان یدعو بهو لاء الکلمات یستمر میگوید و اگر دعا کن باین کلمات اللهم اغفر لی و ارحم منی و اهدک
 و عافیتی و ادرقنی و راه مسلم و عن انس قال کان اکثر دعاء النبی گفت انس بود بیشتر دعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم اللهم اتنا فی الدنیا الجنة و فی الآخرة
 حسنة و ما عذاب النارین دعا جامع خیرات و حسنة طالب صاوق اگر در وقت حضور و مناجات در خلوت و صفای باطن هر یکی از افراد جنات دنیا و آخرت ظاهر و باطن
 تصور نموده در خواهد اند که چه ذوق و جمعیت و نورانیت و سعادت در کار روی کند و اشرف و اجل افراد است که مراد بخند دنیا اتباع و تحصیل کمال آن حضرت عمو باشد و بحسنة آخرت حصول
 رویت جمال وی صلی الله علیه وسلم و رویت حق سبحان و تعالی را بخوانم و اکل است اللهم از قنا متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی
 صلی الله علیه وسلم یدعو و یقول بود حضرت که دعای میکرد و میگفت و باین سخن پروردگار یاری و دعا بر دشمنان من در دین و دنیا انفس و شیطان و جن و انس و لا تقن علی و یاری
 ده ایشان را بر من و انصرنی و لا تنصر علی و فتح و طغره مراب ایشان و مده بر من ایشان را و نصیر منعی یاری داد و است و حمل بر اثر و نتیج آن کردیم نامغا نشود و باعث و در صراح نصیرا معنی
 عطایه گفت و امکولی و لا تنکر علی و مکرر با اعبا برای من و نتیج یاری داد و من و مکرر من مکرر خدای است و مرابک خدا فرستاد و بلا برای من از آنجا که نازد چنانکه در معنی است
 گفته اند فی الصلح که جلیه و بد سکا لیدن و فریقین و اهدنی و سیر الهدی و راه راست نما مراد آسان کردن راه راست رفتن مرا و انصرنی علی من هنی علی نصرت و مدها بر کسی که حق
 کرد و بر آید بر من رب اجعلنی لك شاکرا ای پروردگار من بگردان مرا شکر گویند و برابر تمام نعمتهای خود لك ذاکرا بگردان مرا ذکر کننده و مراد بر همه احوال لك و اهابا بگردان مرا همت
 مراد بر من ترس محبت و تعظیم است که باعث بر افتقاد و اعتقاد امر است نه و حشمت و فقرت که باعث بر فقر و فراق بود و در و ابایت و دیگر شکار و ذکر اور با با بصیرت و با لغه و افع مستلک
 مطو اعا بسیار اطاعت و فرمان برداری کننده و مراد لك محبتا تواضع و فروتنی کننده و مراد حشمت و اصل زمین است نرم بچنانک الیک اولها منیباً آه و ناله کننده و ذنوب کننده
 و رجوع آرمه بسوی تو و او و بتشدید و اکثر التا و از ذنوب و کلامی که دلالت بر عز و کبر و ناز و تاه و کونید و او ایه یقین کننده در دعا و مردان و نرم دل و فقیه و مؤمن و فروتنی کننده و از نر
 گویند رب تقبل توبتی خداوند ایند توبه مرا و اغسل حوبتی بفتح ما و بضم آن و نبوی گناه و بزه مرا و اوجب دعوتی و قبول کن دعای مرا و ثبت حجتی و بر جای دار دلیل بر ما
 مرا و سدل دلسانی و راست و درست کردن زبان مرا و اهد قلبی و راه راست نما مرا و اسل سخمیه صدی و بکش ساجی دل مرا تا از دخل و خد و حسد و سایر صفات
 و نسیه سفید و پاک گردد و راه الترمذی و او دود و ابن ماجة و عن ابی بکر رضی الله عنه قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم علی
 المنبر و منبر ثم بی بکر بیت فقال یس کفتم هلو الله العفو و العافیة بخا هیذا نذعوا کما کان و سلامت از قن و بلا فان احدکم لم یطع بعد الیقین خیرا من العافیة زیرا که هیچ
 یکی را داده نشده است بعد از یقین ایمانی یعنی بهتر از عافیت و کوا که اگر آن حضرت بسبب وقوع فتن و ابتلا در امت بود از عوب و قتال و شهوات و حرص و غفلت و تقصیرات و سایر
 خصائل و نسیه و اسما علم و راه الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث من غریب اسناد او عن انس رضی الله عنهما و اهلها اهل النبی صلی الله علیه وسلم
 فقال روایت است از انس که مروی آمد از آن حضرت پس گفت یا رسول الله ای الله عافضل کلام ما فاضله و افرز است در مغفرت قال گفت آن حضرت سل ربك العافیة

[illegible]

وسوال میگویم ترالدت دیدن بر روی تو اگر دیدن چشم را داشت آن در آخرت خواهد بود و اگر بدیده و دست هم در دنیا است و الشوق الی لقائک و سوال میگویم از زندگی بسوی لقای تو که گشت
از موت تست فی غیره منصرفه و در غیر حالت سخت که زبان نگویند و است شوق بخوابم که زبان نگویند و سیر سلوک من و استقامت من و
طریق اوب رعایت احکام زیر که کاسی شوق بدان میکند که زبان میکند نزد غلبه حال و طبع سحر و همین است مراد بقول وی که فرمود و لا فتنه مضلله و نه از مایش و استلکراه کننده و متعلق
است باحی که در بلا مذکور است تا همه را شاطل باشد یعنی زنده و در میان این نعمتهای مذکور در حال بودن من در غربتی که در آن صبر میکنم و شکر گویم اللهم زینا بزینة الایمان خدا و مآثرات که در آن
ما با آراشکی ایمان و اجعلنا هداة مهتدین و بگردان ما راه را نهان کن راه راست و نهان کن یعنی چنانچه دیگر از راه نمانیم خود نیز بر راه راست رویم و از قبل لم تقولوا بان تفعولوا
نباشیم رواه النسائی و عن ام سلمة رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقول فی دعوی الفجر و بعضی نسخ و بعضی بصلوة الفجر یجوز تحضرت که می گفت
در پس نماز ما بلو اللهم انی اسالک علما نافعاً و ذماً من سوال میگویم ترا علم سود کننده و عملاً متقبلاً و علی قبول کردیده و در قاطبیا و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوات الفجر
اتفاقیت یا راوی در وقت شنید که میخواندند یا تخصیص بصلوات فجر حجت است که ابتدا زمار و وقت ظهور آنرا علم و عمل و وصول ندق است و الله علم رواه احمد و ابن ماجه
و البیهقی فی الدعوات الکبیر و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال دعا حفظته من رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ادعه کفایت ابو هریره که در دعای
که یاد گرفته ام از آن حضرت که ترک میکنم از ان الله لاجعلنی اعظم شکرک خداوند بزرگواران مرا که بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتهای ترا و اعظم را از اعظام و بختیم بر و غبطه کرده اند
و اکثر ذکرک و بسیار گویم ذکر ترا که اکثر از هر جان دو وجه تصحیح نموده اند و اربع نصیحت و پیروی کنم نصیحت ترا و احفظ وصیتک و نگاه دارم از مرتزات نصیحت در اصل خالص شد
عمل اصح میکنید شد خالص را یعنی براه صدق و خلوص تو درم در ای حق که ترا است بر من و نگاه داشت وصیتی که تو کرده در حفظ حقوق طبیعتی گفته که نصیحت و وصیت در حدیث
قریب اند معنی رواه الترمذی و عن عبد الله بن عمرو قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اسالک الصحة طاهر است که مراد صحت
بدنست و العفة و پارسای و باز ایستادن از حرام و سوال و الامانة در اموال مردم با جمیع حقوق شرعی و حسن الخلق و خوشنوی و الرضا بالقد و خوشنودی به تقدیر و عن
ام معبد و رضی الله عنهما نام و در نهشت بر و صحابه یکی آنکه آنحضرت در سفر هجرت بمنزل دی زبیل فرمود و دوم نبوت کعب بن مالک ظاهر آنست که مراد اینجا این باشد و الله علم
تأملت سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقول اللهم طهر قلبی من النفاق خداوند پاک گردان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن و عملی من
الریا و پاک گردان عمل مرا از ریا و ریاضتین را بیکدیگر بخلی نمودن و لسانی من الکذب و پاک گردان زبان مرا از دروغ و عین من الحیانة و چشم مرا از بی دینی که نظر حرام باشد فی الصراط حقاً
تا راستی و اگر در حق کسی غایت تعلم خانه الاعمین و ما تمنی الصد و پس بدستیکه بوسیدنی نظر را که حیات کنند و چشمهاست در نظر حرام و چیزیری که می پوشند سینها از شهوات و نگاه
و از بن عباس در تفسیر خاتمة الاعمین مرویست که مثلاً جاعلی از مردان نشسته اند نگاه زنی را پیش ایشان گذشت و از شرم میگریزید نگاه بان نکردند چون چشمها خوابانیدند مردی دین میان چشمها
و زوید و بوی نگاه کرد و راهار روایت کرد این مرد و حدیث البیهقی فی الدعوات الکبیر و عن انس بن رسول الله صلی الله علیه و سلم عا در جلا من المسلمین
قل خفت روایت است از انس که آن حضرت عیادت کردم در آن مسلمانان که تحقیق ضعیف شده بود چنانکه آواز وی شنیده میشد خفت پستی و آرمیدن و آواز خفت المیت میکنند
وقتی که خاموش کرد و قطع شود کلام و فضا و مثل الفرج پس گفته بودند چو مرغ فقال له رسول الله پس گفت مران مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هل کنت
تدعو الله شیئاً او تسأل الالهة یا ابوه تو که دعا میکردی و میخواندی خدا یا چیزی از او میخواستی از خدا چیزی را و کلام و احتمال شک و تنویع بر و دارد و قال نعم کنت
اقول کنت آفرای بودم من که دعا و سوال میکردم و میگفتم ان را که اللهم ما کنت معافجی به فی الاخرة فجعله لی فی الدنیا خداوند خداوند عذابی که هستی تو نما دهند من با عذاب
در آخرت پس ثواب کن آن عذاب را بر من در دنیا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سبحان الله لا تطیقه عجب است طاقت نمی آری تو عذاب
خدا و لا نستطیعه نمی توانی برداشت آنرا افلا قلت آیا پس مرا نکستی این دعا را که اللهم تنافی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار و قال فدعا الله
به گفت انس پس دعا کرد آن مرد خدا را این قول فشفاه الله به پس تن درستی داد و او را خدا بکبرت این دعا رواه مسلم و عن حذیقة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لا ینبی للمؤمن ان یدل نفسه نمی باید و نمی نهد مسلمان را که خوار و زبون گرداند نفس خود را قالوا و کیف یدل نفسه گفتند صحابه و چگونه خوار میکردانند
خود را مسلمان قال یعترض من البلاء لما لا یطیق کنت آن حضرت خوار گردان بر من نفس را باین طریق است که پیش می آید مجزرا از بلا طاقت ندارد رواه الترمذی و ابن ماجه و
البیهقی فی شعب الایمان و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و عن عمرو رضی الله عنه قال علمنی رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قل کنت یحزن
المخطب تعلیم کردم آن حضرت گفت کوا اللهم اجعل سرور فی خیرا من علاینی خداوند بزرگواران منان مرا بهتر از آشکارای من و ظاهر مرا نکوتر از باطن من و اجعل علاینی صلحاً
و بگردان آشکارای مرا نیکو این را از برای آن فرمود که شاید سیرت بهتر از علانیه بد باشد پس فرمود و علاینی صالح باشد و سیرت بهتر از ان اللهم انی اسالک من صالح ما توفی الناس
من الاهل و المال و الولد خداوند سوال میکنم ترا از نیک آنچه تو میدی مردم را از اهل و مال و ولد غیر الضال و لا المضل که این اهل و ولد و مال بگراه و گمراه کننده باشد و الله التوفی
تمام شد کتاب الدعوات بتوفیق و احب العطیات و تالی است و کتاب المناسک جمع منسک بفتح سین کسر آن معی صد هزار و مکان و مشق از نیک شله النون و بختیجی
منسک بکسر و نیک و دیر گوینده غالب آید و احتمال می دهد مرجع و منسک بکسر آن هر دو لغت است و هر دو وجه خوانده اند و قول و سیحانه و تعالی و الله علی الناس جمیع البیت و صحت

در حدیث
نسخه
صحت

و تفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل است جایز است با وجود قدرت مطلقا و بعضی روایات آمده که از والدین جایز است بی امر و بی وصیت و تفصیل این در کتب معتبره
و ذلك في حجة الوداع و این گفتن زن ختمیه حال پدر خود را و جواب دادن آن حضرت را در محال و ادع بود و این قصه دیگر است که فضل ابن عباس بدو گفت آن حضرت بود و در غایت
حسن و جمال و جوانی بود پس این زن بشا بهر حال او را و نکران او شدند و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان شعیبه صاحب حسن میباشند هر دو چشم در یکدیگر دید و خندان حضرت صلی الله علیه
و سلم چون این حال مشاهده کرد دست پریشان فضل بن عباس نهاد و کرد و او را بر تافت عباس گفت یا رسول الله چرا بر می تابی کردن سپهر خود را فرمود ای عجم شیطان سلطنت است
بر بنی آدم و در آینده است در رک و پوست ایشان کما قال متفق علیه و عنه قال ای رجل النبی صلی الله علیه و سلم فقال ان احدثت ان شج و انهما ماتت و هم
از ابن عباس است که گفت آمد مردی نزد آن حضرت گفت بدستیکه خواهر من مذکر و ده که حج کردی مردی است فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و لو کان علیها ذن
الکنت قاضیه اگر میبود و برخواهر تو ای آیه بودی تو که میگذاردی و ام و را قال نعم گفت آن مردی یکبار در دم قال فاقن دین الله گفت آن حضرت پس بگزار و ام خدا را و اخطوا حق القضا
زیر که و ام خدا را و از آن است بگزاردن و درین صورت نیز جایز نیست مگر بوصیت و اتفاق و این منتهی است و نزد شافعی هر که مرد و در کردن می حق خدا است حج یا غیر حج واجب است قضایا
آن از اس مال دی مقدم بر وصایا و میراث متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یخلون رجل بامرأة باید که خلوت نسا در مردی یا زنی یعنی زن
بیگانه خواه جوان باشد یا سر خلوت تنهایی ساختن و لا تلتافون امراه الا و معها محرم و باید که سفر بخند زنی مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی است که بخلج با وی جایز نباشد یا خواه
جوان باشد یا سر و در بعضی روایات ختمیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بروی و ثوق و اغما و صلاح است جایز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد و ثقات و بایک زن نیست
و بعضی گفته اند که در حج و حرم صحبت شرط نیست زیرا که اقامت وی در حرام است فقال رسول الله الکتبت بختیتم و سکون کاف و عتم می اولی و کسری می
شامیه و سکون با نوشته شده ام و ثابت کرده شده است نام من در دیوان فی غزوه کذا و کذا در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که بجنگ کافران و غزوات رو ند نوشته اند
که همراه ایشان بفراریم و خروجت امراتی حاجته و بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را چنانکه میباید در دم و زنی تنها بگزارم که حج رو یا راه زن و دم قال اذهب
فاجتمع مع امرأتک گفت آن حضرت بر ویس حج کن با زن خود زیرا که غازیان بسیارند و با زن تو جز کسی نیست که برو و متفق علیه و عن عائشه و رضی الله عنها قالت
استأذنت النبی صلی الله علیه و سلم فی الجهاد گفت عائشه طلب ستوری کردم آن حضرت را در جبا یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرمایند بجای در دم فقال جهاد کن الحج
گفت آن حضرت جهاد شما می طایفه زنان حج است یعنی پس است من را که حج بیرون می آید و حاجت نیست که بجای در آید متفق علیه و عن ابی هریره و رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تلتافوا امرأه مسیوره یوم و لیلته الا و معها ذ و محرم سفر بخند زنی در سیر کرد و زو شب مگر آنکه باشد با وی محرم و لفظ و زاید است
و در بعضی روایات مسیره سه روز و واقع شده و گفته اند بر هر تقدیر مراد تجدید نیست بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر و نزد محمد شین و سفر و احکام و صدی صحن از شارع ثابت
نشد است و تحقیق این در باب مسیره سفر گذشت متفق علیه و عن ابن عباس و رضی الله عنهما قال وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم لاهل الدنیه
ذا الحلیفه میقات کرد اندید است آن حضرت برای اهل مدینه ذ و الحلیفه را که نام جای است قریب مدینه پنج شش میل وقت بنگام و میقات بنگام کار و جای آن وقت
آمده این اسم بر جای احرام بستان که از آنجا بی احرام میگذرد و مرد و مفاق را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام بر بندند پس اهل مدینه را ذ و الحلیفه میقات ساخته اند و لاهل
الشام الحقیقه و در اهل شام را حجه بصره میگویند و اهل مدینه و فایز نام موضع است میان مدینه و مکه و لاهل نجد قرون المنادیل و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنادیل است
و نجد در اصل یعنی زمین بلند است ضد غور که بعضی زمین است و الآن نام بلاد عربست که از نیمه تا زمین عراق است و قرن یعنی کاف و سکون را که در اقرن المنادیل هم
گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن که اویس رضی الله عنه را بوی نسبت کنند بفتح است از بلاد دین که فی القاموس و لاهل الیمین بلیم و برای اهل یمن بلیم بفتح تخانیه
و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام موضعی است فطن یمن و لمن اتی علیهن من غیر اهل یمن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل یمن این مواضع که مذکور شد مذکور کسان را
که بیایند و بر بندند برین مواضع و مکه را از آن چنانکه اهل مدینه بر سر راه شام بر سر آن حجه احرام بندند و اهل هند و سنان بر راه یمن بر سر آن حجه احرام بندند مثلاً لمن کان یزید
الحج و العمرة این مواضع است که کسان را راه می کنند حج و عمره را و این حدیث معلوم میشود که هر که از میقات گذرد بی اراده حج و عمره لازم نیست و احرام برای دخول و مکعب
از منتهی شافعی همین است و نزد ما و اینست در آمدن مکه بی احرام که چاره داده حج و عمره ندارد از خبت قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا یجوز واحد الیقات الا محرما و این حدیث
مطلق است معنیه باراد حج و عمره نه بگوید و احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر است حاج و محرمه و خراشیدن و اما هر که داخل میقات است و را جاز است دخول مکه بی احرام زبیری
حاجت خود زیرا که در آمدن او که را بسا میشود و در ایجاب احرام بر حاج است پس حکم او حکم اهل مکه است که فی الیهایه فتن کان و و نحن فیهل بصره میم و فتح و تشدید لام من
اهل پس سبکی باشد ولی این مواضع داخل پس اهل طلال و احرام وی از جای او است که در آنجا ساکن است و اهل طلال را اصل یعنی آواز بلند کردن و این احرام را و است که در و تمیزیم
آواز بلند میکنند و لکن الک و لکن ال و هم چنین و هم چنین یعنی هر که آن طرف تر مواضع احرام وی از آنها بجا است که ساکن است در آن حتی اهل مکه بچلون منها تا آنکه ساکنان
که احرام می بندند از مکه و این مخصوص است حج و زبیری و اهل مکه از زمین محل احرام می بندند و الآن متعارف موضعی است که نام او تعیم است و این موضع قریب ترین موضع محل است
بلکه و عائشه صدیقہ رضی الله عنها از یمن جابری عمره احرام بستان با آن حضرت صلی الله علیه و سلم و این احرام موضعی است که او را مسجد عائشه میگوید یعنی موضعی که آنجا عائشه نماز گذارد

واحرام است چنانچه باب حج الوداع سایه متفق علیه من جابر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مهل اهل المدينة من ذی الحلیفه والطریق الاخری حجة
ومهل اهل العراق من ذات عرق ومهل اهل نجد قون واهل الیمین بلیم دواہ مسلم ترجمه این حدیث را شرح حدیث سابق مفہوم شد و مراد بقول وی والطریق الاخری حجة
است که گفته شد لایم مدینه چون بر سر راه شام میماند حجة میقات ایشان میگرد و دور است که از اینجا حرام بندند و ذات عرق که میقات اهل عراق گفته و در حدیث مذکور نیست عمر
بلاد معروضت طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادیسیه تا حلوان و تسمیه او بعراق بجای آنست که این بلاد بر عراق دجله و فرات است و عراق حاصل بحر را گویند و ذات عرق
نام موضعی است از شرقی که بر دو مرطه موازی قرن و عرق بکسر عین کو پنج فرسود گویند و من اش رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع عمر کفت انس عمره
بر آور و آن حضرت چهار عمره کلمهن فی ذی القعدة بمکین چهار عمره دواہ ذی القعدة بودند الا التي کانت مع حجة مکین عمره که بود و همراه حج آن حضرت که آن روز ذی الحجة را بیا
حج بر آورد و عمره برفع و نصب من الحد یلبیته فی ذی القعدة اول عمره و از آن چهار عمره که آن حضرت کرده اند میباید است بعضی ها و فتح و ال مطمین و کسر موصود و تخفیف تخانیه و
تشدید نیز آمده و تخفیف شده و اکثر است نام قریه است بر نه میل از مکه که اکثر آن در حریم است باقی محل و بعضی گویند نام چاهی است و بعضی گویند نام رضی است که آن بقعه را بوی
نام کردند و ذی القعدة الرضوان که تحت شجره بود و قرآن مجید در شان آن می گوید القعدة رضی الله عن المؤمنین از بیابان یونک تحت الشجرة آنجا بود بر آمد رسول الله صلى الله عليه وسلم از مدینه
روز و شب و عمره ذی القعدة در سال ششم از هجرت بقعه عمره در یک هزار و چهار صد یا بیشتر فرسود جمع شد مذ قریش و باز داشتند و از آمدن مکه پس صلح کرده باز گشت و عمره کردند
که سال آئینده بیاید و عمره گذارد پس بحقیقت اینجا عمره نمود و لیکن آن را از عمره بشماردند و حکم احصاء از اینجا شروع شد و این واقع نیز گفته اند که بعد از فتوحات بود و بعد از ذی قح خیر بود
و جزان و تمامه قصه حدیبیه و کتب سیر مذکور است و در کتاب الجمل از آن مذکور شد و عمره من العام المقبل فی ذی القعدة دوم عمره بود از سال آئینده و نیز در ذی القعدة
که در وقت صلح قراری افتد بود و آن حضرت مکه درآمد و عمره گذارد و سه روز آنجا بود و روز چهارم برآمد و این عمره را عمره قضا گویند و اطلاق این اسم بر وی در احادیث واقع شده
و این مورد مذکور خفیه است میگویند که محرم با حصار از حرام براید و واجب است قضای ذی القعدة و در ذی القعدة و در احادیث واقع شده است بعضی صلح
است و قضا بمعنی صلح می آید و عمره قضا نزد ایشان بآن معنی است که میقات است و مصالح قریش و سال آئینده کردند و عمره من المعجزة حیث قسم فنائم حنین فی
ذی القعدة سوم عمره است که از بصره بکمر رفت بر آورد آنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم غنیمتهای فتح حنین را بجزان بکسر جیم و عین جمله و تشدید را موضعی است بر یک جمله
آنرا که در سنه ثانی بعد از فتح کوفه و حنین باضم حوافر چون کرده و غنائم بسیار آنجا حاصل شده و در جزان باز ده شانزده روز اقامت فرمود و آن غنائم را آنجا قسمت نمود و گویند که آن حضرت شب
بعد از گذاردن نماز عشا سوار شده بمکه آمد و عمره گذارد و بعد از آن شب باز گشت و نماز صبح بجزان گذارد و عمره مع حجة و عمره چهارم که با حج وی بعد از فرضیت حج کرده و ولاد این
در ذی الحجه بود و این چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کرده و اما حج اسلام جزئی نبود و در ایام جاهلیت قریش حج میکردند و آن حضرت نیز میکردند و تعیین عدد آن در
ضبط علمان در آمده است و الله اعلم متفق علیه و عن البراء بن عازب و رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم فی ذی القعدة قبل ان یحج فخر
گفت بر آن عمره که آن حضرت در ذی القعدة پیش از حج گذاردن و بارگویی بر این غار عمره حدیبیه رشمه زیرا که تحقیق در وی عمره نبود چنانکه معلوم شد پس عمره آن حضرت سبب شد
و پیش از حج یکی عمره قضا کرد و بجزان و یکی بعد از حج که همراه حجة الوداع کرد و او را الحجاری بیان کنیست حج و عمره و او را جماعش آنست که حج و قوف بعز و طواف میت و سعی میاف
و مرده است و عمره طواف و سعی است و احرام در هر شرط است و حج فرض میباشد و نفل و عمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم کفت آن حضرت بعد از نذر فرضیت حج یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج ای مردمان بدرستی که خداوند
نوشته یعنی فرض کرد اند بر شما حج تمام الا قریع بن جالس پس ابتداء قریع بن جالس که در فتح مکه و در فتح بنی تمیم اسلام آورد و از آنوقت القلوب بود و در اسلام و جاهلیت شریف
بود و شانی داشت فقال فی کل عام پس گفت ایها در هر سال فرض است حج یا رسول الله قال لو قلتم اننا نعلم لوجبت کفت آن حضرت اگر بگویم من ان حج را یعنی برای وجوب
آری هر سال فرض است هر سال واجب میگرد و در هر سال و لو وجبت لم تقبلوا بها و لم تستطعوا و اگر واجب کرد در هر سال عمل نمیکردید و نمی توانید که وجبت ثواب
مشقتی که در و است ببدل اموال و بمران مل و اولاد و وفارقت او طمان خصوصاً اهل بلاد بعید و فالج مریض پس حج در عمره کبار فرض است فمن زاد فقلوع پس یکیز زیاده
بر یکبار کند نفل است و او احد و النسائی و الدادعی و من حلی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ملک زاد او داحله تنبله
الی بلیت الله سیکمالک شد توشه را و شتر می سوار کرد بر ساند و آقا خانه خدا و لم یحج و حج نکرد فلا علیه ان یموت یهودیا و نصرانیا پس نیست تفاوت بر وی
که بمیرد یا فریدین یهود یا دین نصرانی و دین غایت تغلیط و تشدید است بر ترا که حج و یهود و نصاری گفته اند که صاحب کتاب و ملت اند که هر کافر نذر از شرکان از
مجموعی و غیر هم که از ایمان و ملت مجبور و محرومند و فلان ان الله تبارک و تعالی یقول و ان وعید بجهت آنست که خدای تعالی می گوید و الله علی الناس حج للبلیت من
استطاع الیه سبیلا و حق است مقرر بر ابرم دم قصد خانه کعبه هر که میتواند راه رفت بسوی وی و در آخر آیت میگوید و من کفران بعد غنی عن العالمین و یکسافر و زندگانش
خدا گذارد پس خدای نیاز است از عالمیان بکنند یا نکنند و از آن سودی و زیانی نیست سود و زیانی ایشان را است و تغلیط در اینجا موافق آنچه حدیث واقع شده که بیاورد تمام
این است و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و فی اسنادہ مقال و هلال بن عبد الله مجهول و الحارث یضعف فی الحدیث و این برادر است

این حدیث یکی مجهول است و دیگری ضعیف و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صرورة فی الاسلام صرورت بصا ومله بر وزن
 ضرورت یعنی ترک نکاح و حج و فی الصراح آنکه حج مکروه باشد و گردن مکروه صادره و صرورة نیز مکروه و اصل کلمه از ضرورت یعنی جس و منع یعنی باید مسلمان را که ترک ترویج و حج نکند و
 ابوداود و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادا الحج فاجعل کسکه و اهرج را و قادر باشد بر ادای او بوجوه استطاعت پس باید که شبانی کند و در صحت غنیمت
 و اند و تاخیر کند که آفتاب است و تاخیر طالب را زیان دارد و او را ابوداود و الدامی و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تا بعد
 بین الحج و العمرة متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد از دیگری فانهما فیضیان الفقر و الذنوب پس بدستیک حج و عمره و در کسکه فقر و کما از کما نفعی الکلب
 خبث الحديد و الذنوب و الفضة چنانکه و در میزند و آنهنگری ریم و مرکب آن سیم و ننداکیر کسکه کاف و تخانیه مشک که و میدد روی آنهنگر و کوبه بضم آن خای که آنهنگر از
 کل میسازد که فی العالموس و بعضی کیرا نیز این حدیث گفته اند و خبث بضم حین چک که بیرون می اندازد و از آتش از جواهر معدنیه و بعضی خاک و سکون باینر روایت کرده بعضی شیخ نیست اول
 اشهر و اظهر است و اما که سبب زنی حج و عمره فقر و کما مان را آن باشد که در آن صرف اموال کرده میشود پس برای آن اضعا فاضاعه می یابند و تعب و مشقت بسیار میکنند و موجب
 غم و مغفرت نمیکرد و لیس للجهة البر و رده ثواب الی الجنة و نیست حج و عمره را ثواب بکره است و رواه الترمذی و النسائی و رواه احمد و ابن ماجه و عن عمر الی
 قوله خبث الحديد و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال آدم و سبوی تخیر پس گفت یا رسول الله یا وجیب الحج
 چه چیز واجب میکند و اند حج را بعد از بلوغ بر تبه تکلیف قال الواد و الراجله گفت آن حضرت واجب میکند این حج را ملک توشه افند که در رفتن و آمدن و احوال و اعیال و اکانی باشد و
 راحله که بران سوار و دو آید و از امام مالک آمده است که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست و رواه الترمذی و ابن ماجه و عنه قال سال رجل رسول الله
 و سیم از ابن عمر است که گفت پرسیدم روی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن مرد ما الحاج چیست حج کننده و چیست ضعت او قال الشعت بفتح شین کسر عین و یه
 موی کرد آلوده سر و التفل بفتح ف و تانیه و کسر فای بوی ناک از عرق و چرکین و چون این دو صفت المبلغ بود و در صحت محرم و ریاضت و مشقت و نمی خصیص کرده شده اند بزرگ مقام
 آخر فقال پس ایضا در روی دیگر پس گفت یا رسول الله ای الحج افضل کدام از اعمال حج فاضله و افزون تر است و حصول ثواب قال گفت آنحضرت الحج بفتح عین ممله و تشدید
 جیم و از بزرگداشتن تبلیه و الحج بفتح ثانی مثلثه و جیم شده و روان کردن خون قربانی فقام آخر فقال پس ایضا روی دیگر پس گفت یا رسول الله ما السبیل چیست سبیل که در آیت
 قرآنی مذکور است من استطاع الیه سبیلا قال زاد و راحله گفت توشه و سوار و رواه فی شرح السنه و روی ابن ماجه فی سننه الا انه لم یذکر الفصل الک
 لیکن آنست که ابن ماجه ذکر کرده است فصل اخیر که در روی بیان سبیل است و عن ابی ذرین یقع را و کسر زای الحقیقی بضم عین ففتح قاف نام و لفظی صحابی مشهور است اعدوی و رواه
 طائف است انه اتی النبی روایت است از روی که وی آیه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت یا رسول الله ان ابی شیم کبیر لا یستطیع الحج و العمرة بدین
 پدر من کیر الیس است که توانی نذر حج را و نه عمره را حج عدم سبب سفر زاد و راحله و لا الطعن و نه طاق سوار شدن دارد و لکن ففتح طای مجرب سکون عین ممله و فتح وی سر
 و سفر و فی الصراح طعن سکون و حرکت رفتن و کوچ کردن قال حج من ابیک و اعتمر گفت آن حضرت کج از جانب پدر خود و عمره کن اگر حج فرض است چنانچه ظاهر آنست
 و نفقه وی خواهد بود و اگر نفل است ثواب آن بوی بخشد و آن درست است با اختلافی که در عبادت بدلی است و نیز بعضی از والدین درست است مطلقا و این حدیث غیر از
 حجت است مراده و الله اعلم رواه الترمذی و ابوداود و النسائی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان رسول
 الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول گفت آن حضرت شنیدم مردی را که تبلیه میکند و میگوید لبیک عن شبرمه تبلیه شبرمه تبلیه و سكون موحده و ضم را نام مردی که این
 مرد تبلیه غایب و میبخت و میخواست که حج بکند و از روی قال گفت آن حضرت من شبرمه کسیت شبرمه قال اخ لی گفت بزرگوار است و او قوی که یاکنت خویش است
 شک را و نیست قال احججت عن نفسك گفت آن حضرت آیا حج کرده تو از ذات خود قال لا گفت آن مرد بزرگوارم قال حج عن نفسك ثم حج عن شبرمه گفت حج کن از خود
 بعد از آن حج کن از شبرمه این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جایز نیست مگر بعد از ادای فرض حج از خود و باین رفته اند جماعت از انیه شافعی و احمد و ایشان است و جماعت دیگر میگویند
 جائز است و مذمب و مذمب الا که این است و رواه الشافعی و ابوداود و ابن ماجه و عنه قال وقت رسول الله توفیت کرده یعنی میقات گردانیده است پیغمبر
 خدا صلی الله علیه وسلم لاهل المشرق الحقیق و اهل شرق را حقیق بفتح عین و کسر فاف موضع است قریب ذات عرق که میقات اهل عراق است لیکن پیش از حقیق
 است پس امام شافعی میگوید که باید از حقیق احرام بست اقتیاد و جماعین الحمدیثین و حقیق نام وادی مدینه مطهره است بر سه میل از وی و ظاهر آن است که آنرا از نیست مگر آنکه از آنجا
 باین موضع رسیده باشد و الله اعلم و طبیی گفته است که اصح آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیان نموده اهل شرق را میقاتی بلکه امیر المومنین عمر سعد است و قتی ففتح
 که عراق را و رواه الترمذی و ابوداود و عن عائشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق اهل شرق
 و اهل عراق یکی اند و ذات عرق و حقیق نیز یکی اند باعتبار قریب یکی از دیگری چنانکه گفته شد و رواه ابوداود و النسائی و عن ام سلمه رضی الله عنها قال سمعت رسول الله
 گفت تمام ستمه شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول یبکت من اهل الحجة و عمره من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام سیکه احرام بند حج اعمه از سببه
 که نام بیت المقدس است در شام بوی مسجد حرام که نام کعبه است در مکه غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر از یه شود و او را پیروی که پیش رفته است از آنجا و او پیروی

پس می آید یعنی هر که آن را از اول و آخر او وجبت له الجنة بشک را دست و چون از مسجد اقصی بکشد باید بدین مظهره در راه نیراید رسید پس مشرف شود با فضل مقامات دواول
 اوسط و آخر فلا بد از این ثواب عظیم روزی که روز قیوم رواه ابو داود و ابن ماجه **الفصل الثالث** عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان اهل البیت یحجون
 کنت ابن عباس بودند با این من می برآمدند بیچ فلا یترودون پس توشه برنیدشتند و می گفتند ما سواد کلیم فاذا قد مواکله سالوا الناس پس قوی
 قدوم می آوردند و میرسیدند بلکه سوال میکردند از مردم و که ای میگردند فاقول الله تعالی و فرستاد خدای تعالی این آیت را و تزد و افاق خیر الزاد تقوی یعنی توشه بردارید
 و تقوی کنید و پرغیر نماید از سوال زیرا که تقوی بهترین توشه است برای سفر آخرت و گویند ایشان توکل را توشه خیال کرده بودند پس فرمود تقوی بهترین توشه آن است که او را
 توشه کند و آن در حقیقت توکل هم نبود و در واقع آن نکردند فافهم رواه البخاری و عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت روایت است از عائشه گفت گفت یا رسول الله
 علی النساء جهاد آیا بر زنان جهاد هست قل نعم علیهن جهاد لا قتال فیه گفت آن حضرت آری بر زنان جهادی هست که نیست قتال گفت آن
 که ام است الحج و العمرة یعنی حج و عمره از زنان بهتر است از مردان و رواه ابن ماجه و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم
 یمنعه من الحج حاجه ظاهره کیک باز نذر او را حج از حاجتی ظاهر که عدم زاد و راحله است او سلطان جابر یا قهرمان بیکر سلطان در اصل معنی سلطنت و قهرمان است
 و الا ان استعمال می باید بذات صاحب سلطنت او مرض صاحب با بیماری باز دارند یعنی بیماری که نتواند آن بفرماید فحاشا و لم یحج پس بر آن کس حج نکرد و این موانع نذر
 غلبت ان شاء الله یا و ان شاء نصرا نیای پس گویند آن کس اگر خواهد پیروی و اگر خواهد نصرا شرح این حدیث علی رضی الله عنه در فصل ثانی گذشت و مؤلف از ترمذی در بعضی
 روایان آن حدیث طعن کرده اما درین حدیث داری معنی مذکور نیست و الله علم رواه الدارمی و عن ابی هریره رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه
 قال روایت است از ابی هریره از آن حضرت که گفت الحاج و العمرة حج کنندگان و عمره بر آنند که اینها حج و عمره برآمده اند یا آنها که حج و عمره کرده اند هر دو شامل است
 و حج در اصل یعنی قصد است و قل الله قدوم آنرا کند و رسانند که نذر کرده و وی وفادت بالکسر بر سولی بر آمدن و از بر سولی بر آید و دفع نفع الواو و سکون فاد و وفود
 بعضی را و او فاجاعت آن ان دعوه لجا نهج کرد عایکند خدا را اجابت میکند شانه و قبول میکند دعای ایشان را و ان استغفروه غفر لهم و اگر طالب آمرزش گناهان میکنند از خدا
 می آمرزد و ایشان را و رواه ابن ماجه و عنه قال سمعت رسول الله و بعد از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقول و قل الله ثلثه و افان
 سه کسانند الغازی و الحاج و المعتمر و رواه النسائی و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
 لقت الحاج فسلم علیه و صلحه چون بر بینی حاج را پس سلام کن بروی و دست و بر یکدیگر مصافحه دست یکدیگر را گرفتن و حاج اسم مفرد است و بر جاعت نیز اطلاق میکنند و
 صوره ان یستغفروا و بفرما و اگر طلب آمرزش کند ترا قبل ان یدخل بلیده پیش از آنکه درای خانه خود را خانه محفوره و زبانه وی امر زید شده است و او را استغفار و محفوره
 و دعای او مستجاب است و قید قبل ان یدخل بلیده برای آنست که وی بنموزد در راه خداست و باطل و عیال مشغول نشد پس این وقت خاص و حالتی مخصوص است که دعای
 وی اقرب با حاجت است و حقیقت مراد آنست که ثواب حاج و بودن او زود باشد ثابت است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست بروج از حج و رواه احمد و عن
 ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج حاجا او معتمرا او غایا کسی که بیرون آید حج یا عمره یا غایا ثمرات فی طرفه
 پیغمبر در راه کتب الله له اجر الغازی و الحاج و المعتمر می نویسد خدای تعالی هر او را اجر عا کند و حج گذارنده و عمره برآورنده و در حکم او است هر که تعلیم علم و احکام دین
 برآمده و رواه البیهقی فی شعب الایمان باب الاحرام و التلبیه احرام و تحمیر حرام کردن و اندین چیز را و حج و عمره چیز حرام میکرد و گویان آن خواهد آمد و تحمیر نماز نیز از این باب
 یا احرام یعنی در حرام درآمدست و چون احرام سبب استباحه دخول حرم است نام کرده شد بدان و تلبیه یک گفتن چنانکه بیا به **الفصل الاول** عن عائشة رضی الله عنها قالت
 کنت لطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه قبل ان یحرم گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را و می بایدم لطیب را برای احرام و پیش از آنکه احرام بند
 و لحاله قبل ان یطوف بالبيت و برای حل و بیخی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روزی که از مدینه بیایم آید بعد از رمی حجره عقبه
 انا احرام بر می آید و همه چیز حلال میشود و الا زمان پس بلکه می آیند و طواف میکنند بعد از آن بمنار حج میکنند و زنان نیز حلال میشوند بطیب فیه مسک تطیب میکردم بطیبی که
 در وی مشک میبود و مستحب است که در احرام مشک و کلاب استعمال کنند کانی و نظرا الی و بیض الطیب مفاوق رسول الله عائشه میگوید که یاس می نیم در خنده طیب
 در تارک سر پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم و بیض بصاد و مملد و خشن برق و جزآن و مفرق کبر انا را که سر و مفاوق مبطع میگویند که یاس موضع تارک را مفرق نام نماند
 و هو محرم و حال آنکه آن حضرت محرم می بود یعنی از طیب بعد از احرام در مبارکاتی می ماند متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه طیبی بعد از احرام حرام نیست مفسد
 استعمال طیب است بعد از احرام و آنکه طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی ماند از آن نذر و مشهور در مذنب واحد نیست مستند بر حدیث فردیک الملک و شافعی و براتی از امام
 کرده است تطیب بخیزی که باقی ماند از آن بعد از احرام و طیبی باحت قول شافعی و کراهت قول الملک ایجاب فریة قول ابی حنیفه ساخته و آنچه مذکور است در طیب و شر و آن در
 شرح کتاب خرقی که در مذنب امام احمد است مگر کرده که از عذبه بن عمر پرسیدند از روی که شب احرام است و تطیب کرد و بر جاست صباح که بوی طیب می آید از روی کنت اگر من مطلقا
 بقطران و دستروا که آنرا کفم و این خبر عایشه رسید پس انکار کرد و برین عمره روایت کرد و این حدیث را و عبد بن الزبیر را دیدند که احرام است و در مصر و درین می طیب بود و الله اعلم و عن ابی

[illegible]

نیز بودند و در واتی صد و بیست و چهار هزار و اند علم فخر جنابا معه پس بیرون آمدیم با یعنی صحابه آن حضرت حتی اذ التینا ذ الحلیفه تا آنکه چون آمدیم و اهل بیته را رسیدیم
 باین موضع فولدت اسماء بنت عیس محمد بن ابی بکر و رضی الله عنهما پس برآید اسماء بنت عیس بنضم جمله و فتح میم ز و جانی بر صید فی بود محمد بن ابی بکر را و این اسماء بنت عیس بن
 بود جمیل عاقل که همه کس او را میخواستند سخت و تحت ابوبکر صدیق بود بعد از آن علی رضی الله عنهما است بعد از وی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهما جمعین و در وقتی که حضرت بکیر آمدند و ابی بکر بود
 محمد بن ابی بکر را از انیده فارسلت الی رسول الله پس کس فرستاد اسماء ز و پیغمبر صلی الله علیه وسلم کیف اصنع که چه کار کنم حکم حبسیت احرام بر بندم یا نه و چگونه بر بندم حال گفت
 آن حضرت اعتسلی غسل کن و استغفری ثوب و بر بند جای خون را بجای و احوی و احرام بند و صورت استغفار بنای شله و بقاء آن است که پذیرا در که خود بر بند و فرمود پس که رفت بر
 جای خون بنده و هر دو طرف آزارش و پس آن بکند محکم کند تشبه دار و آنرا بشرف نفع تا وفا یعنی پاره دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام فضا و این مجمع علیه است فصلی رسول
 الله پس کرار و پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی نماز احرام و دو رکعت فی المسجد در مسجد ذی الحلیفه ثم و کب القصو و استرسوار شد و خود را که نام وی قصو است قصو است نفع خاف
 و سکون صادر جمله و تتمیه و بقصو است که سابق بود در سیر و در اقصای سیر و غایت جری بود و بعضی گفته اند که تتمیه و بقصو یحتمل آن بود که جانب کوش می بریده بود و قصو آن
 تا قدر که گویند که طرف کوش می بریده باشد و شاه قصو و فاقه قصو و جبل اقصی گویند و گفته اند که قصو و بعضی نفع عین جمله و سکون فضا و جبهه و بوجه و بعد عاچیم و دال جمله نام یک
 تا قاست که آن حضرت را بود صلی الله علیه وسلم و گفته اند که اگر کمتر از ربع بریده اند چه عاست و اگر ربع رسیده و قصو و اگر از ربع بریده و اگر از ربع بریده اند صلا است بضا و جمله
 و بعد این الفاظ و ایت واقع شده است و گفته اند که طرف کوش فاقه آن حضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت هم چنین واقع شده و حتی اذ الاستوت به فاقه علی البید
 اهل التوحید تا آنکه چون برداشت آن حضرت را فاقه وی بریده آواز بلند کرد بتوجیه مراد تمییز است چنانکه بیان کرد البیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان
 الحمد والنعمة لک و الملائک لا شریک لک قال جا بولسنا نوحی الا الحج گفت جا بر نبودیم که میت میکردیم کرج را لسننا نعروف الصخرة نبودیم که می شستیم عمره یعنی
 در شهر حج حتی اذ ایتنا البیت معه استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آن حضرت بوسه داد آن حضرت بوسه داد آن را که آن حضرت بوسه داد آن را که در وی تحمل سوز
 مرکوز است و آنرا رکن اسوه نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود و همین رکن را در کرد و مراد با تسلیم بوسه دادن او است یا سوزن دست و فتعال است از اسلام یعنی حقیقت و سلام بروی
 همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل این رکن را محیا گویند یعنی میم و تشدید یا که او را تخت میکنند یعنی سلام میکنند و بعضی گویند از اسلام است بکسیرین یعنی چهار و احدی سلمه کسیر السلام
 اسلام از او است چنانکه اکتال رکن است که بجهت او و وجه دیگر تر است که در شرح آنرا ذکر کردیم و در اصل و مشی و دعباس رمل کرد آن حضرت در طواف در کشتن و مشی کرد در چهار
 و ذکر طواف نکرد و زبنت ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرل الی آخره و رمل بختین حیدر و مشی که سخت نبود یا جفا نیدن و دو شهاب چنانکه پهلوانان و مبارزان و دریا
 و وصف قتال کنند و باید که در رمل کامناز دیک هم زنند و اصل در تشریح این فعل آن است که چون آن حضرت در عمره القضا بکمال آید مشی که ایشان را تپ بشیرب لاف و سست خست
 است پس آن حضرت مسلم نماز فرمود که باین نوع مشی حرکت و اظهار جلالت و قوت کند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حقه الودع نیز که ذکر کردیم گاهی بر وال علت حکم نیز زایل میکرد و چنانچه
 نصیب موفقه القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل سون است در هر طوافی که بعد از وی می است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف غاضت و طواف و ادعای قیل و دافرا ب خطبه یوم النحر
 از این مجلس باید که آن حضرت در طواف غاضت رمل بخروند و بر و معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم کرد و ان شاء الله تعالی و درین حدیث که از طبایع بضا و جبهه و بای موده نیست
 با آنکه این نیز سون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت اضطیاع و از زیر بغل راست برکت چپ انداختن و ضعیف معنی باز و است و بعضی نیز از آنکه درین نیز صورت
 بجمله است چنانکه در رمل ثم تقدم الی مقام ابراهیم پسر بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام منکی است که در وی نشان پای ابراهیم است علیه السلام و آن در پیش خانه
 در جبهه نهاد و نه فقط ابراهیم خردان حضرت این آیت را و اتحد و امن مقام ابراهیم مصلی و دیگر مقام ابراهیم را جای نماز اتخاذ و اتفق خاکسرا آن در قرآن بوده و قرأت است و در
 و حدیث کسیر آمده فصلی و کتبتین پس گذارد آن حضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف رجب و دوام بدان و نزد شافعی سنت است فحجل المقام
 بنینه و بین البیت پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایتنا و این افضل مواضع است برای گردانیدن این دو رکعت همانراست بر جا که گذارند و جانی
 و وایه الله قرأ فی الرکعتین و در واتی آمده است که آن حضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله احد بر قل یا ایها الکافرون
 واقع است و صحیح مسلم و در یک روایت از شرح النته و توجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید است قل یا ایها الکافرون برای تبری از مشرک پس تقدیم کرده شد به جهت اتمام حال
 اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهر است و این حدیث دلالت کرد بر آنکه تقدیم سوره سحر بر سوره مقدمه همانراست و این را شواهدی که در
 و احادیث ثم رجع الی الرکن فاستلمه پسر رکعت آن حضرت بسوی کن یعنی حجر اسود پس بوسه داد آنرا ثم خرج من الباب الی الصفا پسر بیرون آمد و در مسجد بسوی کوه صفا
 و هم برآمدن از صفا بود و صفا لغت شک مطهر صلب المس آن نام کو همیت متصل با یاقین فلما ذاق من الصفا قوا پس بنمایند و یک شدن آن حضرت بضا خواند این آیت
 ان الصفا واللووه من شعاقوا لله بهرستیک مفا و مر و انشا نماند که ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آن حضرت ابداء با جلد الله به آغاز هم بخیری که آغاز کرد خدای تعالی با
 عبد اب الصفا پس آغاز کرد آن حضرت بضا چنانچه خدای تعالی در آیت کریمه آغاز بآن کرده و فوقی علیه پس بآمد آن حضرت بضا حتی وای البیت تا آنکه دید خانه را و در آن
 کعبه را بفضا نمود و همیشه و محرابی در میان بود و الان بنای هر م پوشیده است آنرا و با وجود آن نظر بر چهار دیوار بعضی در بای حرم که محاذی او است می افتد فاسقبل القبلة پس روی

آورد آن حضرت قبله را فوحد الله و کبره پس یکدیگر یاد کردند و از و بزرگی یاد کردند و او را و قال و کنت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قلیل لا اله الا الله وحده انجو و عده و اگر در راست کرد اند و عده خود را که بفتح که حصول تقو حات عظیم کرده بود همه بود آه و نصر عبده و یاری داد بنده خود را که ذلت شریف می باشد و هزم الا خواب وحده و شکست داد و هرهای کافران و دشمنان و این ما شام شد عابین ذلک پسترد و کار در میان این یاد کار قال مثل هذا ثلث مراتب گفت مانند این سه بار یعنی ذکر و دعا کرد و باز ذکر و دعا کرد تا سه مرتبه و همچنین کرد و ثم نزل پسترد و آمد از صفا و مشی الی المروة و رفت بسوی مروه که کوهی دیگر است طرف دیگر از صفا حتی انصبقت قدامه فی بطن الوادی ثم سعی تا آنکه به پستی فرو آمد و هر دو پای آن حضرت در مفاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد و دیده و شتاب رفت انصباب و اصل ریخته شدن آبست و صعب بفتحین شیب چون پای از بلندی به پستی زیران می آمد تغییر با نصباب کردند و بطین شکم و مفاک زمین حتی از الصعدتا مشی بفتح مرفه و سکون صاعدا تا آنکه چون شروع در بالا آمدن کرد و هر دو قدم آن حضرت یعنی از پستی وادی به بلندی برآمد مشی کرد و آهسته رفت و سعی بکذاشت و اصعدا در اصل و در رخن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی و اینجا ارتفاع مراد است که اقبل و قاضی عیاض در مشارقی گفته صعود و اصعدا بیک معنی است و اصل درین باب آنست که ماجر فقیه حیم ام سیحیل هم در و فقی که سیحیل طفل بود و روی مطلب آب رفت و چون درون وادی می درآمد سیحیل از نظری پوشیده می گشت پس بر صفا مروه می برآمد تا بر روی نگاه کند پس این سست زوی ماند و آنحضرت نیز کرد و الا آن چون زمین بلند را خاک پر کرده مفاک نگذاشته و بعد از نزول از صفا آمد و انصباب مانند مفاک و در سعی بجهت بجای آوردن سنت حتی اتی المروة تا آنکه آمدن حضرت بر مروه که کوهی دیگر است مقابل صفا مروه در اصل سنگ سعید براق را کوزید که از وی آتش بجهت فعل علی المروة ما فعل علی الصفا پس کرد بر مروه آنچه کرد بر صفا مفاک و از وی جیده بکسر و دعا و سعی بین الصفا و المروة واجب محبت با راست از صفا مروه یکی و از مروه به صفا و پس ابتدا از صفا است و ختم مروه و چنانکه فرمود حتی از کان اخروطاف علی المروة تا آنکه چون یافته شد اخروطاف مروه فقال پس گفت آن حضرت لو انی استقبلت من امری ما استقبلت اگر میشد که من پیشتر می آمدم از مروه و حال خود چیزیکه از پس دهنم لم اسق الهدی غیر از مدهی را و نمیرا آوردم با خود و هدی بفتح ما و سکون و ال قربانی که بحرم فرستند و جعلتها عمره و میگردانیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام من کان منکم لیس معه هدی فلیحل پس یکدیگر است از شاکه نیست با وی و پس باید که حلال شود و بر آید از احرام و لیجعلها عمره و بگوید تا زاعمره و ترجیح این کلام بطنی می طلبد حاصلش آنست که اگر کسی صلی الله علیه و سلم بعد از وصول مکه بکعبه وادی عمره اگر در احرام باشد و با خود قربانی که آنرا در ایام خمرزج کند یا مروه عمره کند و از احرام بر آید و فسخ حج عمره کند بعد از آن در ایام حج احرام به بند و حج بکند و هر که سوق هدی نموده است عمره کند و احرام خود بماند تا حج بکند از بعد از آن احرام بر آید و آن حضرت خود سوق هدی نموده بود و بر احرام باقی ماند و این معنی بوجه بر صحابه بران آمد یکی بجهت آنکه از احرام بر آیند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم هم بر آن باشد و ترک متابعت او کنند و دوم آنکه گفتند در میان ما و عمره جز پنج روز نماند پس مناسب نیست که از احرام بر آییم پیش از آن برویم و هنوز از مذکیرمان میگوید باشد و بعرفه در آییم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره را شهر حج از شش شایع بود پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم و غضب آمد و فرمود چکار کنیم حکم الهی چنین است که اگر من پیش ازین می دانستم بر آمدن احرام بر شامشاق خواهد آمد من نیز سوق هدی نمیگردم و از احرام می برم و فسخ حج عمره می کردم و من نمیدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد همام پس ایستاد و سواقه بضم سین و طه بن مالک بن جشم بفتح جیم و سکون عین و شین محو فقال پس گفت سراقه یا رسول الله العمانا هذا لم لابل ای برای امسال است این حکم برای همیشه است فثبت و رسول الله پس در هم آورد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اصابعه انگشتان خود را و احده فی الاخری یک انگشت را در انگشت دیگر برای تمثیل و قال دخلت العمرة فی الحج و گفت دادم عمره در حج مرتین و بار گفت این کلام را و گفت لا یخینین نیست که تو گفتی این حکم با امسال مخصوص باشد بل لابل ابد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آن است که در جاهلیت بود از اقلع عمره را و فسخ حج و قدم علی رضی الله عنه من الیمین امیر المؤمنین علی را که بقضای این فرستاده بودند در همین ایام حج قدم آورد و بعد از آن بیدن النبی سیدنا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و بدن بضم با و سکون دال جمع مده بفتح با و دال شتر و کا و قربانی که بحرم کنند و زود شافعی مخصوص مده بشتر است یعنی علی رضی الله عنه آمد و بدن بسیار برای آن حضرت آورد و فقال ماذا فقلت حبین فوضعت الحجس گفت آن حضرت بعلی چه فریختی و نیت کردی تو هنگامیکه فرض کردی حج را و احرام بستی قال گفت علی رضی الله عنه قلت این گفت و نیت کردم که اللهم انی اهل جا اهل به لکم فذلک ما بدستیکه من احرام بستم بخیر یا کاحرام بستی آن پیغمبر تو قال گفت آن حضرت فان معی الهدی پس بدستیکه با من هدی است و از احرام می بر آییم فلا تحل پس حلال میشود از احرام بیرون می آید قال گفت جابر که روی این حدیث است فلان جابقه الهدی الذی قدم به علی من الیمین پس بود مجموع شتران که آوردند اهل رضی الله عنه ازین و الذی انی به النبی و آن شتران که آورد و آنها را پیغمبر صلی الله علیه و سلم از مده همراه خود و خانه صد قال گفت جابر فحل الناس کلام پس حلال شدند و برآمدند از احرام مردم میر و صراط و موسی صهر کرد و مردم همه کو با صهر موسی با وجود فصلیت خلق چنانچه حدیث کعبه است برای آن بود تا بقیه از موسی بماند که در حج حلق کنند یا بمنی و طبعیت ایشان تنگی بود از بر آمدن از احرام پس تقصیر کردند در بقای حکم آن تمام کحل است و اقتصار کردند بر تقصیر کفایت و الله اعلم الا النبی کریم صلی الله علیه و سلم که از مروه برآمد و من کان معه هدی و دیگر کسی که بود با وی هدی حلال کان يوم المروة و پس بجای که شده در ترویج و توحه الی منی را و آوردند بسوی منی و منا مانی از آن کوه نیکه در وی ریخته میشوند خون یا با صحت آنچون بر حیل خواست که مختارقت کند م را علیها السلام گفت تنی کن چه خواهی گفت بشت میخوام و اهلوا بالحج و احرام بستم برای حج و یوم الترویة نام روز ششم از وی الحرام است زیرا که روی میر بیک روز شتر بیا صحت آنکه ابراهیم علیه السلام می میرد و فکر میکرد در رویان و که در مرفه دید و بود که فی القاصص من منی و حیثیت در آن نزد ما واجب نیست بلکه

[illegible]

[illegible]

پس باید که حلال شود و بر آید از حرام یعنی حرام نبوده و حج و عمره و کسی که احرام بست عمره و هدی فرستاد پس باید که اهل کعبه یا عمره ثم
لا یجیل حتی یجیل منهما بعد از آن حلال نشود تا آنکه حلال شود و زهره و وفی و واقعه فلا یجیل حتی یجیل فخر هدی و در ویتای یخنین آمده که پس اهل نشود تا آنکه حلال شود و بهر کردن یک
خود میل عمره این حکم دارد و من اهل حج فلیتم حجه و کسی که احرام بست حج پس باید که تمام کند حج نور اقامت گفت عایشه فخصت پس حیض کرد من و لم اطف بالبيت و طواف نکردم
بخانه کعبه بزی عمره و لا بین الصفا و المروة و نه طواف کردم میان صفا و مروه و مراد بطواف اینجا سعی است و بر سعی نیز اطلاق طواف آمده است فلم ازل حایضا پس همیشه بود من
حایض حتی کما یوم معرفة تا آنکه شد روز عرفه و لم اهل الا بحج و احرام نه بشبه بود من مکر برای عمره فاصونی النبی صلی الله علیه و سلم ان تقضی راسی و امنستطایس امر و ملائ حضرت
که یکشایم سر خود را و شانه منی بر یکم از حرام و مباح کرد و آنچه حرام شده بود با حرام و اهل بالحج و احرام بنده بعد از آن حج و اقول العمرة و ترک کنم عمره را فغضت پس کردم من آنچه فرمود آن حضرت
حتی قضیت حتی تا آنکه تمام کردم حج خود را بحث معی عبد الرحمن بن ابی بکر فرستاد ما من برادر امر عبد الرحمن بن ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر عایشه بود از یک مادر و اوصی
ان اعتمر مکان عسوتی و امر کرد که عمره کنم در بدل عمره من که فوت شده بود از من بجهت حیض و برآورد بودم از احرام آن من التعمیم احرام بنده من این عمره را از تخیم که جای است
بیرون که بدو سه میل نزد یکترین زمین حل بحرم و در آنجا جاسیت که از مسجد عایشه می گویند یعنی جای احرام بستن وی از آنجا و خواص الناس این تخیم را عمره گویند چون از برای عمره حرام
از آنجا می بنده قالت گفت عایشه طواف الذین كانوا اهلوا بالعمرة بالبيت پس طواف کرد و آن کسانی که احرام بنده بودند برای عمره بخانه کعبه و بین الصفا و المروة و کسی که
میان صفا و مروه هم حلو است حلال شدند و برآمدند از احرام ثم طافوا طوافا بعد ان وجعوا منی بعد از آن طواف کرد و بعد از آن که بازگشتند و آمدند از نماز و در طواف زیارت
و اما الذین جمعوا الحج و العمرة فانما طافوا طوافا واحدا و اما انکسائیک جمع کردن حج و عمره را و قرآن کرد پس طواف نکرد و مکر یک طواف روز نحر برای حج و عمره معاضق علیه
و عن عبد الله بن عمر قال سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم بالعمره الی الحج تمتع کر آن حضرت عمره بسوی حج فساق مع الهدی من ذی الحلیقة پس را ند و برد
با خود می را ز ذی الحلیفه که آن جای احرام است و بدایع اهل بالعمره و آنرا کرد پس اهل کرد و بعمره ثم اهل بالحج بستر اهل کرد و حج تمتع الناس مع البقی پس تمتع کردند و عمره با پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بالعمره الی الحج بعمره بسوی حج چنانکه صورت تمتع است فکان من الناس من اهدی و منهم من لم یهد پس بود از مردم کسی که هدی برد با خود و بعضی از ایشان کسی بود که هدی
نبرد و اما قد اهدی الله علیه و سلم مکة قال الناس پس بنه یک قدم آورد آن حضرت بلکه گفت مردم را من کان منکم اهدی فانما لا یجیل من شیء حرم منه کسی
است از شما که اهدا کرده پس بدستیک وی حلال نشود از پیچ چیزی که حرام شد و از وی یعنی احرام نبرد و هم بران حال که بوده باشد حتی یقضی حجه تا آنکه بگذارد حج خود را و من لم یکن منکم
فلیطف بالبيت و بالصفا و المروة و کسی که بنا شد از شما که اهدی کرده پس باید که طواف کند بخانه کعبه و صفا و مروه و لیمضو و باید که قصر کند وی خود را ذی این است و الا اطلق افضل است
و لیمیل و باید که حلال شود و آنجا مناسک و اعمال عمره است بجا آورد چنانکه در حدیث جابر که شدت سخن در اینجا است که از حدیث معلوم میشود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم تمتع بود و حج
است که آن حضرت قارن بود و تاویل این حدیث آنست که مراد تمتع معنی لغوی است که انقطاع و التذات است و شک نیست که این معنی در قرآن موجود است از جهت کفایه و مناسک
بنسب و احادیث و آنست که امر کرد اصحاب را تمتع و سنا و تمتع بحضرت وی بطریق اسناد بسبب است چنانکه میگویند بنکر و پادشاه شری را زار که چون بنا با او است که با خود و بنا کرده اما از او
آنجا آن حضرت صلی الله علیه و سلم منفرد بود پس و جاست که نخواست احرام حج بست پس از آن نیت عمره کرد و قارن شد هر که اطفال و رشید خیال کرد که تنها با حج احرام بست و افراد کرد و این
تا ویلات بجهت تطبیق میان روایات کرده اند و کلام درین مقام بسیار است در شرح سفر السعادت ذکر کرده اند و است و استدلال بالصواب بعد از آن حال تمتع را که هدی و نحر بیان نمود
چون از احرام برآمد و طواف و سعی نمود و عمره تمام کرد و ثم لیجیل بالحج بستر یکدیگر چون ایام حج برسد احرام بنده برای حج و لیجیل و باید که اهدا کند که هدی کردن و اراقت و نمودن و واجب است
تمتع برای شکر گذاری این نعمت که توفیق دای مرد و نسک یافت من لم یجد هدی یا پس کسی نیابد هدی را فلیصم ثلثه ایام فی الحج پس باید که دوازده روز در حج هر سه روز که باشد
و افضل آنست که سه ایام و ناسخ بدارد و بعضی گفته اند که پیش از ناسخ دارد و سبعة اذ رجع الی اهل و زوجه و در سبغت روز وقتی که برگردد بسوی خانه و دو که جمعی ده روز باشد و قرآن مجید
مطلق رجوع واقع شده است زیرا که فرمود و سبغت اذ رجعت من بعضی تفسیر کرده اند از رجوع باهل و بعضی بفرار از اعمال حج و برآمدن از نماز و رجوع بکعبه میضای گفته اند که منتهی این است
طبیعی نیز موافق آن گفته اند و باید که گفته که از رجوع الی اهل و زوجه هر این حدیث مویدین مذہب است و چون آن حضرت قدم آورد و مکر و امر کرد اصحاب را بدینکه رجوع و طواف حین قل مکة
پس طواف کرد و منکامیک رسید بکعبه و استلم الکرن اول شیء و بوسه و با جمل سواد غنعت از هر چیزه ثم خب ثلثة اطواف بستر بود که در هر یک از آنکذا نشد در طواف که از اشوا
میگویند که یکبار در کعبه گشتن است و منشی اربعه و شیء کرد بطریق معتاد آهسته چهار مجموع سبغت طواف و شوط شد که از اطواف که در فوج حین قضی طوافه بالبيت عند المقام
و کتبت بستر گذارد و منکامیک تمام کرد طواف بیت و از دو مقام را بر اویم در رکعت نماز را ثم سلم بستر سلام و او فافصرف پس بر گشت از نماز فاتی الصفا پس آمد که صفا را طواف بالصفا
و المروة سبعة اطواف پس طواف کرد بصفا و مروه سبغت طواف مراد بطواف اینجا گشتن است میان این دو که هجرت بار که آنرا سعی من الصفا و المروة گویند ثم لم یجیل من شیء
حرم منه بستر حلال نشد آن حضرت از پیچ چیزی که حرام شده از وی و از احرام نیز آید زیرا که قارن بود و اگر تمتع هم بود هدی با خود داشت حتی قضی حجه و نحر هدی به یوم النحر تا آنکه
از رجوع خود را و نحر کرد هدی خود را و نحر و افاض و ریخت بسوی کعبه یعنی از منی بکعبه آمد فطاف بالبيت پس طواف کرد بخانه کعبه طواف زیارت ثم حل من کل شیء حرم منه بستر حلال
شد زهر چینی که حرام شده بود از وی قضی نسا و پیش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غیر نسا و اینجا حج تمام شد و مطلق از احرام آمد و فعل مثل ماضی و فعل مضارع که در نذر نکرده

و زار احاطه بهم بنجا
 قال عقلت
 عطا و غیب و یاب
 کسی که در آن غصه
 که علال شود به
 و غصه دارد
 بغض و محبت
 یعنی کرده
 ز خدا و اصفی و
 از آن که درین
 و برکم و نیکو
 شاد است

معنا و زفاف و موت وی هم درین موضع اتفاق افتاده بود نه دخل العیض صلی الله علیه و سلم و اما آنکه پس از آمدن آن حضرت و حال آنکه من کریم که میگویم از وقوع حیض که سابقا مانع
 شود از آنکه از من جمیع احوال لغت بلفظ معلوم پس گفت آن حضرت شاید که تو حیض کردی مرا و از آنجا پس اینجا حیض است و در ملاوت لغت بلفظ مجهول می گویند قلت نعم گفت
 آری قال فان ذلك شئ کتبها الله علی نبات آدم گفت آن حضرت آنکه شکی نیست که حیض چیز نیست که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است خدای تعالی آن را بر ذرات
 آدم بی واسطه و در بعضی روایات آمده است که ابتدای آن از نسا بنی اسرائیل است و کلام در وی در باب حیض گذشت فاعلی ما فیجعل الحاج پس مکن ای عایشه مری که می کنند
 حاجیان غیر آن الا طوفی بالبیت حتی تطهروی چرا که طواف نمیکنی بخانه آنکه پاک شوی متفق علیه و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال بعثنی ابو بکر رضی الله عنه
 فی الحجۃ النحری امره النبی صلی الله علیه و سلم علیها گفت ابو هریره فرستاد مرا ابو بکر رضی الله عنه که مرا بگردانید بود و آن حضرت برای حج یعنی برای ابراهیم قبل حجه الوداع پیش
 از حجه الوداع که آن حضرت بنفس شریف خود کرد سابقا معلوم شد که چون حج فرض شد آن حضرت بجهت اشتغال بقبروات تنواست رفت ابو بکر رضی الله عنه را میر حاج ساخت
 یوم النحر فی رها فرستاد مرا ابو بکر روز نحر میان کرد و می که امره ان یؤذن فی الناس امر کرد ابو بکر آن کرده را که اذان گوید و سلام کند در دم احتمال دارد که تفسیر بر این
 هريرة و الایام بعد العام مشرک آگاه باشد که حج نکند بعد ازین سال هیچ مشرکی حج کردن مخصوص مسلمانان باشد و لا یطوفن بالبیت عربان و باید که طواف کنند
 بخانه کعبه هیچ بر من و این عادت اهل جاهلیت بود که بر من طواف میکردند و می گفتند عبادت نکنیم خدا را در جاهلی که گناه میکنیم در آن متفق علیه الفصل الثانی عن
 المهاجر المتکی قال سئل جابر عن الوحل بیری البیت یز فجدید به گفت مهاجر که از تابعین است پرسیده شد جابر از مردی که می شنید بیت را بر میسید و هر دو دست خورا
 فقال قد حججتا مع النبی گفت جابر تحقیق حج کردیم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم فلم نکن نفعله بنون پس بنودیم که بکنیم از او باین روایت است یعنی بنود آن حضرت که میگوید
 آنرا که مذموب آنکه ثلثین است و امام احمد گفته و سنابر و او دعا کند و در شرح کتاب خبری که در مذموب امام احمد است حدیثی درین باب روایت کرده است و بعضی رسایل
 که در مذموب حقی است ذکر کرده اند که در اول که نظر بر بیت افتد دعا کند و لا بد من عیدین از سنن دعا است و اما علم رواه الترمذی و ابو داود و عن ابی هريرة قال
 اقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم فدخل مكة ردی آورد آن حضرت پس در آمد کعبه را فاقبل الی الحبوب ردی آورد سوی حجر اسود فاستلمه پس استلام حجر
 ثم طاف بالبیت ستر طواف کرد بخانه ثم الی الصفا ستر آه بجعل صفا فعلا پس بالا برآمد و اراحتی بنظر الی البیت تا آنکه نظر میکرد بخانه فخرج جلدی پس بر داشت هر دو
 دست را فجعل یدکوا الله ماشاء و ید عوا پس گشت که ذکر میکند خدای تعالی را که میخواهد و دعا میکند پس ازین معلوم میشود که بنظر سبوی خانه دست بر میداشت و دعا می کرد
 مکررا و از حدیث سابق در غیر این حالت که صعود صفا است باشد و اما علم رواه ابو داود و عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال طواف حول البیت
 مثل الصلوة طواف کردن گرد خانه نافذ نماز است در ثواب الا انکم تکلون فیه پس فرق این است که شما سخن میگوید در آن سخن کردن مثل نیست از آنجا که نماز و درین عبادت
 ایامی است که اگر سخن نگوید بهتر است فم یحکم فیه فلا یسکن الا بخیر پس یکبار سخن کند طواف پس باید که تخم نگوید یعنی سخن نیک کند اگر چه ازین کلام ماس باشد و ابن
 حدیث استدلال کرده شد دست بر اشتراط طارت در طواف چنانچه در نماز شرط است و مذموب آنکه همین است و لیکن پرسیده اند که حقیقت تشبیه من کل الوجوه را و نیست زیرا که طواف
 ثواب و استقبال قبله و قرات و سایر اراکان معتبر نیست و لیکن طارات افضل است نزد ما و اتفاق دارند بر آن که نماز افضل است از طواف و بعضی میگویند که برای غر طواف افضل
 است که غنیمت است و جای دیگر نخواهند یافت رواه الترمذی و النسائی و الدامی و ذکر الترمذی جامعه و تفوه علی ابن عباس و ذکر کرده است ترمذی جابرا
 از رواه که وقف کرده اند بر این حدیث را بر ابن عباس و گفته اند که این قول ابن عباس است و لیکن ظاهر است که این موقوف در حکم فروع خواهد بود و اما علم و عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم نزل الحجر الاسود من الجنة فمروا به است حجر اسود انبثت و هو اشد بياضا من اللبن و وی در حال نزول سخت تر بود در سفیدی از شرف سفوف فخطا
 یا بنی آدم پس سیاه گردانیده است او را که انان و لا آدم رسیدن و ستای ایشان رواه احمد و الترمذی و قال هذا حديث حسن صحيح و گفته اند که در حدیث که
 ایمان مراد است اگر طایف الامیان است قبول میکند از آن تر و دلی تا و یدل ضعیف الامیان تر و دیگر دو کافر منکر میشود و لعمری در حدیث چیزی نیست که مخالف دلیل قاطع حکم باشد
 آن که گفته شد تا و یدل کند و صرف از ظاهرا نماید و قول طایف از یغ که ماد استایم بخصوص که بهشت و آنچه در است از چهار مبراین و مخالف است بحقیقت خبر را که مخلوق اند درین دار
 فانیه و خواص و لوازم و در و ال و فاما طافات بدان و باین حجر خود آفات برسد آنکه از دست و امط و طاحه شکست که بنوازش آن در وی باقی است و جانش نیست که نوازش کند
 از نزول در وادو نیا آن احوال تغیر و متبدل شده باشد چنانکه در آدم علیه السلام شده اگر در شکی و تشکی و مانند آن و بعضی میگویند که مراد جیون و از خبت جنت جود دین و برکت و شرف و کرامت
 که یاجیر نیست که از بهشت آمده است و سفید بودن او سیاه کشتن و بکنان آدمیان تنبیه است مراد میان را که عبرت گیرد که گناهان درجا و تاثیر میکند چه و لمای ایشان و این همه تر و دو
 شک و تاویل غلط باطن و میل لغزش است و رواه است است که نظر بر آن ایمان بسیارند و حقیقت آنرا بعلم الهی تقویض نمایند و بگویند که آن الله علی کل شئ قدیر و در شرح زیاده بر تبیین
 و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است و باسد التوفیق فاما ه مشهور شده میان مردم که ماتی مانده است در حجر اسود سفیدی چون گمان سفیدی میروم می آید قیامت نیز یک
 میشود قیامت و تفسیر تفسیر درین تفسیر بود که این را اصلی باشد یا نه پس در تاریخ که فاسی که تصنیف کرده گفته که این چیز را ذکر کرده است که در حجر اسود نقطه سفید دیده صیغیر شرق و بود علت
 این چیز درسته یا سفید و نه و تفسیر سلیمان حقیقی را در مساک خود گفته که دیدم من در حجر اسود سه جا سفیدی و بعد از آن دیدم که هر وقت در نقصان بود و این در سفید و بهشت بود

[illegible]

وقول امام ابو حنیفه همین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و می جمره العقبة بکنید و نظریان اطلاق امام شافعی و امام احمد بن حنبل بر می بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر
نظر قاعده ستمه شافیه آنست که مطلق اصل بر تقدیر میگرداند و الله اعلم بمقتق علیه و عن الفضل بن عباس و کان ردیف رسول الله صلی الله علیه و سلم و است
است افضل و بود وی پس آن حضرت نشیند بر ناله الله قال فی عشیه عرفة و غلا جمع للناس جین دفعوا که آن حضرت گفت در شب نهمه عرفة و بامداد روز دهم مردم را به یکجا
تیراندند و وضع زجر و ضرب بسیار کردند و علیکم بالسکينة بر شما باد ای مردم که قرار دارا مکنید و شبانی و اضطراب نورزید و هو کاف ناقته و حال آنکه آن حضرت باز دارند و بودند خود
از تیر زدن کاف تشدید یافتن بعضی بازداشتن حتی دخل محسرا تا آنکه درآمد وادی محسرا السین مکسوره مشدده و هو من منی و این وادی محسرا زنا است و بعضی میگویند از
روز دهم است و تحقیق آنست که بنیخ است میان هر دو چنانکه گذشت قال علیکم بحصى الخذف الذی یوحى به الحجره گفت آن حضرت بر شما باد که بر دارید سنگ زدن را
ازین وادی مانند منکر و عذف که میگوید و میشود آن جمره و سابقه بیان حصی الخذف که شت ظاهر این حدیث آنست که شکر زدن از راه برداشتن و در بعضی روایات آمده که از هر کس
برداشتند بودند و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موضعی که بردارند جایز است مگر آن جمرات که بوی می کرده شده است که آنها را نباید برداشت و اگر از آنها بردارند اصل
جواز باقی است لیکن خلاف اهل و افضل است و نیز اختلاف کرده اند که بخت شکر زدن بردارند که برای رمی جمره العقبه از هر جایی که خواهند و یا منقاد که بخت امر و خواهند باخت و
شخصت و سب برای روزهای دیگر و قال لم یزل رسول الله و گفت فضل بن عباس همیشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بلیبی تبلیه میگفت حتی رمی جمره العقبه
بعد از رمی جمره از تبلیه باز ماند و رواه مسلم و عن جابر بن عبد الله قال فاضل النبی صلی الله علیه و سلم من جمیع و علیه السکينة افاضه کرد یعنی روان شد آن حضرت از روز دهم و
حال آنکه بود بر وی قرار و آرام و امور هم بالسکينة و امر کرد مردم را بر سکینه و آسایشی و واضح فی وادی محسرا و تیراندند وادی محسرا این سابقه گذشت و امور هم بان
بمثل حصی الخذف و امر کرد مردم را که رمی کنند بمانند شکر زدن عذف که مقدار خود یا مقدار رشک باشد چنانکه گذشت و قال لعلي لا اراکم بعد عامی هذا گفت آن حضرت
با صاحب شاید که من نمی بینم شما را بعد از این سال چنانچه پس بیا موزید احکام دین را و ازین جهت این حج را تحت الوداع گویند که آن حضرت تعلیم کرد احکام را و دو و اگر دیا را از مولف میگوید که
لم یجد هذا الحدیث فی الصحیحین نیافتم من این حدیث را در احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و ذکر کردن صاحب مصابیح آزاد فضل اول دلالت میکند بر وجود آن در صحیحین الا فی
جامع الترمذی که در جامع ترمذی از این فقه مع تقدیم و تاخیر بعضی الفاظ بر بعضی و تاخیر بعضی از بعضی و مقتضای این آنست که در فضل ثانی ذکر کرده اند همیشه انفصل
الثانی عن محمد بن قیس بن مخزومه فخرجت مع سکون حای و جمره و فقیه را و بیتم تابعی نقل است قال خطب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ان اهل الجاهلیه کانوا
یل فحون من عرفة من تکلن الشمس کانها لعائم الرجال فی وجوههم خطبه فذا آن حضرت پس گفت بدستی کامل جاهلیت بودند که روان میشدند از عرفه تا آنکه میزدند آفتاب که بایک
و ستارهای و دانست در رویهای ایشان قبل از آن تغرب یعنی پیش از آن که فرو رود و آفتاب طیبی در بیان و بدستبندی از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است چیزی را که فی افتد از نور آفتاب شگفت
نزدیک میشود و باقی بجامه زیرا که نور آفتاب میدرخشد در روی روان مانند زرخیدن یا من عماره منی و بعضی گفته اند که گویا آفتاب هنگامیکه غائب میگردد و نصف گویا عماره است بر سر کوه ترا
که شکل غامض نصف کرده است و من الموزنة بعد ان تطلع الشمس جین کون کانها لعائم الرجال فی وجوههم و روان میشدند از عرفه بعد از طلوع کردن آفتاب هنگامیکه
میشد آفتاب گویا که عماره روان است در روی ایشان و انما الاندفع من عرفة حتی تغرب الشمس و بدستبندی که روان میشدیم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب و اندفع من الموزنة
و روان شویم از عرفه قبل از آن تطلع الشمس پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدینا مخالف لهدی عبدة الاوثان سیرت و روش ما این مخالف است بر سیرت پرستندگان بتان
والشرك و مخالف است بر سیرت شرک را یعنی اهل شرک را رواه البیهقی فی شعب الایمان و قال فیه و گفته است بیقی در وی خطبنا و معا فقه نحوه و رانده است حدیث
و ذکر کرده مانند حدیثی که گذشت یعنی مختلف است در بعضی الفاظ و اصل کتاب اینجا بیان است و این عبارت را جزوی نوشته و در تخریج این جمره از جالبیقی من حدیث مسدود منقره نحوه و عن
ابن عباس رضی الله عنهما قال قد مناد رسول الله صلی الله علیه و سلم لیللة المزدلفة پیش فرستاد ما آن حضرت در شب مزدلفه اغیله بنی عبد المطلب که گویا
عبد المطلب باشیم علی حمیرات سوار بر مرکب فخل بلطع افتاد فانس کش آن حضرت که میرد بگفت دست وان بای ما بر وجه لطیف در و داغ فی الصلح بطحا و حای حلیتین کیف
دست بر پشت زدن کسی را از مردم و قبول و میگفت اجبی بضمیمه و فتح مودعه و سکون و تحانه و کسوف و فتح بای شده ای پسرکان من و تصحیح این الفاظ بسیار است و شرح بیان که
لا ترموا الحجره حتی تطلع الشمس می بکنید جمره را تا آنکه طلوع کند آفتاب و فتح بای میزد و این است تا وقت زوال و بعد از طلوع فجر نیز جایز است و لیکن اسامی دارد و نزد شافعی و
احمد در وایتی پیش از طلوع فجر هم راست بی اسأت بشرطی که بعد از نصف لیل باشد و رواه ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و عن عائشة و عن عائشة قالت ارسل النبی
صلی الله علیه و سلم بام سله لیللة المزدلفة عائشة فرستاد آن حضرت ام سلمه را در شب خرفوت المزدلفة قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مصنت فافاضت بتر
گذشت ام سلمه پس طواف افاضه کرد و کان ذلك اليوم الذی یكون رسول الله صلی الله علیه و سلم عند هاه و دان روزی که میبود آن حضرت نزد ام سلمه یعنی روز
نوبت او بود که یاین اشارت بسبب استعجال وی در رمی و افاضت و الله اعلم و گفته اند که این خصی بود خاص بام سلمه و درین حدیث متعال است و اساطین علم حدیث منکرند آنرا روا
ابوداؤد و در فرستادن ام صبیبه و سوده نیز حدیث آمده و ظاهر آنست که جمره را فرستاده بودند و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لیلی المقیم والمعتمر حتی یستلم الحجر تبلیه میکند میگویند
تا آنکه اسلام میگردانند و طواف میگردانند و بای شک را و سیت و را و بقیه کسی است که قامت نموده است و عمره بجای آورد پس را و بقیه میگویند که می افتد و مقصود است که

و مرده نیز نعت بار است و الطواف تو گشتن کرد که بجز نعت بار است و از استعجم احدکم طبع استعجم بتو و چون استعجم کنی از شما باید که استعجم کنی بطاق تحریر برای ناکید است
 مرکم سابق با محبت ایتام و مبالغه در رعایت تلمیث دوا و مسلم الفصل الثانی عن قدامه بنعیم قاف و تخفیف دال بن عبد الله بن عمار بن قحطیب عین و تشدید میجالی است
 قدیم الاسلام طلیل الحدیث قانت کرد که بجز و بجز نعت بار است و از استعجم احدکم طبع استعجم بتو و چون استعجم کنی از شما باید که استعجم کنی بطاق تحریر برای ناکید است
 که می میگویم و بجز نعت بار است و از استعجم احدکم طبع استعجم بتو و چون استعجم کنی از شما باید که استعجم کنی بطاق تحریر برای ناکید است
 ضرب و لا طرد و بنود زن و نه راندن یعنی مردم را از پیش میراند و باشد و میزد و باشد چنانکه پیش طوک و اندام میزند و لیس قبل الیک و بنود گفتن بگو شود و در شوق و میل یعنی قول
 دوا و الشافعی و الترمذی و النسائی و ابن ملج و الدارمی و عن عائشة رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم قال انما جعل دمی الجبار و السخی بین
 الصفا و المروة لاقامة ذکر الله فرمود آن حضرت شروع کرد در اندیشه نشت دست انداختن سبک زبانی و دریدن میان خصا و مر و مکر از برای یاد کردن خدا می چون افعال حج اکثر از آن
 قبیل بود که در عقل نمی آید پس آن و در ک میزند معنی عبارت در آن خصوصاً سبک زبانی بکفایت مخصوص از آن و از آنجا آنجا و دیدن که این امور نعتی محض اند اشارت فرمود بآنکه تشریع این
 امور از برای اقامت و ذکر خدا و یاد کردن اوست تعالی در حد ذات شان آنچه مقارن آنهاست از ادعیه و ادکار که در خطابه بر نزد عقل شما ندر آید یا آنکه عاقل اگر بفکر کند در حق و در حق شما تحمیر میشود
 و فهم میزند که از آن تعبیه محض می باید و عقل خود را مغرول و مضلل شمارد و نمی بیند که امر شایع را و یاد می آورد ما سوا حق را و این قسمی از قضا است که اخضر انواع ذکر تحقیق است و این
 باعتبار اصل است اما الآن تصور فعل آن حضرت و دو و توقف آن حضرت در آن اما کن و موافق و اتباع و موافقت و می صلی الله علیه و سلم رسیدن در آن و دست و پای در آنجا
 که می نهاد و لذت و نورانیت و ذوق و حالت می بخشد و اثر و دو و قمار در باطن می آرد که زبان تعبیر نیان آن عاجز است عرف من ذاق رخ ذوق این می شناسی بجهان بخشی اللهم
 از رقا و اذ قنا و دوا و الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن عائشة قالت قلنا و بر عائشة است که گفت گفتیم ما اهل بیت یا رسول الله الا
 فنبی اللب نبأ یطالع یعنی آینه بر آیم برای تو بنمای و خانه که سایه کند ترا بمنافا قال لا گفت آن حضرت بنا بخند و در منافا می منافا من سبق مناجای فرود آمدن و نشستن کسی است که پیش تو
 و پیشتر بخار سیده منافا در اصل لغت جای نشستن شتر است و مراد اینجا منزل است یعنی مناجای نیست که مخصوص بجای باشد جای عبادت کرد و آنجا بنا کند تنگ کرد و جای بر بندگان
 خدا این توجیه شافعی است و نزد ما و جبهه نمی آید که زمین حرم و قفاست زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فتح کرد که را و وقف کرد و اندر زمین حرم را پس مالک نشود و آنرا هیچ یکی از آن
 عربان جا ساخته و محل بنا کرده اند و عمارت های عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که در آن تواند نشست حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی بادی آمد رحمة الله علیه که خادمان
 ایشان جای بکر اندر منار کوفه و متعین ساخته بودند چنانکه الآن عادت است قاضی صالح حسندی مدنی که در مصالح و علم و فاضل بود آنجا آمد و نشست خادمان آن حضرت شیخ آمد که گفتند که
 قاضی صالح آمده از ما بر و آنجا اگر گرفته نشسته است فرمود متعین بخند و بگریه و چند طبق از نوک طعام میا ساخته نزد قاضی صالح فرستادند و فرمودند با ایشان عرض کنید که طاهران خوب
 کردند که اینجا آمده نشستن جای شماست غایت آنچه مقتضای حسن خلق و مباحث است کار فرمودند دوا و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی الفصل الثالث عن فضی
 قال ابن عمر کان یقف عند الحجرین الاولین گفت نافع که ابن عمر بود که می ایستاد نزد دو حجره اولی یعنی بعد از زمی و قفاط و دلا ایستادنی در آن یعنی بسیار می ایستاد و بکبر الله
 بکبر می گفت خدا را و سبحه و تسبیح میکرد و می تعالی را و بحمده و حمد می گفت و او را حمد تخفیف و تشدید هر دو را بیت است و یدعو الله و دعای می کرد خدا را بسیار ایستاد و درین
 دو مقام و عاقل در حد تضرع نمودن و تحب و مسنون است و گفته اند تعداد قرأت سوره بقره میباید ایستاد و بعضی از باری تعالی نازل رحمت چندان ایستاده اند که پاهای ایشان سست
 شده و باند التوفیق و لا یقف عند حجره العقبة و می ایستاد بعد از آنکه از حجره عقبه در و نرزد و ندر ایام دیگر و در باب یوم نحر باید که گفت ابن عمر چنین دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله
 علیه و سلم عقبه را بر آمد بر کوه و این حجره در پایان کوه واقع شده است و وجه عدم توقف نزد این حجره عقبه و طول توقف نزد و حجره دیگر با نماند که کرد و انشاء الله تعالی دوا
 مالک باب الحدیث یفتح و یفتح و کسر و تشدید بر و آمده اول لغت اهل حجاز و لغت قرآن است و ثانی لغت بنی تمیم و هر دو قرأت است و واحد بر و هر دو و هر دو و هر دو و هر دو
 چیز نیست که فرستاده میشود از چهار پایا بلکه تا بچ کرده شود و کاهی بر مطلق اهل نیز اطلاق می یابد و وجه تشدید بعدی آنست که بنده هر چه میفرستد بجناب حق و تقرب میجوید نزد وی بدان
 هدیه ای قابل و بقره جاز است باتفاق و در غیر خلاف است و نزد ما جاز است و جاز نیست در دیگر آنجا جاز است در صحابا الفصل الاول من ابن عباس قال صلی رسول الله علیه
 علیه و سلم الظهور بذی الحلیفه گفت ابن عباس که از آن حضرت نماند پیشین رانده و قتی که بر آن سجده می کردی الحلیفه میقات اهل مدینه است ثم دعا بنافه بستر طیب و خواند
 نافع خود را که میخواست آنرا چای کرد و نافع شاعر هاشمی صفحه سنا مها الامین پس زده از آن نافع را در کزانه راست کوفان و می فی الصراح منکر که از هر چیز صانع انسان پهلوی و می و
 سلت الدم عنهما و بستر و پاک کردن رازان و قلل ها نعلین و او نعت در کردن نافع و نعل رانی الصراح تقلید چندی در کردن سوره قرآنی و آیه نعت بجهت علامت هدیه بود
 از عادت جا بهیث بود که میگردید و معلوم کرد که هدیه است و بچکس نذر و در اسلام نیز مقهور شدند از جهت صحت غرض ثم کب و احلته بعد از آن سوار شدن آن حضرت بر شتر
 خود که نافع قصید بود فلما استوت به علی المبیله اهل الجلیج پس بنگام میگردید نافع آن حضرت را برید که نام وضعی است تبلیک و بچ دوا و مسلم بدانکه اشعار پاره کردن حجاز
 که این است بنگام که روان شود از وی خون شوق از شعور است یعنی عالم یعنی تا بدانکه این هدیه است و تمیز کرد و در داخل او شانه شانه شود و در کم شدن و باز از این دزدان و بجز نعت بار است
 اگر ملک کرد و اخلاق دادند و بزرگ اشعار و نظم و نعت و غیره میگردید و در مویایی او و در نظم و نعت و اشعار و نعت است و در مویایی او و در نظم و نعت و اشعار و نعت است و در مویایی او و در نظم و نعت و اشعار و نعت است

که مستحب است تقلید و کرده است اشعار زیر که این مثل است و تعذیب خیران است و آن حرام است و آن حضرت صلی الله علیه و سلم کرده بود از جهت آن کرد که مشرکان با نفاق آمدند
از تعرض آن مکر با شعار و مردم بر سرین سخن بسیار پیچیده و گفته اند که این مخالف احادیث صحیح است که وارد شده اند و اشعار و این مثل نیست بلکه در حکم قصه و مجامعت زخمان و در کتب
که برای مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در آن وقت بغایت بعید بود از جهت قوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لا یبعد و لایحیی این کلام مشهور است میان قوم کوفه
که اگر است ابی خنیفه را شعار را رابل زمان خود بود که مبالغه میکردند در آن چنانکه خوف سلبیت جرات و فساد و غضب بود پس سبک تقلید پس است در حرام و حصول غرض و با شعار حاجت
نه آنکه اصل اشعار را کرده می پنداشت یا آنرا کرده می پنداشت که اشعار کنند و تقلید نکنند و نیز زمان وی مردم اشعار ترک داده بودند و آنرا که میکردند مبالغه میکردند و اشعار را
احرام نموده بود پس کرده پنداشت از جهت آن و الله اعلم و ثوبی از توحیدین سخن زیاد و تقریر و تحریر کرده و شرح آنرا نقل کرده ایم و با الله التوفیق و عن عائشة رضی الله عنها
قالت اهدی النبی صلی الله علیه و سلم مروة الى البیت فغنا کنت عایشه هدی فرستاد آن حضرت یکباری بخانه کعبه که سفیر اطفال هاپس تقلید کرد آنرا و اشعار نکرد
متفق علیه و عن جابر رضی الله عنه قال ذبح رسول الله صلی الله علیه و سلم عن عائشة بقرة يوم النحر کففت جابر و جگر در آن حضرت از جانب عایشه و از جهت
وی که او را روز خرو گفته اند شاید این باذن وی بود زیرا که تفسیر از غیر ابی اذن وی را و بنود و او مسلم و عنه نحو النبی صلی الله علیه و سلم عن انس انه بقرة فی حجة و هم
از جابر است که مکر در آن حضرت از جانب زمان خود کاه وی در حج خود خراجی یعنی ذبح است زیرا که مکر بعضی نیزه زدن است مخصوص شتر است و مشهور نزد ائمه است که کاه از شتر
کس کرده باشند و او مسلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت فلامک بدن النبی کففت عایشه یا فتم من کردن بندهای شتران پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
پیدای بد و دست خود بدین بختین و بضم سکون جمع بدین تفحات ثم قلدها و اشعارها پسر تقلید کرد بدن را و از خدمت آنها را و گردن آنها و اشعار کرد آنها را و اهل اها و شتر
آنها را بیکدیگر یعنی همراه ابی بکر که در سال اول فرصت حج امیر حاج کرده فرستادند نماحرم علیه شی کان احل له پس حرام نشد بر آن حضرت چیزی حلال کرده شده بود و او را
یعنی جاری نشد احکام احرام عایشه این را برای آن گفت که رسید بوی کلبن عباس میگوید که هر که هدی بکر فرستد حرام میگرد و بر وی آنچه حرام میشود بر محرم تبارسد هدی بکر مکر کرده شود پس
رو کرد بر ابن عباس این قول و بر متفق علیه و عنها قالت قلت فلامک بدن النبی کففت عایشه یا فتم من کردن بندهای شتران پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و از صفوی که بد
نرو من عن کعبه و سکون یا شرم یا شرم زکین ثم بعث بهما مع ابی پسر فرستاد آن حضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی الله عنه متفق علیه و عن ابی هريرة
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رای رجلا بسوق بدن آن حضرت دید مردی که میراند شتر را فقال ادکها پس گفت آن حضرت سوار
شو آنرا فقال انها بدن نه پس گفت آنرا و این بدن است یعنی شتر می است چون سوار شوم قال ادکها و ایلک بدن فرمود و سوار شو آنرا و ای بتو من میفرمایم که سوار شو و تو عذر
نمائی فی الثانیة و الا لثمة در کت دوم گفت آن حضرت این را یاد در کت سیوم و از آنچه ذکر کرد در دین حدیث معلوم میشود که در کت سیوم فرمود اما این دین روایت است
و در روایت دوم باز آمده است و علما اختلاف کرده اند که سوار شدن بر هدی درست است یا نه قومی بر آن مذکور است اگر زیان نکند و او را جمع میکنند که مضطر گردد و درست است
و الا نه و قول امام ابو حنیفه اینست و حال این رجل معلوم نیست که چه بود و الله اعلم متفق علیه و عن ابی الزبیر نام وی محمد بن سلم می است تابعی است و اسع اعلم قال
سمعت جابر بن عبد الله سئل عن ذکوب الهدی گفت شنیدم جابر را در حالتی که پرسیده شد جابر را سوار شدن بر هدی فقال سمعت النبی پس گفت جابر شنیدم
صلی الله علیه و سلم یقول می گفت ادکها بالمعروف و سوار شو او را با اعتدال و اندازه بی افراط و تجا و از حد اعتدال اذ المحبت الیهما این نیز وقتی که مضطر گردانیده شوی
ضرورت افتد و تواند که این بیان بالمعروف باشد حتی تحمل طهر او را تا کنونی بی تو پشت یعنی ركب را که بر پشت او سوار شوی و او مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنه
اقال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم ستده عشر بدن نه مع رجل گفت ابن عباس فرستاد آن حضرت شتر زده بدن بکر همراه مردی و گفته اند که نام آن مرد نایب بن جندب
اسلمی است و امره و فیها و امیر و حاکم گردانیده و امدان بدن را که مکه بانی آن بکند و خبر او را باشد فقال پس گفت آنرا و یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع علی منکها چگونگی نم و چه سازم
بدنه که مانده شود و واک کرد و ابداع ما آمدن شتر از سیر بجهت مانکی یا بارگران ابداع بضم بزه و سکون موحده و کسر و ال تحقیق این عبارت بیانی دارد و زبان علم در شرح ذکر کرده شد
است حاصلش همین است که گفته شد قال گفت آن حضرت انحرها منکر و اثم اصنع فعلیها فی دمهها پسر زکین کن برود و فعل بدن را که تقلید کرده شده است بدن را
خون وی ثم احملها علی صفحتها پسر بگردان فعل را که بیاورد و فعل کی از و لندا در حدیث دیگر که در فصل ثانی باید فعل لفظا مفرد ذکر کرد و صفت شام بدن تا بداند که بدن را که بدن است
پس بخورند از وی فخرانه اخیا که خوردن آن برایشان حرام است و لا تا کل منها انت و لا احل من اهل و فقتل و خورزان بدن تو و خور پیچ یکی از رفیقان تو که در سفر با تو
همراه اند و خواه فخر باشند یا اخیا و حکمت در نهایشان از اکل هر چه فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان است از ان و رفع تمهت یا یکی بکشد و بخورد و ابداع را بهانه سازد و در
بضم را و بکسر نیز گفته اند و سکون فاجاعت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظا لم یست و لیکن صحیح ثبوت او است در روایت و اضافت بیانیه است گفته اند این در بدنه که واجب
گردانیده است بر خود و از بدن نظیر میتوان خورد اگر گویند چون یکس نخورد و بیاض بخورد و درین توضیح مال است جوایش آنکه عادت بر آنست که اهل بودای می آیند و پسر ایشان
و میخورند و دفع میکنند و گاهی فایده دیگر میسر منتفع میگرد و او مسلم و عن جابر قال انحرنا مع رسول الله گفت جابر که در دیم یا پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم حاکم الحد بیبیه البدنه عن سبعة و القرة عن سبعة رسال حدیثیکه بکعبه آمده و منحصر شد شتر از شتر کس و کاه و از شتر از شتر کس و بدن نه نزد شتر

بودند
امام مالک
نقل
در حدیث
دین حدیث
صدا بسم
مالک دار
زیاده افزون
کرد

مقصود بشر است و نزد خفیه بقره را هم بداند میگوید این حدیث بظاهر میگوید قول شافعی است که بداند بقره مقابل نهاد و در باب الجمعة نیز چنین آمده است غالب این است لیکن
میگویند که این بقره نیز مقابل شتر مذکور است و اگر نه شامل ابل و بقره غنم است که قال ابل اللغه واه مسلم و عن ابن عباس قال دخل قلنا جلدته بفخرها و از این عمر
آمده است که بدستی وی آمد بر روی که نشانه است بدنه خود را در غالی که میگوید آنرا قال گفت ابن عمر ابعثها قیاما مقیده برانگیز آنرا در حال که ایستاده است بسته شده یعنی با
چپ سینه محل لازم گیر سفت محمد را صلی الله علیه و سلم سنت در شتر خواست و طریق بخیر این است که پای چپ شتر را بر سیمانی بر بندد و دو بالای سینه وی نیز بزند تا خون
و بقیه و دکان و دو کوفته درج است و در شتر نیز ریح است ولیکن سنت شتر است بر و بزند و در متفق علیه و عن علی و رضی الله عنه قال امر فی رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان اقوم علی بطنه گفت در سراسر زمین علی گرم اسد و جبه که اگر در آن حضرت که با یستم بر بدن وی و خبر و بار شتم از کار و بار آن وان انصدق بالحما و امر که تصدق کنم بکشت آن و
جلودها و پوستهای آن و اجلته و جلای آن وان لا اعطى الخوار منها و اگر کرد که ندیم شتر کشنده را یعنی اجرت و از آن قال گفت آن حضرت سخن بخلیه من عندنا ما
میدیم جز از این پیش خود متفق علیه و عن جابر بن عبد الله قال قال الانا ناكل من لحوم بدننا فوق ثلاث گفت جابر بودیم که میخوردیم از گوشتنای قربانیهای خود بالا سه روز یعنی در سه
روز بخش میکردیم و میخوردیم و بر دم میدادیم و زیاد بر سه روز جایز بود بخدا اشتن آن فخص لنا رسول الله پس رخصت کرد ما را پس بخرید صلی الله علیه و سلم قال کلو و تروا
پس گفت بخورید و توشه سازید یعنی زیاد بر سه روز فاکلنا و تروا پس خوردیم و توشه کردیم چون احتیاج بودم در ابتدای امر بسیار بود و حکم کرده بودند که تصدق کنند و توشه سازند و زیاد بر سه
روز نگاه دارند تا کی نیست چنانکه در حدیث مسلم بن الاکوع میاید متفق علیه و ضابطه در خوردن ذبائح است که از انصحه دوم تمتع و قرآن بخورد و از دم جنایات بخورد و الفصل الثانی
عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم اهدی عام الحدمیة فی هدا یا رسول الله صلی الله علیه و سلم حمل اکان لابی جهل قال
است از ابن عباس که آن حضرت فرستاد در سال حدیبیه که محضر شد و بکند استنداد و اقرش که مکه را به و عمره بر کرد و در پای خود شتر را که بر او حمل با بود و در بدنه بنحیت بسته است آمده
بود فی داسه بده من فضة و سکران شتر یعنی در مینی وی حلقه بود و در بقره بره بضم با و فتح را می مخففه حلقه که در مینی شتر یا در حجره مینی وی اندازند که فی القاموس یفعل بذاک الشکرین شکر
می نامند و تخمین میساخت بسبب آن شکران را تا به مینه آنرا در دست مسلمانان افتاده و درج گشته و از اینجا معلوم میشود که تخمین کرد اندین که کار و آن شکران را تا به مینه آنرا در دست
مسلمانان افتاده و درج گشته و از اینجا معلوم میشود که تخمین کرد اندین که کار و در غم و غصه مذاختن ایشان سخن و مستحب است قور تعالی لیغیظهم الکفار و رواه ابو داود و عن ماجیه
الخزاعی صحابیت نام وی ذکوان بود آن حضرت ناجیه نام کرده و در پای خود در بوی سپرد و مکه فرستاده بود و چنانکه در فصل اول گذشت و اما که تسمیه و ناما جیه بخت نبات یا فقر اخبر
از قریش قال قلت گفت ابی جهل فتم من یا رسول الله کیف اصنع بما عطل من البدن چگونه نمعالجه بخیر می که هلاک دمانه کرد و از بدن قال انحرها ثم اغمس نعلها فی ماء
گفت آن حضرت شکر کن آنرا شتر غوطه ده نعل را که افتاده است ثم خل بین الناس و مینها پشتر سوده و بکند اروا مع در میان مردم و میان آن بدنه فیا کلونها پس بخورند مردم
آنرا یعنی فقر غیر جماعه که رفیقانند چنانکه گذشت و رواه مالک و الترمذی و ابن ماجه و رواه ابو داود و الدارمی عن ناجیه الا سلمی ظاهر است که اختلاف نیست
و ذات یکی است زیرا که ناجیه در صحابی یکی است و در کتب و ما سلمی گفته اند و مؤلف ترا می گوید و عن عبد الله بن قوطا بضم قاف و سکون را در آخر طای جمله صحابی است نام او شیطان بود آن
حضرت بعد از نام نهاد عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان اعظم الايام عند الله یوم النحر گفت آن حضرت بدینست که بزرگ ترین روز را نزد خدا و در نحر است ثم یوم القریظ
قاف و تشدید را قال شود گفت ثور که راوی حدیث است و هو الیوم الثانی یعنی یوم القریظ و در نحر است نامیده شد به آن از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت و زید بن اسلم
در مینی بعد از تعب کشیدن و داوی مناسک و مراد است که از جمله اعظم ایام روز نحر است از حدیث آمده است که افضل ایام روز عرفه است پس افضل ایام عشره ذوالحجه است و روز
نحر از ایام ایام است و در روز جمعه نیز آمده است که افضل ایام است و مردم خلاف کرده اند و عرفه و جمعه یعنی گفته اند که افضل ایام هفتجبه است و افضل ایام سال روز عرفه است
و الله اعلم قال گفت بعد از بن قریظ رسول الله صلی الله علیه و سلم بد نالت خمس اوست نزدیک گردانیده شد از نری نحر یعنی آن حضرت بد ناینج باشش قطفون بزدن الله
بایست که میل پس در ایستاده بدنه که نزدیک میشد بسوی آن حضرت تا بکدام از ایشان آغاز کند در نحر فلما وجبت جنودها پس بنگامیکه ساقاشه افتاد بر زمین پهلوی ای زن
را یعنی سر و شد و افتاد و قال گفت راوی فکل کلک حنفیه پس بکلم کرد آن حضرت بکلم نهان یعنی بسته گفت لم افهمها که فهمیدم من آن کلمه را قال و قلت ما قال
گفت راوی پس بکلم من یعنی پرسیدم از کسی که در پهلوی آن حضرت بود و بعضی نسخ فالت الذی یله یعنی پس پرسیدم من کسی را که پیوسته بود با آن حضرت که چه گفت آن حضرت قال
قال گفت آن کس که گفت آن حضرت من شاما قطع بر که خواهر دوزین شتران برای خود قطع دواه ابو داود و از اینجا استدلال کرده اند بعضی علماء بر جوار نرب و غارت و زنا بعد
از آن مالک و ذکر حدیث ابن عباس و جابر رضی فی باب الاضحیه و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس و جابر که در مصابیح درین باب مذکور اند و در اخره الفصل الثانی
عن سلمة بن الاکوع صحابی مشهور است از شجاعان و نیران از ان نامی بود و پیاده با سواران جنگ میکرد و بقت می نمود و قال قال النبی صلی الله علیه و سلم من جنى
منکم فلا یصبح بعد ثلثة گفت سلمه گفت آن حضرت آن کسی که قربانی کند از شمس یا یک صبح بخند آنکس بعد از شب سیوم و فی بلیه منه شیء و حال آنکه باشد و غای
وی از این چیزی فلما کان العام المقبل قالوا پس بنگامیکه شد سال آینده و گفتند یا رسول الله فعل کما فعلنا العام الماضی کنیضا که کردیم در سال گذشته کنیضا که
انحیه بعد از سه روز قال گفت آن حضرت کلو و اطعموا و ان خروا بخیر و کلو فی ذلک العام کان بالناس جهل زیرا که بدستی و در آن حال بود بخیر

در حدیثی است که از ابن عباس روایت شده است که آن حضرت فرمود که اگر کسی از شما را در روز نحر از شتر خود شتر را که بر او حمل با بود و در بدنه بنحیت بسته است آمده بود فی داسه بده من فضة و سکران شتر یعنی در مینی وی حلقه بود و در بقره بره بضم با و فتح را می مخففه حلقه که در مینی شتر یا در حجره مینی وی اندازند که فی القاموس یفعل بذاک الشکرین شکر می نامند و تخمین میساخت بسبب آن شکران را تا به مینه آنرا در دست مسلمانان افتاده و درج گشته و از اینجا معلوم میشود که تخمین کرد اندین که کار و آن شکران را تا به مینه آنرا در دست مسلمانان افتاده و درج گشته و از اینجا معلوم میشود که تخمین کرد اندین که کار و در غم و غصه مذاختن ایشان سخن و مستحب است قور تعالی لیغیظهم الکفار و رواه ابو داود و عن ماجیه الخزاعی صحابیت نام وی ذکوان بود آن حضرت ناجیه نام کرده و در پای خود در بوی سپرد و مکه فرستاده بود و چنانکه در فصل اول گذشت و اما که تسمیه و ناما جیه بخت نبات یا فقر اخبر از قریش قال قلت گفت ابی جهل فتم من یا رسول الله کیف اصنع بما عطل من البدن چگونه نمعالجه بخیر می که هلاک دمانه کرد و از بدن قال انحرها ثم اغمس نعلها فی ماء گفت آن حضرت شکر کن آنرا شتر غوطه ده نعل را که افتاده است ثم خل بین الناس و مینها پشتر سوده و بکند اروا مع در میان مردم و میان آن بدنه فیا کلونها پس بخورند مردم آنرا یعنی فقر غیر جماعه که رفیقانند چنانکه گذشت و رواه مالک و الترمذی و ابن ماجه و رواه ابو داود و الدارمی عن ناجیه الا سلمی ظاهر است که اختلاف نیست و ذات یکی است زیرا که ناجیه در صحابی یکی است و در کتب و ما سلمی گفته اند و مؤلف ترا می گوید و عن عبد الله بن قوطا بضم قاف و سکون را در آخر طای جمله صحابی است نام او شیطان بود آن حضرت بعد از نام نهاد عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان اعظم الايام عند الله یوم النحر گفت آن حضرت بدینست که بزرگ ترین روز را نزد خدا و در نحر است ثم یوم القریظ قاف و تشدید را قال شود گفت ثور که راوی حدیث است و هو الیوم الثانی یعنی یوم القریظ و در نحر است نامیده شد به آن از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت و زید بن اسلم در مینی بعد از تعب کشیدن و داوی مناسک و مراد است که از جمله اعظم ایام روز نحر است از حدیث آمده است که افضل ایام روز عرفه است پس افضل ایام عشره ذوالحجه است و روز نحر از ایام ایام است و در روز جمعه نیز آمده است که افضل ایام است و مردم خلاف کرده اند و عرفه و جمعه یعنی گفته اند که افضل ایام هفتجبه است و افضل ایام سال روز عرفه است و الله اعلم قال گفت بعد از بن قریظ رسول الله صلی الله علیه و سلم بد نالت خمس اوست نزدیک گردانیده شد از نری نحر یعنی آن حضرت بد ناینج باشش قطفون بزدن الله بایست که میل پس در ایستاده بدنه که نزدیک میشد بسوی آن حضرت تا بکدام از ایشان آغاز کند در نحر فلما وجبت جنودها پس بنگامیکه ساقاشه افتاد بر زمین پهلوی ای زن را یعنی سر و شد و افتاد و قال گفت راوی فکل کلک حنفیه پس بکلم کرد آن حضرت بکلم نهان یعنی بسته گفت لم افهمها که فهمیدم من آن کلمه را قال و قلت ما قال گفت راوی پس بکلم من یعنی پرسیدم از کسی که در پهلوی آن حضرت بود و بعضی نسخ فالت الذی یله یعنی پس پرسیدم من کسی را که پیوسته بود با آن حضرت که چه گفت آن حضرت قال قال گفت آن کس که گفت آن حضرت من شاما قطع بر که خواهر دوزین شتران برای خود قطع دواه ابو داود و از اینجا استدلال کرده اند بعضی علماء بر جوار نرب و غارت و زنا بعد از آن مالک و ذکر حدیث ابن عباس و جابر رضی فی باب الاضحیه و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس و جابر که در مصابیح درین باب مذکور اند و در اخره الفصل الثانی عن سلمة بن الاکوع صحابی مشهور است از شجاعان و نیران از ان نامی بود و پیاده با سواران جنگ میکرد و بقت می نمود و قال قال النبی صلی الله علیه و سلم من جنى منکم فلا یصبح بعد ثلثة گفت سلمه گفت آن حضرت آن کسی که قربانی کند از شمس یا یک صبح بخند آنکس بعد از شب سیوم و فی بلیه منه شیء و حال آنکه باشد و غای وی از این چیزی فلما کان العام المقبل قالوا پس بنگامیکه شد سال آینده و گفتند یا رسول الله فعل کما فعلنا العام الماضی کنیضا که کردیم در سال گذشته کنیضا که انحیه بعد از سه روز قال گفت آن حضرت کلو و اطعموا و ان خروا بخیر و کلو فی ذلک العام کان بالناس جهل زیرا که بدستی و در آن حال بود بخیر

مشت و رنج یعنی فقر و احتیاج فادرت ان تعینوا فیهم پس خوارستم من بنی ازاو خدا که اعانت کند و مردم بخوارند آن چون اسباب احتیاج بر طرف شد نیز بر طرف گشت که
 بنده رخصت است متفق علیه و عن نبیسته بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانی و شین محجه مجالی است و رانیشیه المیر میگوید قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم انما انما یفینا کم عن الحومها ان تا کلوها فوق ثلث گفت آن حضرت برستی با بودیم که نمی میکردیم شما را از گوشتهای قربانیها که میخوردید از ابلائی سه روز و زیاده بران یکی است حکم
 برای آنکه تا کنجایش کند شما را و فراحی شود میان شما و هر کس برسد جا الله بالسحنه آورده ای تعالی فراحی و کنجایش را بخلو او و دخروا پس بخورید و بنسید و انفقروا و اینها یعنی طلب
 کنید بوی اجر و ثواب را از تجارت و الا تشدید نامی بود و تجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخورایند مردم را شاید که در خوردن نیز اجزی و توانی باشد که ایام ضعیف
 است چنانکه فرموده الان هذه الايام ايام اکل و مشرب و ناوله کاه باشد بدستیکاین روزها یعنی روزهای قربانی و روزهای خوردن و آشامیدن است چنانکه
 ایام ضعیف کشیده و محنت و پدید درین چند روز که حج کردید مغفوره شد بدین بخورید و بنوشید و دوی آسایش بنیاید با وجود آن خدا را یاد دارید و از ذکر خدا غافل مباشید چنانکه فرمود و ذکر
 و این روزهای ذکر خدا است و علامه ابوداؤد باب الخلق خلق سترون موی و اتفاق دارند بر آنکه خلق افضل است از قصر حاج و مقبره اگر نماز که خلق حرام است بر ایشان و در
 افضلیت آن است که مقصر باقی دارند است بر نفس خود زینت را زوی و حاج و معتبر مامور اند بزرگ زینت و تبدیل و انکسار و ادنی قصر است که بیکر نماز موی و مغفوره و مقصد سزا
 و کفایت میکند در خلق نزد خدا خلق ریح راس و خلق تمام سرقرب است بخت چنانکه در مسج و ثابت نشد دست خلق از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و دیگر حج و عمره و در
 خلق سائر شعور بدن کلام است مذکور در موضع خود و نسبت کلام در اصل جواز و لیکن ولی ترک آنست الفصل الاول من ابن عمران و رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه خلق و أسد فی حجة الوداع آن حضرت خلق کرد و سر مبارک خود را در حجة الوداع و اناس من اصحابه و خلق کردند جماعه از اصحاب و وی نیز از حجت دریافت شرف
 و متابعت و فضیلت خلق که بیان کرد آن حضرت آنرا به عام خلق را چندان بار و قصر بعضیها و قصر بعضیها که در بعضی اصحاب از حجت بعد از دعای آن حضرت مقصران را
 نیز در آن خیر التماس ایشان چنانکه در حدیث بیاید متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال لی معاویه انی مقصرت من راس النبی صلی الله علیه و سلم
 عند اللو و عقیص گفت ابن عباس که هر گاه من قصر کرده ام موی از سر آن حضرت نذرده و عقیص و درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شد و مقصرت بکسر میگویند
 شین محجه و فتح فاف بیکان عریض یا طویل تا بیکان بیکان در دست و بعضی گفته اند که مقصرت نام حلق است بفتح حیم و لام مقراض که بوی موی و چشم و جزو که پسند و شتر اینند و این
 لا نسب و اظہر است متفق علیه و عن ابن عمران و رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی حجة الوداع رایت است ازین عصبه فی الله عنما که آن حضرت گفت در
 حجة الوداع و وقت بر آمدن از احرام اللهم ارحم المحلقین خداوند رحمت کن موی سر شتر و کان را قالوا و المقصرون گفتند صحابه و کوتاه کنند کان موی را نیز دعا رحمت کن یا رسول الله
 قال اللهم ارحم المحلقین باز آن حضرت دعا کرد محلقان را و گفت خداوند رحمت کن محلقان را قالوا و المقصرون یا رسول الله التماس دعا باز کرد و صحابه برای مقصران و در پی مرتبه
 قال گفت و المقصرون و مقصرون از آن حضرت کن درین روایت و در بعضی محققین کرده و بار سیوم مقصران را جمع کرد با ایشان و در روایتی دیگر سه بار گفت چهارم بار گفت و بعضی
 متفق علیه ازین حدیث معلوم شد که این دعا در محققین راه التماس صحابه و عام مقصرین را در حجة الوداع بود و این دعا احتمال دارد که در عمره بود که صحابه را بر آمدن از احرام امر کرد و در و نخواستند
 که از احرام حج بر آید و بعضی گفته اند که در حدیث بود که بعلت احصاء از احرام بر آمد و خلق کرد و صحابه را نیز امر کرد بخلق و ایشان در اقبال این امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصاء بیاید
 و الله اعلم و عن یحیی بن الحسین بضم حای تابعی قد صدوق است عن جده رایت میکنی از جده خود که صحابه است و کفایت وی امام حسین است انها سمعت النبی که جده
 وی شنید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع دعا على المحلقین ثلاثا و المقصرون موة واحدة که دعا کرد آن حضرت بر محققین سه بار و بر مقصرین را یکبار ظاهر
 حدیث آنست که سه بار گفت اللهم ارحم المحلقین چهارم بار گفت و المقصرون و احتمال دارد که دو بار گفته باشد و ثالث دعا می محققین در قول او و المقصرون که مقصد اشتراک آنها است با
 مقصرین فاف و چه عجیب است موقع لفظ و المقصرون درین مقام که بجهت تقصیر خود را در امتثال امر خود شده اند دعا می آن حضرت صلی الله علیه و سلم و راه مسلم متفق علیه و عن ابن
 و عن النبی صلی الله علیه و سلم انی منافاتی الجمرة فوما هارایت است از آنست که آن حضرت آمد بنیاس آد جمره العقبة را پس دعا کرد آنرا و این در روز خمر است
 که از زلف آمد چنانکه گشت ثم اتی منزله بمناء و منحر نسکه پسر آمد و منزل خود که بنما داشت و حجر کرد قربانی خود را ثم دعا بالحل لاقی بطلب بسترش را که نام وی عمر بن عبد الله است
 مدوی قدیم الاسلام است و در روایت امام صحابه که چون حرم آمده و استرود دست گرفته بر سر آن حضرت صلی الله علیه و سلم ایستاد آن حضرت گفت یا عمر بن عبد الله که را نیز پیغمبر
 برده و زمره گوش خود در دست تو است و استرود است یعنی بشیار باش و قدر این نعمت بدان هر گاه گفت یا رسول الله بدستیک این انعمهای خداست و منت او است بر من آن حضرت گفت
 آنرا همین است و قال الحالی شقه الامین و او سرش را بجانب راست خود و ظاهرین حدیث آنست که مقصرون و مقصرون و بعضی من خالق اعتقاد کنند فخلقه
 پس خلق کرد جانب راست آن حضرت را ثم دعا بالحل لاقی فاعطاه لیا و پسر خود را آن حضرت ابو طلحه انصار را که از مشاهیر صحابه است و دست که در حجره شریف را
 خمر کرده و زوج ام سلمه است که مادر انس بن مالک است و از حجت در بعضی روایات آمده که با ام سلمه و او ثم قال الشق الا لیس فقال لخلق بستر و آن حضرت جانب چپ خود را پس
 گفت تبرک لخلق پس برترشید فاعطاه بالحل لیس و او میرا باطلحه فقال فتمه بین الناس پس گفت تمت کن این در میان مردم پس بر یک پایکی راه موی و دو تار و دو
 نصیب رسیده که یا شاعر این قصه شارت کرده است بیت مرا زلف تو موی پسند است فضلی میکنی بی پسند است و همچنین لطفان نیز تقسیم کرده و بر حاضران تمت فرمود و این برکات

در میان است مالی یخا یا باقی ماند که باعث تذکره و یادداشتی بود از اجزای وجود و شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم که یابوی بسند است که گفته است این معنی و اوست متفق علیه و
 همین عایشه رضی الله عنها حالت کنت اطیب رسول الله کنت عایشه بود من که طیب میکردم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قبل از من میبوسیدم پیش از آنکه اعرام بند و دیو و یحیی
 قبل از یعقوب بالبت و طیب میکردم و در من پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه بعد از طواف لبس ثیاب بطیب فیه مسک بخوشبوی که در روی مشک میبود و گفته اند که افضل و اولی طیب
 اعرام مشک و کلاب است که بوی دارد و رنگ ندارد و روزی که اعرام میبوسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بعد از طواف نسا نه طواف می شود و من پیش از آنکه طواف کنم پیش از آنکه اعرام بند و دیو و یحیی
 صلی الله علیه و سلم فاضل یوم النحر و حج فصلی المظهر و منار وایت است از این که آن حضرت آمد و در کعبه طواف کرد و دست راستش را بر پیشانی گذاشت و در ظاهر این روایت
 و در حدیث جابر و عایشه آمده که گذارد و ظهور آنکه درین حدیث تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگریست و حدیث جابر و عایشه از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر و صحیحین است متفق علیه
 اگر چه اینها از مسلم آورده الفصل الثانی عن علی و عایشه رضی الله عنهما قال لا نهی رسول الله کنت نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان مطلق المرأة راسها
 از حلق کردن زن سرش را و او الترمذی و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لبس علی النساء الحلق منهن بزمان حلق و چون این حدیث
 مطلق جاز خلق بود و در این توهم که بقول خود انما علی النساء التقصیر نیست بر زنان مگر تقصیر و او ابوداؤد و الدارمی و هذا الباب خلل عن الفصل الثالث و الاخری
 سابق الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه و سلم وقف فی حجة الوداع بمنی للناس سیالونده آن حضرت توقف کرد و تمام
 در جای در حجة الوداع بمنی برای خاطر مردم که سوال میکردند و استفسار می نمودند و تعلیم احکام و استکشاف ابهام می نمودند فجاءه و دخل فقال لم اشعرو فحلفت قبل ان اذبح پس آن
 حضرت را مردی پس گفت آن مرد که آگاه نشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه خلق بعد از ذبح باید که ذبح و لا حرج پس گفت آن حضرت ذبح کن هیچ مشکلی و باکی نیست
 فجاءه آخر فقال لم اشعرو فحلفت قبل ان اذبح پس آن حضرت را مردی پس گفت آنکه آگاه نشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه خلق بعد از ذبح باید که ذبح و لا حرج پس گفت آن حضرت ذبح کن هیچ مشکلی و باکی نیست
 و نیست هیچ چیز فاسئل النبی صلی الله علیه و سلم عن شیء قد لم ولا اخو الا قال اقل و لا حرج پس پرسیده نشد آن حضرت در هیچ چیز تقدیم کرده شده و چیزی که تاخیر کرده
 که آنکه گفت بکن هیچ باکی نیست متفق علیه و فی روایتی مسلم و در روایتی مسلم این چنین آمده که آگاه و دخل فقال حلفت قبل ان اذبح پس آن حضرت را مردی پس گفت
 حلق کردم من پیش از آنکه ذبح کنم قال اذبح و لا حرج پس گفت آن حضرت ذبح کن هیچ باکی نیست و اما آخر فقال افضت الی البیت قبل ان اذبح و لا حرج تقدیم و غیر
 و در صورت بدو سه واسطه است و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه و سلم سیال یوم النحر بمنی فقیل لا حرج پس گفت ابن عباس بود آن حضرت که
 همیشه روز نحر بمنی پس می گفت نیست حرج فساله و دخل فقال پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت و میت بعد ما مسیت و میکردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه روزی وقت
 باده و است فقال پس گفت آن حضرت لا حرج و نزوانه اکثرنا خیرک تلغوب لازم میکردم و مراد از سازند ایشان بعد از عصر است و نزوانه اگر شب کرد لازم نیست و چیزی و
 اگر تاخیر شد تا فردا لازم میشود و او الهجادی بلکه افعال روز نحر همان است و ذبح و حلق و طواف و اختلاف کرده اند که این ترتیب نیست است یا واجب اگر طواف باند و شافعی و احمد و اشیا
 که سنت است متمسک با بخیر حدیث و جماعت که امام ابو حنیفه و مالک از ایشانست میگویند واجب است و میگویند مرد و بنی حرج رفع اثم است از جهت جمل و نیان و لیکن جمعی
 است و طیبی گفته که ابن عباس روایت کرده مثل این حدیث و واجب کرده اند و دم پس اگر نمی فهمید و می این معنی را از من میگردید بخلاف آن و اند اهل الفصل الثانی عن علی و عایشه
 الله عنه قال آتاه و دخل فقال کنت علی آتاه آن حضرت را مردی پس گفت یا رسول الله انی افضت قبل ان اهل من طواف فاضه کردم پیش از حلق قال اهل حلق و آ
 لا حرج گفت آن حضرت تا نزد اهل کن با تقصیر کن و نیست حرج چون تخفیف کرد روی در ترتیب زیاده کرد و در ترخیص یعنی اگر حلق هم کنی تقصیر اگر تلافی نیز باز است و جا آخر
 فقال ذبحت قبل ان اذبح و آمد دیگری پس گفت ذبح کردم پیش از آنکه اذبح و لا حرج این و در صورت در حدیث سابق مذکور نشده بود و او الترمذی و الفصل الثانی
 عن اسماء بنت شريك بن قیس و کسر اصحابی است نزول کرد و کوفرا و حدیث آمده که کوفرا یا است قال خوجت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حاجا فکان النبی
 یا قوله کنت برآمد من با آن حضرت قصد حج کنند پس بودند مردم که می آمدند نزد آن حضرت فمن قائل پس بعضی گویند و او این را که یا رسول الله سعیت قبل ان اطوف
 سعی کردم میان مناه و ده پیش از آنکه طواف کنم و آخرت شیا و قد مت شیا یا گویند و بود که تاخیر کردم و در پیشتر کردم و در وقتش بیشتر کردم انان فکان یقول لا حرج پس و
 آن حضرت که می گفت هیچ باکی نیست و هیچ بزه نیست الا علی و دخل اقتص من عرض مسلم و لیکن حرج و بزه بر مردی است که برید و پاره کرد و آب روی مسلمان را بغیبت و امانت و حرام
 فی الصلح عرض بکسر منی حرج مرد و فی القاموس عرض محل مدح و ذم آنرا و می خواه و نفس و می باشد یا بدیدان یا در هر چه لازم امر اوست و فقر میکند بدین از حسب و شرف و فقر
 میدارد آن را از نقص و عیب کردن و هو ظالم و حال آنکه آن مرد ستم کننده است و غایتی ندارد رساننده است و برای عرض صحیح دینی نموده چنانکه حرج رواه و شود و تفسیق و
 و کذب و مانند آن میکند فذلک الذم حرج و هلاک پس آنکس است که بزه کار شده و هلاک گشته بمعصیت حرج بکسر است بر وزن کسر و او ابوداؤد و باب خطبة
 یوم النحر و می ایام التشریق بود و حج عظیم بقیع ثمان و امری که واقع میشود و در خطب کلام منشور بر کفای القاموس یعنی خطاب بکردن نیز می آید و غالب آمده
 معروف بر خطب چنانکه خطب بکسر خای و طلب لایة و ایام تشریق نامیده روز است بعد از روز نحر و تشریق قدیر کردن گوشت و چون گوشتی قرانی بنامه این ایام قدیر میکنند ایام تشریق
 گفته اند و جهت آنکه تشریق اند که قرانیه را و حج دو وقت طلوع آفتاب میکند پس از تشریق یعنی خورشید باشد و حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیجبه ما و بتوجه و دواع

پس بر میگرفت راه و میرفت بجانب دست چپ فلیسجل و يقوم مستقبل القبلة ثم یلعو ویرفع یدیه و یقوم طویلاً و یستاد و از ششم و هفتم و هجدهم ذات العقبة من بطن الواح
 پستری میگریزید و از منگاک وادی بسج حصیات یکبر عند کل حصاة و لا یقف عند هادئ و ایستاد و از هجدهم و نهم و عبقه ثم یضرب پستری میشت فقیول هکذا و ایت و رسول
 الله پس میخفت اینچنین و دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فعله میکرد از راه النجادی بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از می و جمره اولی می باید ایستاد و بسا
 ایستاده در دو عاکره و جمره اخیر را می میکند و بر گرد و نه و نایستند و دعا بخندند سر از ابرو شارب کس می نماند و مظلوم کان حج و افعال آن تعبیه است که عقل باید ریافت که آن راهی نیست و این
 نیز انان قبل است و لهذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما که از ایت و بعضی از علما گفته اند که وجه در ایستادن و اینجای آن بود که درین روز شغال بسیار بود و ملازم و حلق و افاضه میکرد بر جمعی
 اما این حتی در ایام منی مضقود است و بعضی گویند جمره العقبة در راه واقع است پس توقف نزد آن موجب ازدحام و تضییق طریق است و حقوق ضرر است بگذرندگان ماه بخلاف
 جمره و دیگر بگذراند راه اندر میان آن و بعضی گفته اند دعا در صلب عبادت و وسطای می باشد در نهایت دوی و دعا در صلب عبادت افضل است و اگر دعای حضرت رسول الله صلی
 علیه و سلم در نماز در تشهد بود پیش از سلام و بر آمدن از نماز و در جمره اولی در وسط اندیش دعا کرد در نماز و بعد از جمره عقبة منی کشت عبادت و باین وجه شارب کرد دست در پاهای و
 شمنی نیز گفته و در سفر السلوة نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از نقص نیست چه دعا بعد از نماز غیر مشروع است و چندین ادعیه و دعا که بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از اظفار صومیم
 آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا محتب نمازهای فرض و عقبت تلاوت قرآن و جز آن و بنده ضعیف تجا و الله عنه و دعا و تحفیک مشرف شد باین
 عبادت انداخته شد و دل وی بی سابقه فکر و قاطع بطریق الهام نگردد و توقف نزد این جمره یعنی جمره العقبة و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم توقف نزد این
 جمره اشارت است از بد جیم و رسول کریم که بنده چون در جمره اولی مجاهده کرد و بیاضت و شقت کشید و مبالغه کرد در آن و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و ادعای
 خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید و وی تعالی کار را بر وی و مبلج کرد و اندک و آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد و بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود و لایسا
 درین عبادت که حج است که شمر غایت آثار رحمت و تسبیح مغفرت است چنانکه یک و هفت و عرفات تمامه کنایان می بخشد که یا که گفت پروردگار تعالی که ای بنده کان من بسیار
 تعب کشیدی و مجاهده کردی و یکدی می آرام گیریدی و آسوده باشی که کنایان شمار بخشد و بر شارب رحمت کرد و این نکته را بر علما می بگویم که در آن وقت درین مشهد حاضر بودند عرض کرد
 خصوصاً شیخنا و مولانا قاضی علی بن القاضی جارا الله تعالی الهامی معنی مبادی الحرم الشریعین فخره پس همه قبول کردند و آستحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند و الله علم و عین
 عمر قال استاذن العباس بن عبد المطلب و رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یبیت بکلمة لیالی منی روایت است از ابن عمر که گفت طلب از ابن عمر که عباس عم محمد
 از آن حضرت که شب باش کند بکلمه و شبهای منی من اجل سقایقه از بد منصب سقایه زرم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در آن وقت و سقایه جای آب از
 فاذن الله پس از آن حضرت که عباس را به میتوت مکة متفق علیه بدانکه مسیت بمنی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه و هم چنین در روایتی از شافعی و احمد
 معتبر و بسبب اکثر دلیل است و هم چنین است حکم در مواضع که قیام بیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که میتوت یک ساعت کفایت است و مسک قول بسبت آن باین حدیث است
 که اگر واجب بسبب و چون از منی فرمودند آن حضرت عم عباس را به میتوت مکة و جواب میگویند که بجهت عذر و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ فخصت واقع شده بجای از من
 و کاهی مشک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت است بدان بودی بی از من نیز نیست و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطر بود و از ایشان خصوصاً در مثل این مقام
 از جهت تسلط بر این مخالفت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و شک نیست که در ترک سنت آثار است و استئذان برای اقطاع
 آن اشارت بود و در هر ای کفایت است که میتوت بمنی از مناسک حج مقصود و لذت عیت بلکه برای آسانی رمی است اگر کی میتوت کند در غیر منی و حاضر کرد در وقت رمی لازم
 نمی آید بروی چیزی لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم است و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و اب میگرد و بزرگ آن و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم جاء الى السقایة روایت است از ابن عباس که آن حضرت آمد بسوی سقایه زرم فاستسقی پس طلب کرد آب از عباس که سقایه جواد وی بود و قال
 العباس یا افضل اذهب الی امک پس گفت عباس بر سپر خود را که فضل نام داشت ای فضل بر و بسوی مادر خود فافت و رسول الله صلی الله علیه و سلم شارب من هکذا
 پس می آید آن حضرت را آبی از نزد مادر خود فقال استسقی پس گفت آن حضرت به عباس آب بخور آن را یعنی آب زرم و آب اندرون خانه میا و قال پس گفت عباس یا رسول الله
 انهم یجسلون لیل یهرفیه مردم می اندازند و ستای خود را آب زرم فقال استسقی باینکه گفت آن حضرت آب ده مرا چه شد که دست و آب می اندازند و فشرب منه پس خورد
 آن حضرت از آب زرم ثم اتی ذرم و پسر آمد آن حضرت آب زرم و هم سیقون و یعملون فیها و ایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب میدادند مردم و کاس میکردند و در آن
 فقال پس گفت آن حضرت اعلوا فانکم علی عمل صالح کار کنید و مشقت بخشد درین کار زیرا که شما بر عمل صالح آید یعنی این آب و ان و خدمت سقایه کردن عمل صالح است
 ثم قال لولا ان تغلبوا لست لکنتم ان حضرت اگر نمی بود و خوف این که غلبه کرده شوید شما یعنی غالب آید بر شما مردم در آب کشیدن بجهت اتباع سنت من و بگذراند شمار که آب کشید
 و این کار دست شما بر و تفرقت حق اصح الجسل علی هکذا هرگز نیفرود می آمد یعنی از آن حضرت آن روز سوار بود و نام مردم به بنید و احکام میاموزند تا آنکه می نهادم
 ریسان برین و اشاد الی عاتقه و اشاره کرد آن حضرت بلفظا به بسوی کتف خود و راه النجادی و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم
 صلی الله علیه و سلم و العشر و العشر و العشر ثم قد قد قد جبا المحصب روایت است از انس که آن حضرت بگذارد نماز پیشین را و دیگر او شام را و خنجر را بمحصب پس خواب کرد

من حیض کردم و طواف نکرده ام قال النبی صلی الله علیه وسلم حقیر من سکن قاف حلقی فیتح حاکم و سکون لام و این دعا است که بزرگ کند و لیکم حقیقت دعا را
نیست هم چنین زبان را دعا و خوب شده است چنانکه در امثال آن و حقیر و ح کردن و قتل کردن و هلاک ساختن یا معنی نازاند این دعا را رسیده در در حلق یا ندن چیزی در حلق معنی
گفته که این کلمه است که محل تعجب استحال میکند و این دو کلمه را زیاد و بر حق تعالی است که در شرح کرده شده است طاعت یوم النحر یا طواف کرده است روز نحر طواف زیارت مثیل
نعم گفته آری کرده است قال گفت آن حضرت خطاب بعنقه فافقوی پس برای او کوچ کن متفق علیه الفصل الثانی عن عمرو بن الاحوص رضی الله عنه نفع من و
سکون های معلوم و بصا و معلوم صوابی است و روایت کرده است از وی پس وی سلیمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی حجة الوداع ای یوم هذا
گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت در حجة الوداع کدام روز است این روز قال الیوم الحج الاکبر گفته در حج اکبر است حج اکبر نام حج است مطلقا چنانچه در قرآن مجید واقع شده است
و میگوید اکبر در مقابل اصغر است که عمره است و او را حج اصغر می نامند و آنجا الآن مردم حج اگر روز جمعه افتد حج اکبر میگویند متعارف زبان علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت
کرده اند که حج روز جمعه برابر بقیع حج است و گفته اند که این حدیث موضوع و باطل است نعم حجی که آن حضرت کرده صلی الله علیه وسلم در جمعه بود و بی شک حج روز جمعه فضیلتی خاص
از جهت اجتماع شرف زمان و مکان قال فان دعاکم و اموالکم و اعوانکم بیکم حرام مکرمه یومکم هذا فی بلدکم هذا شرح این در فصل اول معلوم شده است الا لا یجوز
جان علی نفسه آگاه باشد یا که کند و نکند و ستم نکند هیچ کس آگاه نیست و ستم کننده بر نفس خود مقصود نمی آید که کند و ستم کردن است بر غیر چه هر که کسی ستم میکند بحقیقت بر خود میکند
که اثم و عزای آن راجع به او است پس این خبر یعنی نمی است و در روایتی است الا علی نفسه و برین تقدیر معنی خبر نیست یعنی نمی الا لا یجوز جان علی آگاه باشد یا که
جنایت نکرده هیچ جنایت کننده بر غرض خود و لا مولا و علی والده و جنایت نکرده هیچ فرزندی بر والد خود و اگر این حدیث بحجت آنست که قبح و شناعة این بیشتر است از جنایت بر نیا
یا بحجت آنکه نیز حکم جنایت بر نفس است بحجت جریان عادت جاهلیت با خدا قارب شخصی نیاید و بی و این و جاین تا که حکم سابق است فافهم الا ان الشیطان قد ایس ان یصد فی
بلدکم هذا بل الله باشد بیتی که شیطا تحقیق نماید شد از این که عبادت کرده شود و اگر آنست است از تبت پستیدن و بیشتر شما که این است یعنی بایست که همیشه توبه و قیامت و لکن تنگ
له طاعة فیما تمحقرون من اهل الکفر ضعیفی به و لیکن سر انجام است که باشد شیطا از فرمان برداری و چیزی که حقیر و کم می شمارید شما از علمهای خود یعنی کار می کنید و گناهان می روید
و از آخر و حقیر می نپارید و در آن علمها طاعت شیطا است که راضی میگرد و شیطا بمان و آن علمها سودی بفتن و همچنان حروب و شر و دیگر در دوا و ابن ماجه و الترمذی
و صححه و حکم صحیح کرده است ترمذی این حدیث را و عن رافع بن عمرو و الزنی بنعم می و فتح زای و بنو نیست بر نیه صحابی است روایت کرده آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم و حدیث قال و آیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب الناس من حی جین او تفع الضحی گفت دیدم آن حضرت را که خطبه میکرد مردم را بمناسبت میگرد
بلند شد چنانکه علی بن ابی طالب صهبا سوار بر استر صهبا و صهبا آید که بالای شمشیر می سرخ بود و درون سفیدی چنانکه شقران شبین محجور قاف و علی بن عمر عنه و علی بن رضی بنی
عنه تغیر و تغیر میکرد و آن حضرت و مردم می شنوید و می فهمید و میرسانید با نیکان که در بود و آنحضرت میفرمود و الناس من قایم و قاعد و مردم بعضی ایستاده بودند
و بعضی نشسته در سجده خطبه منون است یکی در روز و تزد و یکبار دوم و روز و خف سیوم و زمینی در هر جا احکام که بعد از آن باید که تعلیم و تعقیب میفرمود و او ابوداود و عن عائشه
و ابن عباس و عن رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرو طواف الزیارة یوم النحر الی اللیل در روایت است از عائشه و ابن عباس که آن حضرت تاخیر کرد
طواف زیارت را تا شب ظاهر این معارض است بحديث عائشه که آن حضرت طواف کرده و بیکبار کرد و این اضطرابی است که در حدیث عائشه واقع شده و بسبب این تقدیم و ترجیح
کرده اند حدیث ابن عمر را که در صحیحین واقع شده که آن حضرت ظهر نماز کرد و چنانکه گذشت و اسد علم در و الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و عن ابن عباس و عن
النبی صلی الله علیه وسلم یوم لیل فی سبیح الذی افاض علیه روایت است از ابن عباس که آن حضرت رمل نکرد و طواف افاضت را بخانجا معلوم میشود که رمل بر
طواف زیارت نیست و رمل در طواف و رمل هم نیست پس رمل نیست مگر در طواف ترمذی و ابوداود و ابن ماجه و عن عائشه و عن عائشة و عن عائشة و عن عائشة و عن عائشة
صلی الله علیه وسلم قال اذا رمی لحدکم حجرة العقبة فقد حل له کل شیء الا النساء گفت آن حضرت وقتی که رمی کرد یکی از شام حجرة العقبة پس تحقیق از احرام برآمد و
حلال شد مرد و از همه چیز مگر زنان و بعد از طواف زمان نیز حلال خواهند شد و او فی شرح السنة و قال اسناد ضعیف و فی روایتی احد و النسائی عن ابن
عباس قال اذا رمی الحجرة فقد حل له کل شیء الا النساء و عنها قالت افاض رسول الله صلی الله علیه وسلم من آخر و منه حین صلی الظهر گفت
عائشه فاض کرد و در آن کشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم جانب که برای طواف در آخر و در وقتی که گذر از ظهر ظاهر این حدیث نیز صحیح است که ظهر نماز کرد و رجع الی صحن
پس بر کشت بسوی منی فکلت بهایا الی ایام التشویق پس رنگ کرد منی شبای روز تشریق یوم الحجرة اذ ازلت الشمس رمی میکرد و در وقتی که بر کشت آفتاب از جانب
مشرق بسوی مغرب کل حجرة بسبج حصیات هر حجرة هفت سنگریزه بیکر مع کل حصاة یکتر میگفت با هر سنگریزه و یقف عند الاولی و الثانیة و می ایستاد
حجره اولی و ثانیة بعد از رمی و بطیل القیام و در آن میگرد و ایستاد و او را و تفرغ و از رمی میکرد و در و چنانکه گذشت و یومی الثالثة فلا یقف عند هارمی میکرد و حجره یوم
پس بی ایستاد و در آن رمی میکرد و میگفت رواه ابوداود و عن ابی البلاح فیتح موحده و تشدید و ال دعای ملتین بن عاصم بن عدی ابی البلاح تابعی ثقة است و
پس وی صحابی است عن ابیه روایت میکند از پدر خود قال و خص رسول الله صلی الله علیه وسلم لوعا الابل فی البیوتة گفت نخست کرد آن حضرت برای

چرا نذران شتران در شب باشد یعنی اگر در نیت نکرده رخصت است آن بر موی او دم النحر رخصت کرد که می کنند روز نحر می جوای و مین بعد یوم النحر سیر می
کنند رمی دوروز که بعد از روز نحر است فیروا فی احد هما پس رمی کنند یکی ازین دوروز دوا و مالک و الترمذی و النسائی و قال الترمذی هذا حدیث صحیح
باب ما یجتنبه المحرم باب در بیان چیزهای که بر پیر می کند از احرار یعنی حرام است بروی بدن آن خواه واجب کرد و بروی دم باید قد یا نه و صدقه نصف صاع اگر کند بر صاع شصت
یا چیزی قلیل غیر مقدار بمقداری معین و همه مذکور است در کتب فقه و رسائل مناسک و جمله از آن در ساله فارسی مناسک بیان کرده ایم الفصل الاول عن عبد الله بن عمر
رضی الله عنهما ان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما یلبس المحرم من الثیاب چه چیزها ناست که بر پوشیده از جامها چه
چیز پوشد فقال پس گفت آن حضرت همه چیز پوشید لیکن لا تلبسوا القمص پوشید پیراهن را قمص یعنی قمیص و لا العمام پوشید دستار و لا السراويلات پوشید شلوار
و ما یوشون فیس و سر و پیل پوشیدن آنهاست بر وجه متعارف در آن چنانچه پیراهن را در بر آغشته و قبان را در پایا کند و الا اگر بر تن آغشته مثل رو یا چیزی لازم نمی آید زیرا که در نیت صورت
نمیکنند که پیراهن پوشیده و آرا پوشیده و لا البرانس و پوشید بر نس بار و بر نس بضم موحده و نون و سكون را در میان اینها تفسیر کرده اند و اقلنسوة طویل یعنی کلاه دوز و اقلنس
قاصر است در معرفت آن و آنچه مشهور است اینست که از غذا و شام می آید تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشد و لا الخفاف و پوشید موزه باران الا
احد لا یجوز فیلبس فیلبس خفین مگر کسی که نیاید نعلین پس پوشد موزه باران و لقیطه هما اسفل من الکعبین و باید که بر دهر و موزه باران بپایان نراند و پوشد موزه کی بر آید
و لا تلبسوا من الثیاب شیامه زعفران و پوشید از جامه یا چیزی که سوده است آنرا زعفران و لا دوس و نجامه که سوده است آنرا دوس بفتح و او و سكون را کیا هر دو
که رنگ کرده میشود بدان و آنرا اسپرک گویند متفق علیه و زاد النجاشی فی دوا یقه و یاده کرده است بخاری در روایتی این عبارت را و لا تنقب المرأة المحرمة و تنقب
بر روی میغلند زنی که محرم است و در بعضی نسخ لا تنقب تباین و تشدید قاف و نقاب کبر و نون روی بند و لا تلبس القفازین و پوشد زن بر دست قفاز از بضم قاف و تشدید فا
و زای و آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن نمیده است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است
که زنان در دستهای پوشند و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را
که خطبه میخواند و حال آنکه وی میخواست از المجد المحرم نعلین لبس خفین و قتی که نیاید محرم نعلین یا پوشد موزه باران و اذا المجد از الدبس سوا و پیل چون نیاید بند یا پوشد شلوار
و لیکن قطع میکند موزه باران زیرا که پاشنا چنانکه در حدیث سابق بیان کردیم برین اند و اگر بجان طور درست پوشد فدی و د و اما و حمیدیکو بد قطع کند که در آن فصاحت مالت است و
بجام ضرورت چنانکه استند بحال خود پوشد و فدی نیست و در سر و پیل نیز خلاف است و فر داما و بضم فیه پاره کند و از اساز و متفق علیه و عن یحیی نفع ثمانیه و سكون عین هما بن
بضم تیره و فتح قیم و تشدید تحت ثمانیه صحابی است اسلام آورد و در قفح و حاضر شد خنیز و طائف را قال کنا عند النبی صلی الله علیه و سلم بالجحرانه اخذناه و جعل اعرا کبفت
بودیم باز در آن حضرت در جحره که یک مرحله از کما است آن حضرت از آنجا عزمه بر آورده بودند که آید و امر وی ساکن بادیه علیه جبهه و هو متفصح بالخلق بر آن در جبهه بود و حال آنکه
آن مرد آلوده بود بخلق نفع خامجه و قاف و آخر نام طیب است که عریان میسازد و در آن فخران می اندازند مشهور است میان ایشان و ضمیمه ضیاده و غای مجتهدین آلودن جسد بطیب چنانکه
گویند بیکدیگر زوی فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله فی احرمت بالعبزه و هند علی بدستیکه من احرمتم بر اعمی سهره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود فقال پس گفت
آن حضرت اما الطیب الذی بک فلغسله ثلث مرات اما خوشبوئی که باست و آلوده است بدن تو بدان پس بشوی از اسه باران و بیکه استعمال زعفران حرام است بر بدن
نه از آن جهت که نقای از طیب بعد از احرار مفسد حرام است فافهم و اما المحبته فانزعها و اما جبهه که پوشیده پس برکش آنرا و بر از زمین ثم اصنع فی حمرات کافضه فحجج
پس بر کن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو که یا آنزد عالم بود احکام حج نه شبیه و آن حضرت عمره را حج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و شرائط آن احکام عمره نیز همان است
و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود و توقف بعز و عدم آن متفق علیه و عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یمنع المحرم و لا
منیج و لا یمنع بر سلفظ رفع و جزم و نیست منیج کند محرم خود را و نخند نخاح و دیگری را بولایت و کالت و خواستگاری نکند زن را خطبه کبیر خازن خراستن و این مذہب صحیح
و جمهور و علامت لیکن نه از نخاح و نخاح تحریمی است و از خطبه تحریمی و نیز از اجازت است همه و دلیل آنروچ میمونه است من دوا و مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله
علیه و سلم تزوج میمونه و هو محرم روایت است از ابن عباس که آن حضرت نکاح کرد میمونه را رضی الله عنهما و حال آنکه آن حضرت محرم بود بری عمره قضا متفق علیه و عن
یزید بن الاصم بن الحنث میمونه رضی الله عنهما میمونه بعضی گویند که او را روایت است و محالی است و صحیح آنست که تابعی است ثقة کثیر الحدیث عن میمونه روایت میکنند
خالد بن میمونان رسول الله صلی الله علیه و سلم تزوج بها و هو حلال کما آن حضرت تزوج کرد او را و حال آنکه محرم نبود و او مسلم قال الشیخ الامام محی السنه رحمه
الله و الا اکثر من علی انه تزوجها حلالا لا گفت محی السنه اکثر از آنکه آن حضرت تزوج کرد میمونه را در حالی که حلال بود و ظهور است تزوج میمونه و هو محرم و ظاهر شد بر یحیی
در حالی که آن حضرت محرم بود ثمنی بها و هو حلال پس بنا بر دینی دخول کرد میمونه را و حال آنکه وی حلال بود بسبب فحی طریق مکه نخاح میمونه و نای وی در سرف بود نفع سیمین
و کسر را و نای نام موضعی است بر راه مکه برده میل از که و از عجایب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز درین موضع اتفاق افتاد و الا آنرا بخاطر مقدمی غایبست که بعضی را ساخته اند بنا
حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم و در متعارض آمده حدیث ابن عباس ناطق است بآنکه تزوج میمونه در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود

[illegible]

اتی علی ثوبیا نافع بنی زبر بن جابر الراسی نافع که سرودی مخمور نافع میگوید فالحقیت علیه بوسنا پس انداختیم بر بالای ابن عمر برنی با قال اتی علی هذا وقل فی رسول الله
 پس گفت ابن عمر ای ای اندازی بر من این را و حال آنکه تحقیق نمی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یلیس له المحرم انما یکبره یوشد بر من را محرم ظاهر از منب ابن عمر
 اجتناب میخط بود مطلق بر نوع که پیشوند و سابقا معلوم شد که اگر مخمور را پیشوند بر وجهی که متعارف در آنست بکنی نذر و یا از جهت احتیاط کرده و اند علم رواه ابو داود و عن
 عبد الله بن مالک ابن مجشیه مالک بن نمون است و این صفت ثانیة عبد الله است و بحقیقه ضم با و فتح حای عمل و سکون یا نام دارد عبد الله است و مالک نام پیدا است
 و اگر بنی نمون بنحو لازم آید که بحقیقه دارد مالک باشد و حال آنکه زودا است و این را در مواضع دیگر ذکر کرده ام قد بر قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو مخمور
 خون کشید آن حضرت و حال آنکه وی مخمور بود و لحنی الجبل بفتح لام و سکون حای عمل و حمل بفتح حای و ان مشهور نام موضعی است میان مکه و مدینه چنانکه گفت من طریق مکة
 فی وسط و اسد خون کشید در میان سرخود و سطر الانیا بفتح سین تصحیح کرده اند و فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است و گفته اند که این مخمور بر سر و شیت
 زیرا که بی قطع شعر نخواهد بود و لکن بعضی موضعی باشد که در اینجا موی منیت جائز است بی خدی متفق علیه و عن انس رض قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم
 و هو مخمور علی ظهر القدام جحامت کرو آن حضرت و حال آنکه وی مخمور بود بر شیت پا من وجع کان به انصب دردی که بود و شیت پا و پا جای موی منیت عالیا و با و خو
 آن در می هم داشت و رواه ابو داود و النسائی و عن ابی رافع مولای آن حضرت و وی غنمت غلام عباس بود که حضرت نجشید قطعی بوده چون خبر اسلام او عباس را رسانید
 آزادش کرد و حاضر شد خداوند حق را نامش بعضی مصعب گفته اند بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام او پیش از بر بود و لیکن بد بعد حاضر نشده قال تزوج رسول الله
 صلی الله علیه وسلم میمونه و هو حلال نکاح کرد آن حضرت میمونه را و حال آنکه آن حضرت حلال بود و بنی بها و هو حلال و دخل کرد آن حضرت میمونه را و حال
 آنکه آن حضرت حلال بود و گفت انا الرسول بنیها و بود من میامی میان آن حضرت و میمونه رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن باب المحرم
 میجنب الصید بدانکه صید کردن محرم و نه نمودن وی دیگری را بصید و اشارت کردن بدان حرام است باتفاق و اگر چیزی از این افعال کند لازم میگوید و در الحاکم و غیره مخمور
 تفصیل است اگر خود صید کند یا مخمور دیگری صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر مخمور صید کند برای خود یا برای مخمور باذن وی یا بی اذن وی در اینجا هیچ مانع است و احوال است و علما
 منذهب بعضی صحابه و تابعین و من بعد هم و ابن عباس و طاووس و ثوری آن است که حرام است بر مخمور اکل صید مطلقا بدلیل اطلاق حدیث مصعب بن قیس که بپایه بود
 و مالک و شافعی و احمد آنست که مخمور اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بی اذن وی حرام است و اما اگر غیر مخمور صید کند برای خود و چیزی از آن برای مخمور و دیگر
 حلال است و منذهب امام ابی حنیفه و اصحاب وی آن است که حلال است اکل لحم صید مخمور و دیگر اما دام که خود صید کند و امر بدان نکند و دلالت و اشارت و اعانت بران
 ننماید وی یا مخمور دیگر اگر چه برای وی صید کرده میشود چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد این است تحریر منذهب و احادیث دین بحسب ظاهر مخالف و متعارض آمده
 و در شرح سفر السعادت این را بتفصیل بر چه نام استیفا کرده شده است آنجا باید بگوئیم و الله اعلم الفصل الاول عن الصعب بفتح صاد و سکون جحمتین
 بن جشامة بفتح جیم و تشدید مثله صحابی است ابن عباس از وی روایت واردات فی خلافة ابی بکر الصدیق رض الله اهله فی رسول الله روايت است از وی که بی
 هیهات و برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حماد و حشیا که در شکار کرده بود و هو بالابواء و آن حضرت را با و بود و بفتح حمزه و سکون موحده او بود آن با
 روان بود و بفتح و او تشدید و ال نام و موصع است میان مکه و مدینه نزد دیگر تمدنیه و میگویند که قبر عبد الله و الدان آن حضرت را با و است و ابن مصعب بن جشامة
 ساکن بود و خود علیه پس برگردانید آن حضرت بروی و قبول نکرد فلما دای منافی وجهه پس سگای که دید آن حضرت چیز را که در وی اوست از ناخوشی و انفعال
 و اندوه از قبول نکرد آن حضرت هیا و قال گفت آن حضرت انما نرده عليك الا انا حرم بر ستمیکه باز نکرد اندیشه ای از آنکه بحیث آنکه امر ما بمن حرم بعضین جمع حرام است بحکم
 بعضی و اجماع فی القانوس و در صحاح گفته که جمع حرام است متفق علیه پوشیده نماد که ظاهر این حدیث بدان است که مصعب بن قیس حصار و حشی زنده بصدیه آورد و مخمور جابر منیت
 قبول آن و لیکن سخن در گوشت شکار است که مخمور را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده است که هر یک از حمار و حشی بود پس در روایات مسلم آمده که هر یک در سرین حمار و حشی را
 که خون از وی میچکد و در روایتی آورده شق چهار را و شق یکسریه بر چیزی و در روایتی آورده و عضو را از وی و در روایتی پای او را پس بقرینه این روایات دین حدیث نیز همین مراد خواهد
 بود و عن ابی قتاده رض الله خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی قتاده صحابی مشهور که وی بیرون آمد همراه آن حضرت و این در عام حیدیه بود
 در سال ششم هجرت فتخلف مع بعض اصحابه و هم مخمرون پس ما نذ ابوقتا و بعضی از یاران خود و یاران وی مخمور بودند و هو غیر مخمور و وی مخمور نبود و فخر او احلال
 و حشیا قبل آن براه پس مدینه یان وی حمار و حشی را پیش از آنکه به مدینه وی آنرا فلما دأوه قو که پس به یکدیگر مدینه یا بان او گذاشتند و او دلالت و اشارت نکرد بدان حتی
 واه ابو قتا و آنکه دیگر ابوقتا و فوکب فوساله پس سوار شد ابوقتا و ده سی را که مراد او بود و فاسلهم ان یناولوه سوطه پس سوال کرد ایشان را که به همدست و فوکب
 او را بعضی گفتند که مراد سوطا اینجا سیف است و در بعضی روایات با سوطه مخمور نیز مذکور است فابو اس اباء و دنیا ران از دادن سوطه بدست وی بحسب امرام الا انهم یام
 اعانت بر صید قنبا و له پس فرود آمد ابوقتا و از اسب پس گرفت سوطا و در روایتی سوطه و مخمور را فخل علیه پس حمله آورد و بتاخت بر حمار و حشی محصوره پس بی کرد و فکند
 و بکشت او را ثم اکل فاکلو پس خورد ابوقتا و ده پسر خود و دنیا ران وی نیز فذل موا پس ایشان شدند بعد از خوردن که هر گوشت شکار در حالت حرام خوردن ابوقتا و ده پاره گوشت

نجا داشته بود و فلما ذکر رسول الله صلى الله عليه وسلم سالوه پس بنحاکمیکه دیافقته آن حضرت را و ببلانمت شریف رسیده و تحقیق حال را عرض نمود و پرسیده آن حضرت
 از حکم آن که در ابو ذر و در آن یار قال هل معکم منه شیئ گفت آن حضرت آیا هست با شما از آن چیزی قالوا مضی و جله گفتند با ما پایاوست و در روایتی باز وی او فاختها
 النبی پس گرفت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاکلها پس خورد پای آنرا متفق علیه و فی وایقه لهما و در روایتی برنجاری و مسلم را هر دو اینچنین آمده که فلما اتوا رسول
 الله صلی الله علیه وسلم قال پس چون آمدند نزد آن حضرت فرمودا منکم احد امره ان یجعل علیها آتیا شامی یجی بکی بود که امر کرد ابو قحافة که حمله کند و بتازد و بروی او نشاء
 الیه یا شارت کرده باشد بجاوت یعنی اعانت کرده باشد بوجی از وجه بر شکار کردن آنرا قالوا لا لقتله فخرده قال فکلوا اما بقی من لحمها لمت آن حضرت پس خوب کردید
 که خورید و بخورید آنچه باقی مانده است از کشتن وی این حدیث دلالت بر ابا جات میکند اما میگوید صید نکردده یا دلالت و اشارت بر آن نموده است و حدیث سابق
 بر حرمت آن مطلقا دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناخ بعضی خواهد بود و قد تحقق فی موضع و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه
 وسلم خمس لاجناح علی من قتلهن فی الحرم و الاحرام پنج چیز اند که گناه نیست بر کسی که بکشد آنرا در زمین حرم اگر چه در زمان احرام باشد الفأرة تخفیف اموش و الخراب
 زئغ و الحذأة کبیر ما و فتح وال و همزة بر وزن غنیه جانوری معروف است که آنرا غلبه را میگویند و در صراحات گفته و الحقر ب و کر و دم و الکلب العقور و سگ جرات کننده
 متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحل و الحرم پنج چیز از حیوانات فاسق اند که کشته میشوند در زمین حل
 و حرم و میسند آنرا محرم الحیة مار و الخراب الا بقع مومده و قاف زئغ میشه که سیاه و سفید میباشد و دوشیت و شکم وی سفید باشد و این در طیر و کلاب میباشد و فی الصرح
 بقع پسکی در مرغ و در حدیث در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام الله علیه و علی آباء الکرام واقع شده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم که گویا من می بینم پسوی کلب
 القبع که در آن می اندازد و خون اهل بیت من و بود و شمر ملعون ابرص و الفأرة و موش و الکلب العقور و سگ کننده و الحذی یا تصغیر حذأة است که در حدیث سابق مذکور شد متفق
 علیه بدانکه در هر یکی ازین دو حدیث پنج چیز از خمس موزیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق عقرب مذکور نشده و در حدیث لاحق بر عکس و خواب کلابی مطلق مذکور میشود و کلاب
 موصوف باقی و گفته اند که مقتول در حل و حرم که قاتل وی محرم باشد یا محل مخصوص درین پنج نیست بلکه همه موزیات را حکم همین است و بلیغ همه مانند شیر و کرک و پلنگ همه داخل کلب
 عقور اند و اتفاق کرده اند علماء بر جواز قتل محرم را ایشانرا و هر موزی را جایز است قتل وی در حل و حرم و اما قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در حل جائز است نزد شافعی و نزد
 ما که در حرم کرده باشد یا نه بجرم برده تنگ ساخته شود بروی محال مباح کل و شرب تا مضطر که در بخور و ج پس قتل کرده شود و حد زده شود الفصل الثانی عن جابر و رضی الله
 و رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لحم الصید لکم فی الاحرام حلال ما لم یضید و در روایت است از جابر که آن حضرت گفت کوششت شما که در شمار احرام حلال است
 ما دام که صید نکنید شما که صید کردید و صید کردید که صید کرده شود برای خاطر شما اگر صید کننده محرم نبوده و مندهب مالک و شافعی این است و این متوسط است میان دو مندهب دیگر چنانکه گفته
 شد و راه ابو داود و الترمذی و النسائی و عن ابی هريرة و عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الحد من صید البحر گفت آن حضرت که طبع از شکار در ریاست
 یعنی حکم وی حکم صید بحر است و آورده است که جواز از غنای افتادن باهی است و بعضی گفته اند که متولد بر یکدیگر و از ناهمی مانند کرک و کلب پس می اندازد و یا شکار دریا ساحل و پر ووش می یابد و شکار
 تجوز کردند بعضی از علما که صید کنند و در محرم زیرا که وی صید بحر است و صید بحر حکم قتل فی سجاء و اصل کلم صید البحر و تتم حرام حلال است اما کسی که تجوز نمی کند میگوید که وی صید بحر است که استقرار
 در آنجا است و بعضی میگویند زمین و قوت میکند آنرا پیغمبر و من می آیند زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در آن صید بحر گفت مراد آنست که در حکم صید بحر
 و حل کل بی وجه و تنگی و اصل علم دوا و ابو داود و الترمذی و عن ابی سعید الخدری رضی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقتل المحرم السبع العادی فرمود
 بکشد محرم ندیده حمله کننده را و وی در حکم کلب عقور است چنانکه گفته شد و راه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و عن عبد الرحمن بن ابی عمار و یقین عین جمله و تشدیدیم
 تابعی است که قرشی عابد بود و مشغوف بعبادت مشغول غمت و سلامت قال سألت جابرا بن عبد الله عن الضبع اصید می گفت رسیدم جابر را از ضبع بفتح معجم و ضم موسسه
 حیوان معروف که آنرا کرک گویند یا شکار است وی که حرام است قتل آن محرم افعال نعم پس گفت جابری ضبع از جمله شکار است فقلت ایو کل پس گفتم من آیا خورده میشود و حلال است
 خوردن آن فقال نعم پس گفت جابری خورده میشود و فقلت سمعته من رسول الله پس گفتم من آیا شنیدی تو آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال نعم گفت آنرا شنیدم آن حضرت
 و راه الترمذی و النسائی و الشافعی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح بدانکه اختلاف کرده اند در ابا جات نعم ضبع از سعد بن ابی وقاص آمده که وی بخورد و از ابن عباس
 نیز ابا جات آن روایت و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و امام ابو حنیفه و امام مالک بکراهت آن رفته اند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمی کرده از هر ذی ناب از سباع و حیوانات
 که ابا جات لحم و علی الخوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف است شافعی میگوید که ضبع مخصوص است انعم منی از هر سباع بقرینه حدیث جابر و الله اعلم و من جابری
 رضی الله عنه قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الضبع قال هو صید لکم جابری رسیدم آن حضرت را از ضبع که آیا آن صید است که بکشتن آن بر محرم حرام
 ثابت میشود گفت آن حضرت ضبع صید است و میجوز فی کلبا اذا اصابها المحرم و میگوید و میگوید و محرم و جابری آن چنان را وقتی که برسد و بکشد آنرا محرم و راه ابو داود و ابن ماجه
 و اللدیمی و عن خزيمة بن عجم و قح زای بن جریج و سکن ذی بعل و ذی سبزه و قح جیم و سکن ذی و یانیز میگویند و بعضی تشدید می نمایند یا قال سألت
 رسول الله گفت رسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن اکل الضبع در خوردن ضبع قال و ایا کل الضبع لکم گفت آن حضرت آیا می خورد ضبع را پس یکی یعنی وی چیزی نیست که کسی را

[illegible]

معا و تین بیانی سفیان و حدود حرم از به جانب مساوی نیست و نزدیکتر از به جانب تخیم است و در تاریخ مکه به را بتفصیل بیان کرده است و الله اعلم الفصل الاول
عن ابن عباس رضی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة لاهجرة ولكن جهاد ونية كفت آن حضرت در روز فتح مکه نیست هجرت ولیکن
باقی است جهاد و نیت بیا نش آنتست که هجرت از مکه مدینه فرض بود بر کسی که استطاعت دارد و بعد از هجرت آوردن رسول الله صلى الله عليه وسلم مدینه و چون فتح شد مکه سقط
گشت آن هجرت که فرض بود بر آنکه مکه دار الحرب نمائند ولیکن باقی ماند هجرت از دیگر کعبه دار اسلام از برای صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل است تحت جهاد
و نیت یعنی باقی ماند جهاد که کرده شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه قوت پذیرفته از هجرت و باقی ماند جهاد که تصحیح نیت و نیک کردن آن در هر عمل و درین نیز معنی
هجرت است یعنی ترک جمعی نفس و بیرون آمدن از موطن طبعیت و ترک کردن آنچه نمی کرد شرع از آن و از آن استغفرم و چون خوانده شود بر آن روزی شود
بر آن روزی شود و بر آورده شود برای جبار یعنی حکم کند امام که بر آنید جنگ کافران و نصرت دهید مسلمانان را فافرو و پس بر آنید و اجابت نمائید و امثال کسبید و او را
وقال يوم فتح مكة وكفت آن حضرت روز فتح مکه آن هدا البلاد حرمه الله يوم خلق السموات والارض بدستیک این شهر یعنی مکه حرام گردانیده است و او خدا
تعالی و نهی کرده است از ارتکاب چیزی چند در آن روزی که پدید کرده است آسمانها و زمینها را یعنی تحریم می دادیم و شریعت سابقه است و نیست از آن قبیل که حادث
بود و مخصوص باشد بشری و در شریعتی یا مراد آنتست که این زمین مادر وقتی که پدید کرده است محرم کرده شده است و این صفت در وی نماده اگر گفته شود که در باب
حرم المدینه باید که ابراهیم حرم گردانیده مکه را ساخته است و از حرم و من حرم گردانیده ام مدینه را ساخته ام و از حرم و اگر حرم ساختن وی قدیم باشد و جانشان
آن ابراهیم علیه السلام چه باشد و البش آنکه اسناد تحریم ابراهیم حرم از جهت آن باشد که وی رسانیده و اعلام کرد حکم الهی را زیرا که حاکم بشر نفع و احکام خدای تعالی است
و حکم وی قدیم است و استیلا صلوات الله و سلامه علیه هم رسانیده آن احکام اندیا چون برداشته شد خانه بیت المعمور با آسمان در وقت طوفان نوح هم مندرس و
منطس گشت عمارتی که بنا کرده بود آدم علیه السلام و بر طرف شد حرمت او و گشت شریعت مکرر که منسیه تا آنکه احیا کرد و ابراهیم علیه السلام فهو حرام بحرمه الله
یوم الفتح پس این بلد حرام است بحرام گردانیدن خدای تعالی تا روز قیامت و از دلن بحیل القتال فیها لاحد قبل و بدین شایان این است که هرگز حلال
نکرد و کارزار کردن در این بلد هیچ یکی را پیش از من و لم یحیل لی الا ساعة من نهار و حلال نشد مگر یکساعت از روز اشارت است وقوع قتال از خالد بن
الولید و لا بد آن بامروان آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود و لهذا اکثر علما و امام ابو حنیفه را ایشانست میگویند که فتح مکه قبل از آنکه کتب فقه فتح
غنوه میگویند و مذہب شافعی و بروایتی از احمد است که فتح او مصلح است زیرا که ایشان متنی نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود بعد از دخول خالد رضی الله
عنه و تعرض بعضی مشرکان مرا و او را و اخذ از آن حضرت بحلال شدن قتال مرا و اساعی صریح است در وقوع قتال و فتح غنوه و ثمره خلاف آنتست که یکدیگر میگویند فتح
غنوه بود جائز نمی دارد و فر و ختن خانه و اجاره زمین و خانهای آنها را زیرا که آن حضرت گرفت آنرا از آنکار و وقف گردانید میان مسلمانان و کسی که میکشد و صلحا بود مجرم نمیکند
بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر آن ملوک صاحبان است و باقی است بر ملک ایشان فهو حرام بحرمه الله الی یوم الفتح مکرر برای تقریر و تاکید است لایضاح
شکر که بریده نشود و خارا و چه جای شجار و در آیه گفته که هر که خشیش حرم را بدخت آزارید که ملوک نیست و خود رسته است بر دست قیمت آن مگر آنچه خشک شده از آن
و در آنکه خشک شده ضمان نیست زیرا که نامی نیست و چرانیده نشود و خشیش حرم و بریده نشود مگر از خز و امام ابو یوسف گفته باکی نیست بچرانیدن از جهت وجود ضرورت
و تعدد منع و اب از آن و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد اسخید است و نیز برداشتن آن داخل مکن است پس ضرورتی نباشد و از غرضش است چنانچه حدیث بیاید
و جائز است قطع او و دعوی او و نکات نیز مستثنی است زیرا که از جمله نباتات نیست و نزد امام شافعی و بر هر موافق است جائز است دعوی بیایم و کلام حرمه مذہب امام احمد سچو مذہب
است و شیخ امام اجل عارف و اربع بار عبد الوهاب متقی از عارضه می خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب مامردی بود که وی را احمد سقا میگفتند روزی
کلی از حرم آورده دست امامی داد و بقدری آلتی سهوشد و آنرا بوی کریم بچره بوی کردن الی درینجا و دید چنانچه مورچه دود و دماغ رسید و از دماغ بهر دو چشم برآمد و در روز
زیاد و شد تا رسید بجایی که رسید اشارت الله و قدره و لا یفیر صیده در مانیده و در بخانیده نشو و شکار او و چون تقیر حرام شد قتل و اطلاق بطریق اولی حرام باشد و که
تغیر کرده هم در تقاریرش از سکون تلف شد ضامن کرد و لا ملیتقط القطة الا من عرقها و بر نه از بر زمین افتاد و حرم را مگر کسی که تعریف کند و بشناساند آنرا یعنی تعریف
حرم نیست مگر تعریف تا آنکه یا مالک آنرا پس خرج نمیکند آنرا و مالک نمیکند و تصدق نمیکند چنانکه حکم قطعه قباغ و یکبار است که تعریف کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه
صاحب او بیاید بهر حال آنجا ندیده یعنی و لفظ حرم جز تعریف نیست و این از طریقین شافعی است و اکثر علما فرق نموده اند میان قطعه حرم و غیر وی از آن مکن و مذہب
نیز همین است و دلیل بر آن اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در لفظ چنانکه در باب عطیایا یا انشأ الله تعالی و میگویند که معنی قول وی الامن عرفها مدخید است
که تعریف کند تا کیسال درست چنانکه همه جا میگویند و مخصوص بیایم موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای بیان فصل حرم مکه و ذکر خصائص است
و اگر حکم قطعه وی حکم لفظا سائر قباغ باشد ذکر آنرا فایده نمی بینیم قدر و لا یختلی خلاها و بریده نشود و خلف تروی و خلا مقصوره و خلف تروی و خشیش خشک را گویند و قطع خشیش نیز
درست نیست زیرا که حکم شوک دارد و بعضی خلا را ببرد و آیت کرده اند و آن خطا است که قال التورثی فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله الا لا خیر مکرر آنرا

استشاکن از میان خلأ و از خمر کفر و سکون ذال معجز نام گیاهی مشهور است خوشبوی فایده لغتیه هم زیرا که از خمر برای آهنگران مردم است و در بعضی روایات لغتیه تا قیون معج
 قین ففتح قاف و سکون تخانیه آهنگر صاحب نهایی گفته آهنگر در کربلای محراب انداخته که انتن آهین و زر و لیبو ته و از برای خانه های مردم نیز کار می آید که بدان سقف خانه
 میسازند و در روایت صحیح آمده فاما بجمله فی قبورنا و بیوتنا زیرا که ما میکروانیم از خمر در قبرها و خانه های ما از خمر را عرب در میان کور با نیر می انداختند فقال چون التماس کرد عباس
 از خمر از آن حضرت وحی آمد پس استشاکر و فرمود الا الا و خمر که از خمر که رواست قطع کردن و در مذمب بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه و سلم بر
 خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام کرد و بعضی گویند با جتا و گفت و اول اصح و اظهر است و الله اعلم و فی روایتی هریزه لا یصلح یخبرها و لا یلقطها و لا یصلح
 الا منشد بر نزار و بر زمین افتاده که اگر منشد و نشاء و تحریف کم شده کردن و عن جابر و رضی قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول لا یحل لاحد
 ان یحمل بمکة السلاح گفت جابر شنیدم آن حضرت را که می گفت و روایتی بر یکی از شما که بردار و بلکه سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مکره است
 مطلقا و قول اول صحیح تر است و قول جمهور علماء است زیرا که آن حضرت در عمره قضای سلاح در آمد و لیکن کافران گفته اند که آنها را در قراب دارد و در فتح نیز مسلح آمد و واه مسلم
 و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل مکة یوم الفتح و علی راسه الخضر و روایت است از انس که آن حضرت در آمد مکه در روز فتح
 و بر سر مبارک وی مغفوب بکسر میم و سکون غین مجمر و فتح فازه خود که در رکاه می پوشند که فی الصراح فلما فرغ جابه و جل و قال ان ابن خطل متعلق با ستار الکعبه
 پس هرگاه کشید آن حضرت مغفرا را بر سر آمد نزد آن حضرت مردی و گفت که ابن خطل ففتح مجمر و عملا آنچه است پیرده های کعبه فقال اقلته پس گفت آن حضرت بخش او را
 و ابن خطل نام او عبد الله است و بعضی گفته اند غالب مرتد شده و مسلمانی را کشید که می بود و آن حضرت را و مسلمانی را می کشید و گفته اند که او را و واه بود مغفوب که بگو مسلمانیان تخی می کردند
 و نووی گفته که در حدیث دلیل است مکی را که روا شده است اقامت حد و دو قصاص در هر مکه چنانکه مالک و شافعی و نزد ابی حنیفه جایز نیست و جواب میدهند که حکم ابن خطل
 مستثنی است چنانکه از قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم معلوم میشود و من دخل المسجد فمات من کسی که در آید مسجد را آسین است و نیز میگوید که اباحت قتل وی در ساعت
 اباحت حرم بود و شاید که بر آورده کشته باشند و الله اعلم متفق علیه و عن جابر و رضی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل یوم فتح مکة و علیه عامه
 سوداء و روایت است از جابر که آن حضرت در آمد و در فتح مکه و بروی دستار سیاه بود و بغیر احرام و آمد بی احرام و واه مسلم در حدیث و دلیل است بر استحباب پوشیدن
 سواد چنانکه مذمب خفی است و بعضی میگویند سیاه نبود بلکه بستعال دهن و سودن آهین سیاه مینمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل شوند مگر اگر آنکه
 نیست حج و عمره کند و اصح قولین شافعی نیست و جواب در حقیقه آنست که حلال کرده شد مگر آن حضرت را ساعتی و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بغیر و جیش الکعبه غرامیکه لشکری کعبه را تخراب کند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و لشکر لشکر سفیانت پادشاه مصر در حدیث
 موجود و تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست فاذا کانوا یبیداء من الارض یخسف با و لهم و آخر هم پس چون می باشند بیابان از زمین در زمین خسف کردند و پیش
 اول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند بیداء نام موضعی است میان مکه و مدینه عائشه میگوید قالت کفتم من یارسول الله و کیف یخسف با و لهم و آخر هم و فهم اسواق
 و چگونه خسف کرده شود بادل ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشانند اهل بازارهای ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوخته است بمعنی رعیت و من یلس منهم مکه
 نیست از ایشان یعنی شریک در کفر و عصیت و قصد تخریب کعبه و غارت کردن باهل آن بلکه ضعیف و بنده اند مثلا قال یخسف با و لهم و آخر هم گفت آن حضرت خسف کرده
 میشوند بادل ایشان و آخر ایشان ثم یجثون علی نیا ته و پست بر یکدیگر میشوند بر نیات ایشان و همچنین است جریان عادت الهی خراسمه هلاک میکند اخیرا را بشومی اشرار که
 فخلط اند میان ایشان بعد از آن تمیز کرده میشود میان ایشان و در قیامت متفق علیه و عن ابی هریره رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یخرب
 الکعبه ذوالسویقین من الحبشة و یران میکند کعبه را شخصی که ذوالسویقین میگوید که از حبشه است و سوبقه تصغیر ساق و سوبقین تشبیه او است و جسته اکثر ساقهای خرد
 و خیف و باریک میباشد و ظاهر این شخص را ساقهای باریک و خرد تر از آنها باشد و حکم الهی بر آن رفته است که هلاک کعبه و خرابی وی بدست حبشه است و این محل عبرت است
 که کعبه با نقدر و عظمت بر دست احرار الناس خراب میگرد و وسعیا نیان با ن شوکت و عظمت بقصد تخریب وی هلاک شدند و بر زمین فرو رفتند و الله علی کل شیء قدیر و چون کعبه
 خراب شود قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد که تقای این عالم و آبادانی او منوطا و مربوطا بر جود این خانه معظم و مکرم است متفق علیه و عن ابن عباس رضی عن النبی
 صلی الله علیه و سلم قال کافی به گفت آن حضرت که یاکه من می نیم خراب کند کعبه می نیم او را و وی حاضر است نزد من اسود سیاه است الفج با و بتقدیم حاجی مکه
 بر جمیع آنکه در دوپای وی فرج کشاده باشد و پایهای او از یکدیگر دور باشد و در شمی و مالای قدیمین نزدیک باشد و در پای شند و در وی و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود و چنانکه
 شتر و گاو و کوفته نزد و شنیدن کنند قلعها را بجا میگردان شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خواب خواهد کرد و احتمال دارد که این میرد
 باشد و بوی لشکری بود و واه البخاری الفصل الثانی عن یعلی بن امیه قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال احتکوا الطحام فی الحرم الحیات
 غله نگاه داشتن تا کلبانی فرو شدند در حرم مصیبت و نافرموده کردن است احتکار در همه بلاد حرام و منعی است و مذممت تر است حرمت آن و الحاد و از دین بر کشتن و ارتکاب آنچه
 حرام است در حرم و واه ابو داود و عن ابن عباس رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مکة ما طیبک من بلدین پر عجب خوش شهری بودی تو احببت

الی وچعب دوست داشته شده تو بسوی من لولا ان قومی اخر جونی منك ما سکنک غیرک انکرمیدو اینک قوم من بیرون می آورده اند ملاز تو کنوت میگردم من جز تو ندو واه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسناد او عن عبدالله بن عدى بن حصاة قرشی زهری است وبعضی گفته اند ثقی علف بنی زهره صحابی است معه و داهل جمار قال وایت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واقفا علی المحرورة اساده بر حروره بفتح حاء و سکون زای مجمره و فتح و او تادرا بعضی بفتح زای و تشدید و او روایت کرده اند و حوام که تصحیف میکنند و غوزه میگویند بعین اصل تل صغیرا گویند و الا ان نام موضعی است نزد مناره مسجد که متصل باب اجابت فقال والله انک لخیر ارضی الله الی الله و احب ارضی الله الی الله پس گفت آن حضرت خطاب بکلمه غطره کرده بدستیکه تو بهترین زمین خدائی و محبوب ترین زمین خدا نزد خدا و لولا انی اخرجت منك ما خرجت و اگر نمی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون نمی آمدم و در بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر و دوست داشته شده تر نزد من و بسوی من و بود این قول از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد خروج وی از مکه در عمره قضا زیرا که قریش گفتند که بعد از سه روز بر آید و نشیند و بعضی گمان بردند که نزد خروج بجهت بود و این سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آن حضرت گفت و وی سوار بود بر امله خود و در خروج بجهت باین صفت بنود بلکه همان برآمد و در ترین این آنست که در تاریخ از قیام مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج بنود مکه گنجه مذکور حال سابق کرده باشد و الله علم واه الترمذی و ابن ملجه الفصل الثالث عن ابی شریح العدوی بفتح عین و دال صحابی است روایت است از وی انه قال لعمر بن سعید که وی گفت مرعوبون سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب عبد الملك بن مروان و هو بیعت البعوث الی مکه و حال آنکه عمر بن سعید میفرستاد لشکر را بسوی مکه برای قتال عبدالله بن الزبیر پس گفت ابو شریح ان ذن لی ابها الامیر احد ثلث قولاً قام به رسول الله دستور می ده مرا ای امیر تا حدیث کنم ترا سختی که خطبه خواندند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الغد من یوم الفتح فردای روز فتح مکه سمعته از نای شنیده است این سخن را هر دو گوش من و وعاء قلبی و یاد داشته است از اهل من و ابصرته عینای دیده است هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده حین یکلمه به سبک میکشیدم که در آن حضرت آن سخن را حمد الله و انشی علیه شش گردم خدای را و ذکر کرد صفات وی تعالی را ثم قال ان مکه حرمها الله پسر گفت آن حضرت بدستی که مکه حرام گردانیده است او را خدای تعالی و لم یحرمها الناس و حرام نکرد اند و در مردم فلا میجل الامرئ یؤمن بالله و الیوم الآخر پس حلال نیست مردم ویرا که ایمان می آرند بخدا و روز آخرت ان یسفل بها دما انیکه بریزد در مکه خون را و لا یغضد بها شجرة و نه حلال است که در دروی رختی را فاقان ترخص اجد بقتال رسول الله پس اگر رخصت جویدی کسی را بخت آورد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیها در مکه و گوید که پیغمبر خدا قال کرد ما ینکریم فقولوا له ان الله قد اذن لرسوله پس بگویند ما و را که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را و لم یلذن لکم و اذن نکرد او را شمر را و انما اذن لی فیها ساعة من نهار و اذن نکرد او است خدای تعالی را در وی مگر یک ساعت و زمان قلیل از روز و قد عادت حرمها الیوم محرمتها بالامس و تحقیق بازگشته است حرمت او و مردم چه حرمت او در روز و لیل بلغ الشاهد الغائب و باید که برساند این حکم را هر که حاضر است و شنیده است از من هر که را که غائب است فتهیل لابی شریح ما قال لك عمرو بن لطفه شد ما ابو شریح را چه گفت مرا عمر بن سعید در برابر این سخن قال گفت ابو شریح قال گفت عمر بن سعید انا اعلم بذلك منك من دنا تر من باین حدیث که تو گفتی از تو یا ابو شریح یعنی من هم میدانم که مکه حرام است و لیکن ان الحرم لا یحید عاصیا بدستیکه حرم نپا نمیدانم کار را که خلاف امر و الی کند و خروج نماید بروی و لا فاد ابد م و نه نپا میدهد که ریزند را بخون یعنی کسی که رنجته در حرم در آید و لا فاد و انجرت به بضم خای مجمر و سکون را و بفتح نیر گفته اند و بموحده فساد در دین و خیانت و بلیه یعنی اگر یکی فساد می در دین کند یا خیانتی و بیکر کند چنانکه مال یکی را تلف کند یا حتی یکی را ضایع سازد و مجرم گرداند جزای آن از وی ساقط نکرد و مقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است و از طاعت امام برآمده و اگر از حرم بر آید آنجا نرشد میباید و اگر نه در حرمش میبکشد متفق علیه و فی الجنادی الخریة الخیانة یعنی در صبح بخاری تفسیر کرده خریة را خیانت و عن عیاش بفتح عین و تشدید تخانیة و شین مجمر بن بیه بفتح را و کسر موحده المخرومی بجای مجمره زای صحابی است قدیم الاسلام برادر ابو جهل است از مادرش و آن حضرت او را دعایم کرد در قنوت اللهم انج عیاش بن ریحة چنانچه در باب القنوت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال هذه الامة بخیر ما عظموا هذه المحرمه همیشه این امت بخیر و سلامت در دین و دنیا مادامیکه تعظیم کنند این حرمت را یعنی حرمت مکه و حرم خدا را و اجتناب کنند از ارتکاب آنچه نمی کرده اند مدان حتی تعظیمها چنانچه باید و شاید تعظیم وی کرد و مبالغه و احتیاط در آن نمود فاذا ضیعوا ذلك هلكوا پس چون ضایع گردانند آن حرمت را هلاک شوند و او ابن ماجه باب حرم المدینه حرسها الله تعالی احادیث در تحريم حرم مدینه طبره آمده و اختلاف کرده اند علماء در ترتیب حکم تحريم بران و مذنب امام ابی حنیفه آنست که معنی حرمت در آن مجمر و تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و زوم جزا و هر که بکند چنینی ازان آثم میگرد و جزای نیست بران و امنیت قول مالک و روایتی است از احمد و قولی است مر شافعی را و نووی گفت که مشهور از مذنب مالک و شافعی و جمهور علماء آنست که ضمان نیست در صید مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و توراتی گفته که قابل نشدند بجهنم صید مدینه مگر چندین معده و در احباب و جمهور ایشان منکر نیستند اصطیاء و طیور مدینه و نرسیده است ما را نای ازان بطریق که اعتقاد توان کرد بران و بعضی علماء گفته اند که واجب است در وی بجزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ صلیب است از جهت حدیث مسلم که از

سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قابل نشده باین مکر شافعی در قول قدیم الفصل الاول عن علی رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم الا القرآن وما فی هذه الصحيفة کفتم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عن حضرت ازوی که فرمود آنرا و چیزیکه درین صحیفه است چون مردم گفته که علی را رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم مخصوص کرد اندید بصحیفه دیگر قرآن پس گفت وی رضی الله عنه که نوشتم از آن حضرت فرمود آنرا و آنچه بدین صحیفه است دان و در قد بود که در وی احکام و بیات و بعضی احکام دیگر بود که در قراب سیف وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که میگوید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة حرام ما بین غیر الی ثور مدینه حرام است و صدوی از غیر بفتح عین جمله و سکون و اداین نام دو کوه است بدین طوره که حرم است فمن احدث فیها حدثا پس کسیکه نوید آرد در آن بدعتی را یعنی آنچه نمی کرده اند در ارتکاب آن درین حرم او او می محمد ثایا جای دهد در وی و پناه دهد و اعانت کند حدث پیدا کننده را و محدث بفتح و ال نیز روایت است یعنی امر محدث مبتدع و آوی می یعنی رضی یعنی خود کند بدعت یا رضی که در بدعت اند غیر خود فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین پس بر و است لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه و لا یقبل منه صرف و لا عدل و پذیرفته نشود از آن کس نه بیه و نه نفل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را شفاعت زیرا که آن باز میگرداند عذاب را از کسی که مستحق عذاب است و نیز زیرا که وی باز میگرداند بنده را از محصیت و تفسیر کرده اند عدل را بحدی زیرا که وی معادل و مساوی مفیدی است و از جمله احکامی که در صحیفه نوشته بود این بود که ذممه المسلمین و احده سبی بها ادنا هم عند مسلمانان یکی است سعی می کند بآن ذممه و ترین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر چه وضع و حقیر بود مثل بنده و زن امان دهد کافر را و عهد بند و بوی و در پناه خود در آرد و لازم است بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عهد و عهد را در زمان کونین که نقض آن موجب مذمت است فمن اخفر مسلما پس کسی که عهد شکنی کند مسلمان را یعنی عهدی و وثیقتی که با مسلمانان بسته باشد و آن عهد را بشکند و ندکند یا همین عهدیکه مسلمانان برمی بسته است بشکند چنانکه در کلام دانست فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل و من والی قوما بغیر اذن موالیه و کسیکه دوستی و پیوستگی کند بکسی را بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان وی فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل بدانکه و لا و قسم است یکی را و لای موالاة گویند و عادت عوب بود که بیکدیگر دوستی و پیوستگی میکردند و عهدی می بستند و سوزند و میخوردند که در نیک نمیدیدند بیکدیگر شریک و مدد و معاون باشند و با دشمنان یکدیگر دوست باشند و با دشمنان دشمن و در جاهلیت در باطل و ناحق نیز مدد و معاونت میکردند و در اسلام در حق می کردند و اکثر اهل عجم که تابعین و تبع تابعین باشند و عرب است با صحابه عقد موالاة می بستند و دومی و لای عتاقه است که هر که آزاد گردند و آزاد کنند و راقی و لای ثانی ثابت شد و نزد عدم و ارثان قریب و ارث میکرد و از وی احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالاة باشند و معنی آن باشد که مراد موالی باشد پس بناید که قومی دیگر موالی گیر دلی اذن موالی خود که دارد و بی استشاره ایشان زیرا که درین نوعی از نقض عهد و اید است که نباید کرد و بعضی گفته اند هر که موالاة کند کافر را بقصد اندامی مسلمانان و احتمال دارد که ولای عتاقه مراد باشد پس معنی آن باشد که نسبت کند خود را بغیر معق خود مستحق لعنت کرد و چنانچه اگر نسبت کند بغیر پدر خود مستحق لعنت است متفق علیه و فی در ابله لهما من ادع الی غیر ابیه او قولی غیر موالیه و کسیکه دعوی کند و انتساب کند بسوی غیر پدر خود یا ولای گیر عینه موالی خود را فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل این روایت تأیید دارد و ولایت عتاقه میگوید چنانچه در حدیث آمده است الحق لمحکم الغیب یعنی پیوندی و رابطه است مانند رابطه نسب تنبیه استکالی که در اینجا حدیث شده است اینست که غیر خود نام کو هست مدینه منوره اما جبل ثور پس آن ملک است مدینه و آن کوهی است که آن حضرت در غایت آن بجهت مخفی شده بود اما در مدینه جبل مشهور نیست که او را ثور خوانند و لکن اکثر رواة بخاری آنرا هم که اشتد و بعضی علامت که نوشته و بعضی بجای ثور بیان کرده اند و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که اصل ابی عجمی الی احد بوده است و نزد احمد و طبرانی هم چنین واقع شد و بعضی گفته اند که غیر نام جبلی است بلکه و معنی حدیث آنست که حرم مدینه مقدار مسافت است که میان غیره و ثور است بلکه و شیخ محمد الدین در قاموس گفته که ثور جبلی است صغیر مدینه و حدیثی جبل حدیثی است و ذکر صحیح است و درهم نیست چنانکه گفته اند و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است در شرح آنرا نقل کرده ام و عن سعد و رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احرم ما بین المدینة فیقطع اعضاها و یقتل صیدها کفتم سعد بن ابی وقاص که گفت آن حضرت بدستیکه من حرام میکرد و انهم میان هر دو لایه مدینه که بریده شود در خان آن و کشته شود و ثور آن را بجنف موحده زمین سنکستان و در هر دو طرف مدینه سنکستان است و مدینه در میان آن است و عضده بکسر عین و ضا حجه و با در خر جمیع عضه درخت کلان فار و دار و قال و گفت آنحضرت المدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون مدینه بهتر است مرا ایشانرا اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است که بل و اوصاف فتح خواهد شد و مردم از مدینه بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است مرا ایشانرا اگر بدانند لایه عها احد و غنیه عنها الا ابدل الله منها من هو خیر منه فی گزار و مدینه را هیچ یکی از جهت لغواض کردن و در وی کرد اندین از آن ملک آنکه بدل میکند و بجای او می آرد خدای تعالی کسی را که آنکس بهتر است از وی و لایثبت احد علی لا و انها و جهدها و پا بر جامانده مسیح یکی و صبر نکند بر سختی و کرسکی مدینه و مشقت و محنت مدینه الا کنت له شفیعاً و شهیداً ایوم القیمة مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده گان او را و کوهی دهنده بر طاعتهای او و در قیامت و گفته اند و جهدها در فتح

و درست و نیک گردان هوا می مدینه را صحت بمعنی تن درستی است و مراد تن درستی که ساکنان مدینه است و باینکه لایق صاعها و مدها و برکت ده دارد و صانع مدینه
و مد مدینه و افضل حماها و بجای دیگر برتیب مدینه را فاجلهها بالجحفه پس بگردان و برتیب مدینه را بجحفه بنظم جیم و سکون های مملد و بغانام موضع است میان مدینه
و مکه ساکنان و در آن وقت یهود و ناهب و بوده اند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه و سلم زمین و با و بلا و تب و بیماری بود پس دعا کرد آنرا که زمین کفایت
رود در نخل و شکر و دلیل است بر جواز و عابر کفار با مرض و استقام و موت و هلاک و فساد و بلاد ایشان متفق علیه و عن عبد الله بن عمر رضی عنی در زیار النبی
صلی الله علیه و سلم فی المدینه دایت امرأه سوداء ثائرة الراس روایت است از عبد الله بن عمر در حدیث خواب دیدن آن حضرت در شان مدینه
دیدم من زنی را سیاه رو لیده موی خوجبت من المدینه بیرون آمد آن زن از مدینه حتی منزلت مهیجة تا آنکه فرو آمد موضعی را که نام او مهیج است
بفتح جیم و سکون یاء ففتح تحتانیة و عین مملد و آخر قاف و لتهاان و باء المدینه گفت آن حضرت پس تعبیر کردم من این روایا یا آن زن را که آن تب و بیماری مدینه بود نقل الی
مهیجة بوده شد بسوی مهیجة و مهیجة نام جحفه است که در حدیث سابق مذکور شد فی الصراح و بامد و قنصر بیماری عام که او را امر کار می گویند و فی القاموس
و باطاعون یا هر بیماری عام و در حرف نون گفت طاعون و با و فی الصراح طاعون مرک و با و اء النجادی و عن سفیان بن ابی زهریر بنظم نامی و فتح یاء و سکون
تحتانیة صحت معدود در اهل مدینه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یفتح العین فیا قی قوم یسیون یفتح تحتانیة و ضم ممد و تشدید سین
مملد گفت سفیان شنیدم آن حضرت را که میگفت فتح کرده شود من پس می آیند که دهی که سیر میکنند و نرم میسند و ند و میرانند ستوران خود را پس سیر نرم و راندن ستور
چنانکه در قرآن مجید واقع شده است و بست الجبال بسا فیتحملون با هلیهم و من اطاعهم پس کوچ میکنند با کسان خود و با کسانیکه اطاعت و فرمان برداری میکنند
یعنی با اهل و عیال و توابع و لواحق خود و المدینه خیر لهم لو کانوا یعلمون و یفتح الشام فیا قی قوم یسیون فیتحملون با هلیهم و من اطاعهم و المدینه خیر لهم
لو کانوا یعلمون و یفتح العراق فیا قی قوم یسیون فیتحملون با هلیهم و من اطاعهم و المدینه خیر لهم لو کانوا یعلمون یعنی ولایت را اسلام فتح میشوند
و مردم برای طلب سعادت معیشت و حطام دنیا و حظوظ فانیة می روند و از جوار رسول خدا صلی الله علیه و سلم واقامت در مبنا و حی و منزل برکت
اعراض می نمایند و اگر بدانند و بفهمند حقیقت حال و سعادت مبداء و مآل را واقامت بمدینه بهتر باشد پس درین تذمیم و تحقیر حال مردم است و بعضی گفته اند
که مراد آنست که مردم از ولایات و بلاد بر آیند و بمدینه سکونت نمایند پس مقصود طرح مدینه و نازلان اوست و اول معنی اصح و اوجه است و اظہار است از حدیث
و الله اعلم متفق علیه و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرت بقبریة تاكل القری امر کرده شده ام من هجرت
کردن قبری که میخورد قریه های دیگر را یعنی غالب می آید و منبر می برده می برده رابعی هر که در وی ساکن میگردد و وطن می سازد غالب می آید و فتح میکند همه بلاد و این حدیث
این بلده عظیم الشان است که هر که در وی آمد بر همه بلاد غالب کرد و بدین تحت عمالقہ آمده و ن غالب شدند و فتح کردند بلاد و ولایات را بعد از آن یهود ساکن شدند و
غالب آمدند بر عمالقہ پس از آن انصار رسیدند و غالب شدند بر یهود و پیتر رسید المسلمین آمد صلی الله علیه و سلم و مهاجران رضی الله عنهم و غالب شدند و چه
غلبه که ایشان را حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب در گرفتند و اخبار ساکنان این بلده شریفه در کتاب جذب القلوب الی و یا المحبوب که تاریخ مدینه مطهره است
ذکر کرده ام و یکی از اسامی این بلده مطهره الکات القری و الکات البلد آنست از جهت تسلط و غلبه وی بر سایر بلاد و انصار و نفاذ امر وی بر تمامی اهل اقطار و وصل کرده اند
آنرا بعضی بر زیادت فضل و کرامت نسبت بفضائل بسیار اکن کو یا فضائل همه مضحک و متواری اند در جنب فضائل وی چنانکه که را ام القری گفته اند از جهت اصالت و
عراقت وی نسبت بسائر بقاع ارض و گفته اند که مضمون الکات القری المبع و اکل از معنی ام القری است چه اموست تقاضا میکند محو و هلاک را مگر ثبوت اصالت حق
امومت را بخلاف اکل که مقتضی توارى فاضحلال است و ماین بلده را اسما و القاب بسیار اند از حد متجاوز و بعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم بقولون پس
میگویند مردم در زمان قدیم آن بلده را ثیرب و هی المدینه و نام وی الان مدینه است اسم این بقعه شریفه پیش از زمان نبوت ثیرب و اثر ب بود و در آن
مبهم پس آن حضرت او را مدینه نام نهاد و از جهت مدن و اجتماع مردم و استیناس و اتیلاف ایشان در وی و نیکو کرد از خواندن بر ثیرب یا از جهت آنکه نام جاهلیت
است یا بسبب آنکه شتی از ثیرب یعنی هلاک و فساد و تشریب معنی تونج و ملامت است یا بتقریب آنکه ثیرب در اصل نام سنی یا یکی از جباریه بود و بخاری مد
تاریخ خود حدیثی آورده که هر که یکبار ثیرب کوید باید که ده بار مدینه کوید تا تارک و طمانی آن کند و در روایتی دیگر آمده باید که استغفار کند و بعضی گفته اند که تعزیر
باید کرد فائل آنرا و آنقدر قرآن مجید آمده است یا اهل ثیرب از زبان منافقان است که بزرگان قصد امانت آن می کردند و نجیب که بزرگان بعضی اکابر در اشعار
لفظ ثیرب آمده تنقی الناس کما یبقی الیکر خبث الملدیل میلند و در میبند مدینه مردم بد را و پلید را چنانکه در و میبند که آهنگران چرک و پلیدی
آهن را و کبر بکسر کاف و سکون تحتانیة کوره که از کل بنا کنند که در وی آهن را بکند از نیا مشک که بدان بد مند و بعضی گفته اند که بنا کرده شده کل را کوره
گویند و مشک را که بدان در دمنده گیر خوانند و این قول اصوب و ازجاست و مراد اهل کفر اند و شرک اند که آنجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس
این مکان شریفان پاک کرده شد متفق علیه و عن جابر بن سمره یفتح یمن و ضم جیم صحابی مشهور و خواهرزاده سحر بن ابی دقاص است

رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله تعالى سعى للمدينة طاب له بدستك خدای تعالی نام کرده است مدینه را بر زبان حبیب خود طاب و هم چنین طیب نفع طای و سکون تخانیه و طیب به تشدید و طایب از جهت طهارت وی از انجاس شرک و موافقت هوای وی طایب سلیم را و طیب عیش و خوشی زندگانی در وی و طیب رایحه وی و همه چیز وی و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینه و در دیوار وی و رایح طیب می آید که درمی یابد آنرا کسی که شام باطن وی بزرگام کفر و نفاق و خبث اعتقاد و فرگوم نباشد و شاید که بشام بعضی از عرفای مخلص مشتاق نیز از آن رسیده باشد و بحسب باطن و ظاهر آن را دریافت باشد بخت در آن زمین که نسیمی وزد زطره و دوست چه جای دم زدن ما فحاشی تا نارسیت ابو عبد الله عطا گفته است شعر بطیب رسول الله طاب نسیمها فما المسکت و الکافور و المنهل الرطب و رواه مسلم و عن جابر بن عبد الله ان اعرابیا بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت میکند جابر که باو در نشینی بعیت میکرد آن حضرت فاصاب الاعرابی و عات بالمدينة پس رسید ان اعرابی را پتی بزیته فاتی النبی پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قال و کفنت یا محمد اقلنی بعیتی باز کرد ان مرا بعیت مرا که کرده بودم من فی الصرح اقال برانداختن بیج فاتی رسول الله پس ابا آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از برانداختن بعیت وی و قبول کردن قول وی ثم جاءه پسر بزرگام آن اعرابی آن حضرت را فقال پس گفت اقلنی بعیتی فاتی ثم جاءه فقال اقلنی بعیتی فاتی فخرج الاعرابی فقال رسول الله صلى الله علیه و سلم انما المدينة کالکبر تتفق خبثها و تنزع طیبها منیت مدینه مکرمانند و نه آهن کر که دور میکند طیب خود را و خالص میگرداند پاک خود یعنی دور میکند و بد میکند مردم طیب را و خالص از بر چهره و برین تقدیر طیبها مخرج است و بعضی گفته اند از نضع بمعنی خالص گردانیدن و برین وجه طیبها مضروب است و بعضی تا و نفع نون و کسر صاد شده و از نضع نیز روايت است و تبصیح موحده بجای نون و صا و محله نیز روايت کرده اند از بضع بمعنی جمع و موحده و صا و معجمه نیز از بضع بمعنی قطع کذا فی مجمع البحار و طیبها بکسر طاء و سکون یا و فتح طاء و کسری می شود و هر دو روايت است و ثانی اصح و اقوی است متفق علیه و گفته اند که این نفی و نضع یا در زمان آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم یا در آخر زمان خواهد بود و مشک و جال بیرون می آید و جنبانیده و افتانده میشود مدینه بسه کرت پس بیرون آید و برود بجانب دجال هر کافر و منافق و احتمال دارد که در هر زمان باشد حکایت آورده اند که چون عمر بن عبد الغر نزد قتی از جانب هشام بن عبد الملك حاکم مدینه طیب بود چون بیرون آوردند او را گفت متیرسم از آنها نباشم که مدینه نفی آنها می کند و همچنین متیرسم هر که از آن مکان شریف برآمده است یارب مکر بضرورت حکم شرع و رعایت حق شرعی برآمده باشد بخت ضرورت است و کر نه خدای میداند که ترک صحبت جانان نه اختیار من است دوری از حضرت تو خستم با اختیار خود زره را زمره جانی چه در خور است شمال الله العاقبة و حسن العاقبة و عن ابی هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتى تنفی المدینة شرارها برپا نشود و قیامت تا آنکه نفی می کند مدینه بازا که در ونید کما بنفی الکیو خبث الحدید این حدیث ظاهر است در آن که نفی در آخر زمان باشد و رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم علی اقباب المدینة ملائكة لا یدخلها الطاعون ولا الدجال برابهای مدینه فرشتگان نگاهبان اند که درونی آید مدینه را به نگهبانی آنها و بازو دجال نقب بفتح نون و ضم نیر آمده و سکون قاف راه در میان دو کوه یا فخره میان دو کوه بدرآمدن دجال بی شک در آخر زمان خواهد بود و نگهبانی تا در آمدن و یا هم در آن وقت خواهد بود یا همیشه است متفق علیه و عن انس رض قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم لیس من بلد الا سیطاة الدجال نیست هیچ شهری مگر آنکه نزدیک است که پی سپر کند آنرا دجال و در آید الاملة و المدینة مکر مکر و مدینه لیس نقب من اقباب الا علیه الملائكة نیست هیچ راهی از راه های مدینه مگر آنکه بروی فرشتگان صافین صفه از ده مجر سونها پس میدارند او را فینزل السجدة پس نزول میکند و فرود می آید دجال شور و زمین را که بیرون مدینه است و بنجه سین محله و موحده و خای معجمه مفتوحات و سکون موحده نیز آمده شورستان فتوح المدینة باهلها پس می جنبانند مدینه ساکنان خود را ثلث و حفات سه با جنبانیدن فیخرج الیه کل کافر و منافق پس بیرون می آید بسوی او هر کافر و منافق متفق علیه و عن سعد رض قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم لا یکید اهل المدینة احد الا انما ع کما ینماع الملح فی الماء بدسکالی نکند و اید آنکه اهل مدینه را هیچ کی مگر آنکه بکند از دوفانی کرده و عنقریب چنانکه میکند از دمنک در آب همچنانکه ظاهر شد از حال زید شقی که بعد از واقعه حره در اندک فرصت هلاک شد و بقتاب الهی و لم دق و سل بکذاخت و فانی شد متفق علیه و عن انس رض ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا قدم من سفر فظطری جد رات المدینة روايت است از انس که آن حضرت چون قدم می آورد از سفر پس نظر میکرد بسوی دیوارهای مدینه اوضاع و احوالته تیز میراند شترسواری خود را و آنکان علی دابة و اگر سواری بود بر دابه دیگر که مراد بدان اسب و شتر و مانند آن است حوکهها من جنبانید آنرا جاذبه محبت مدینه استعمال فیض مخصوص شتر است و در غیر شتر تحریک استعمال می یابد و رواه البخاری

بها اندازد مردم
کمال از مردم
نقد و تقیض
و من هیچین
نفسه است
یعنی غلو و
ناصح فاعل

و عنده ان النبي صلى الله عليه وسلم طلع له احد وهم از انس است که ظاهر شد مر آن حضرت را جبیل احد یعنی نظر شریف وی بران افتاد فقال پس گفت
آن حضرت هذا جبیل یحبنا ونحبه این کو هیت که دوست میدارد و ما را دوست میداریم ما اورا اللهم ان ابراهيم خرم مملكة خداوند بد رستیکه ابراهيم
حرام گردانید که را وانی احرم ما بین لانتها و بد رستیکه من حرام میکردم زمین را که میان دو سنگستان مدینه است متفق علیه اثبات محبت
احد بعضی تاویل می کنند و میگویند که این همه تحکم بجا است باعتبار محبت اهل آن که دران مومنان و موحدان باشند از انصار و خاندان شاعر گفته است
مصرع و من مذهبی حب الدیار لاهلها و در مقابل این در بعضی روایات زیاده آمده است که غیر جبیل بیغضنا و بغضه و غیر
بعین جمله مفتوحه که می است که دشمن میدارد و ما را دشمن میداریم ما و از یراک ساکنان وی منافقان بوده اند و تحقیق آنست که این محمول بر ظاهر است
از جهت ابداع علم و فهم و لوازم آن از محبت و عداوت در جهات بران هجی که لایق بحال آنها است خصوصاً بانبیاء و اولیا خصوصاً سید
انبیاء و سلطان اولیا که محبوب عالمیان و محبوب پروردگار عالمیان و هر که را خدا دوست داشت همه چنین و همه کس او را دوست دارند زیرا که هر چیز
خلق و محکوم دوست و خشنین جمع بمفارقة آن حضرت صلی الله علیه و سلم اول دلیل است بران و خشنین خدع حدیث مشهور است که سید خود را نزد
رسیده است و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سهل بن سعد ساهدی که از شما میر صحابه است گفت
که گفت آن حضرت احد جبیل یحبنا ونحبه و رواه البخاری **الفصل الثانی عن سلیمان بن ابی عبد الله تابعی است**
بسیاری از مهاجران را دریافته روایت میکند از سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و صهیب ثقه است قال دایت سعد بن ابی وقاص اخذ
رحلاً یصید فی حرم المدینه الذی حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت دیدم سعد بن ابی وقاص را که گرفت مردی را که شکار می کرد در حرم
مدینه که حرام گردانید آن حضرت و حد آن تعیین نموده و مرد را از ارتکاب صید و جز آن منع کرده فلسفه شایده پس ربود سعد و گرفت جامهای آنرا و
را فجا موالیه فکلموه فیه پس آمدند صاحبان آن مرد پس سخن کردند سعد را در شان او که جامه بای او را بدید فقال ان رسول الله پس
گفت سعد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حرم هذا الحرم حرام گردانیده این حرم را یعنی حرم مدینه را و قال من اخذ احداً یصید
فیه فلیسلبه و گفت هر کس که بگیرد یکی را که شکار میکند درین حرم پس باید که بگیرد و رخت و سلاح او را فلا اورد علیکم اطعنیها و رسول الله پس باز
نیز گردانید بر شما و نمیدم خوردنی که خورانیده است مان خوردن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و عطا نیک کرده است بن و فی الصراح طعمه الغنم و فرشت و وجوب کسب یعنی هر که
نمیدم آنرا بجهت آنکه این عطا است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر من و کسی است که من بفرموده آن حضرت حاصل کرده ام و لکن ان شتمت دفعت
الیک کلمته و لیکن اگر میخواهید شما و بسیار بجا آید میدم شما بهای که پیش خود رواه ابوداود و عن صالح مولى لسعد روايت است از
صالح که مولى بود مر سعد بن ابی وقاص را ان سعد اوجد عبداً من عبید المدینه یقطعون من شجر المدینه سعایف چندى غلام را
غلامان اهل مدینه که می بردند بعضی از درختان مدینه را فاخذ متاعهم پس گرفت رخت و جامه آنها را و قال یعنی لموا الله و گفت سعد یعنی هوا
ایشان را وقتی که طلب کردند و گردن آن متاع بسوی ایشان سمعت رسول الله شتمم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم نهی ان یقطع من
شجر المدینه شیئاً نمی میکرد از آنکه بریده شود از درختان مدینه چیزی و قال و گفت آن حضرت من قطع منه شیئاً لمن اخذ ه سلبه
کیکه برد از درختان مدینه چیزی را پس هر کسی را است که گرفته است آن برنده را متاع او و رخت او رواه ابوداود و عن الزبیر روايت است از زبیر بن
العوام بشدید و او که از عشره مبشره است و ابن عمر رسول الله است صلی الله علیه و سلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان صید و حراً
گفت آن حضرت که شکار و ج و درختان و ج بفتح و او و تشدید جیم نام وادی است بطائف حرم حرام است حرم بکبر حای و سکون را یعنی حرام است
محرم لله حرام کرده شده است برای خدا تا که حرم است رواه ابوداود و قال محی السنه رحمه الله و ج ذکر و انها من ناحیه طائف
و ج ذکر کرده اند علمای حدیث که وی از جانب طائف است و قال الخطابی و گفته است خطابی انه بضمیر مذکر بل آنها بضمیر مؤنث که در روایت محی
السنه است و بر هر تقدیر راجع بوج است و در اسمای مواضع تذکیر و تانیث هر دو درست است تا نیت تاویل بقعه و ناحیه و تذکیر باعتبار موضع و مکان
و گفته اند که حرمت و ج بر سبیل جمعی بود که آن حضرت برای اهل مدینه ذکر کرده بود نه بطریق حرم و اگر بطریق حرم بود و وقتی بود بعد از ان منسوخ
شد شافعی برین اند و حنفیه مثل این در حرم مدینه نیز گفته اند و اکثر علما بر آنند که حرم مدینه و ج باعتبار رعایت تعظیم و احترام است نه باعتبار تحریم
جنایت و وجوب جزا و عن ابن عمر و عنی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استطاع ان يموت بالمدينه فليمت
بها گفت آن حضرت کسی که میخواهد که بمیرد و مدینه پس گو که بمیرد و در وی یعنی این قصد و نیت مبارک است باید که بفعل آورد آنرا و اقامت کند در وی تا آنکه بمیرد
در وی فانی اشفع لمن يموت بها پس بد رستیکه من شفاعت میکنم هر کسی را که بمیرد و مدینه و در بعضی نسخ اشفع بشدید فایعنی مقبول شفاعت گردانیده میشود

دعای امیر المومنین عسراست که میگرد اللهم از تقی شمس و ده فی سبیلک واجعل موتی جلد رسولک و تحقیق محتاب شد دعای وی رضی الله عنه باینها و عا میکنیم
 بامید اجابت آن انشاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آن حضرت را صلی الله علیه وسلم تمامه مسلمانان امید دارند و در موت مدینه واجب میگرد
 شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تمامه کناها و رفع مراتب و درجات عظیمه یا این کنایت است از آنکه موت درین مکه مطهره البته برایمان
 است چه شفاعت جز من را نباشد چنانکه در زوار قبر شریف نیز این توجیهات کرده اند و مثل این شجاعت در موت بجز مکه نیز واقع شده است چنانکه
 بیاید و راه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا و عن ابی هریره و عن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 اخذ قریة من قومی الاسلام خرابا لمدینة فرمود آن حضرت آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است
 همه عالم خراب گردد و مدینه منوره آبادان باشد و بعد از همه بجز این حکم الهی تعالی این نیز ویران و فانی گردد و قریه اینجا بمعنی موضع است و
 ترقیب اسم برین طریق است که قریه است که بالاتراز وی بلد و بالاتراز بلد مدینه و فوق همه و جامعتر از همه مصر و بعضی بلد و مدینه را در یک تریه
 نهاده اند و مدینه الآن نام شهر حضرت سید کانیات شده است و بحسب شرف و فضل بالاتراز همه است و راه الترمذی و قال هذا
 حدیث حسن غریب و عن جریر بن عبد الله رض صحابی مشهور است شریف و مطاع و جلیل و جمیل بود و بسیار بدیع الجمال بود چنانکه امیر
 المومنین عسرا گفته است که منید ایتم بهیچکس را از امت خبر و از خبری که گنج حکایت کرده اند بما از حسن یوسف و صفات حمیده وی بسیار است
 رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت ان الله اوحی الی اسی هو لاء اللکثه
 نزلت فھی دار هجرتک بدستی خدای تعالی و حی فرستاد بسوی من که هر کدام ازین سه جا را که فردا کی تو پس آن سرای و جای هجرت تست
 یعنی مرا میترساختند که هر کدام از اینجا که خواهی جای تست المدینة یکی مدینه او البجورین بجزین که جزیره است بجزمان مشهور و قنبرین به
 کسراف و فتح تون مشدده و سکون سین و کسراف فتح آن هر دو کسرون نیز گفته اند نام بلد است از بلاد شام و در تاریخ مدینه میگوید که غیر ساخته
 شد آن حضرت را پیش از هجرت میان این سه موضع و در آخر تعیین کرده شد در مدینه و راه الترمذی الفصل الثالث عن ابی
 بکره بفتح موحده و سکون کاف صحابی مشهور است از اهل طایف و چون آن حضرت طائف را محصور ساخته بود وی خود از قلعه در سرخ چاه افکنده
 بجانب لشکر حضرت انداخت و اسلام آورد و ابو بکره نام یافت و بکره چرخ چاه را گویند عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 قال گفت آن حضرت لا یدخل المدینة و عب المسیح الدجال در نمی آید مدینه را ترس مسیح و جلال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل
 باب ملکان در مدینه را در آن وقت که دجال آید و بیرون مدینه نزول کند هفت دروازه بود بر هر در و فرشته نگهبان نشسته و راه البخاری و عن انس
 رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از انس از آن حضرت که گفت اللهم اجعل بالمدینة ضحی ما جعلت بکله من
 البرکة خداوند بگردان در مدینه و در چندان آنچه که آید در مکه از برکت چنانچه در فصل اول فرمود و شد معه و انجیث و امثال آن دلالت دارند بر
 فضیلت مدینه بر مکه و این مسئله مختلف فیه است میان علما و دلائل جانیین را در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلینظر ثم متفق علیه و عن
 و جل من آل الخطاب و روایت است از مردی از اولاد خطاب عن النبی ان پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت من زادنی متعلک اکان فی جوارحی یوم
 القیمة کسی که زیارت کند مرا بقصد بطنیل کاری دیگر باشد آن کس در همسایگی من و پناه هست روز قیامت از بعضی عارفان می آید که وی حج کرد و زیارت نیامد گفت
 زیارت آن حضرت را نمی خواهم که به تبع و طفیل حج کنم و این غایت تشوق و تادب جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم است ولیکن صواب آن است
 که قصد حج با قصد زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود آنست که مشوب بغرض دنیوی و قصد سیر و تفرج نباشد
 بیت رفت بر بوی سوزن زلف تو حقی بچمن ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض و بحقیقت در هر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امثال وی صلی
 علیه وسلم هر دو جای تست یا بدر الدجا و من سکن المدینة و صبر علی بلائها کنت له شهید او شفیعا یوم القیمة و کسی سکونت ورزد در مدینه
 و صبر کند بر بلاهای وی و شدت و محنت وی خصوصاً چنانکه در زمان آن حضرت بود و در بعضی روایات علی لا و انها چنانکه سابقا گذشت با شتم من در او را
 گواه و شفاعت کننده روز قیامت گفته اند شهادت بر طاعت و شفاعت و در معاصی و من مات فی احد الجورین بعثه الله من الاکمنین یوم
 القیمة و کسی که بمیرد در یکی از حرمین مکه یا مدینه برانگیزد او را خدای تعالی از بی میان از عذاب روز قیامت و آمده است که مقبره مکه و مدینه را می نشانند در
 بنشت همچنین بی سوال و حساب و کما جاب و عن ابن عمرو رض مرفوعا من حج فزاد قبری بعد موتی کسیکه حج کند پس زیارت کند قبر اجدادش و موت
 من کان کن زادنی فی حیوتی باشد همچون کسی که زیارت کرد و ملاقات نمود و در حیات من و یکی از فوائد و ثبوت زیارت شریف آنست که زائر را از
 نصیبه صحبت معنوی و آنچه از لوازم و آثار آنست حاصل میگرد و این مبنی بر ثبوت حیات است مر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم حیات حقیقی و نیا و

بخلاف شهدا که بحیات معنوی شرف اند و این مسئله را بتفصیل هر چه تمامتر در جذب القلوب بیان کرده ام و بابت التوفیق در واهار وایت گرد این مرد و شهید
 البیهقی فی شعب الایمان و عن یحیی بن سعید و رضی یحیی بن سعید و اوست یحیی بن سعید قطان از کبار ائمه حدیث و ثقات ایشان و روایت میکند
 از مالک و شعبه و ثوری و خراشیان و یحیی بن سعید انصاری از ائمه این است روایت میکنند از وی مالک و شعبه و ثوری ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم کان جالسا و قبر یحیی بن سعید بالمدینه آن حضرت نشسته بود و کوری کنده میشد در مدینه فاطلع و جل فی القبر پس نظر کرد و مدعی در قرفال یس مضع المؤمن
 پس گفت آن مرد بدخواجگاه مومن است کور فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یسما قلت بدر فی بود که تو گفتی که نکوشش کور کردی
 برای سلمان قال الرجل فی لم ادر هذا گفت آن مرد بد رستی که من مراد نداشتیم باین سخن نکوشش موت برای مومن انما ادرت القتل فی سبیل الله ادر
 نکردم مگر مدح و تحمیل کشته شدن در راه خدا که اگر کسی در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر ببرد و در جای خود بمیرد فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا
 مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن مدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن مدینه افضل و اکمل است ما علی الارض بقعة احب الی ان
 یکون قبری بها منها نیست بر روی زمین هیچ جای که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر من در آنجا از مدینه ثلث موات سه بار گفت این سخن باین چنین تقریر
 کرد و طبیعت این حدیث را و از اینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در وی افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای دیگر و این حدیث المبح و
 ا دخل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در وی اما پوشیده نماند که ظاهر ترین تقدیر آنست که گفته میشد نیست قتل در راه خدا مانند موت مدینه و لفظ
 حدیث احتمال اینم دارد که گفته شود مراد آنست که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم ای نیست موت مومن مدینه مثل قتل فی سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است
 از همه و لیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در وی افضل است از موت در سایر بلاد و قبر در آن و باین تقریر مفهوم میشود افضلیت موت مدینه از موت
 در سایر بلاد و لیکن باقی میماند افضلیت شهید کشتن و کشته شدن در راه خدا و الله اعلم بالمراد و واه مالک مرسلار وایت کرده و محتمل است این حدیث را
 مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاریست که تابعی است و اما مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت
 دارند نه یحیی بن سعید بن القطان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از کبار ایشان است چه وی روایت از امام مالک و از هشام بن عروه و یحیی بن سعید
 انصاری و شعبه و ثوری دارد و قد بر و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را و هو بوادی الحقیق و قال انک ان حضرت در وادی الحقیق بود که نام
 وادی ست از او و مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آن حضرت آنجا میرفت و نماز میکرد و یقول میکفت آنحضرت اما فی
 اللیله آت من ربی آمد مرا مشب آینه یعنی فرشته از جانب پروردگار من فقال صل فی هذا الوادی المبارک بجز نماز درین وادی مبارک
 و قل عمره فی حجة و بک عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را و برابر کن با عمره که در حج باشد و قول استعمال کرده میشود در جمیع افعال و فی روایقه و
 قل عمره و حجة مقصود بیان فضیلت نماز است درین بقعه شریفه که

حکم عمره و حج دارد و واه النجادی تمام شد کتاب

المناسک بعون الله تعالی و حسن توفیق

ثم تلیوه کتاب النبوع

قد تمه النسوة المبارکة المیمونة الشریفة المسماة بشرح مشکات شریف تصنیف مولانا عبدالحق دهلوی فی احادیث رسول الله الباری فی یوم النحر عشرين شهر
 ذی الحجة الحرام سنة سبع و سبعین و مائین بعد الالف من الهجرة النبویة علی صاحبها الف الثناء و التحية و بعد فان هذا کتاب المشکوة افضل الكتب
 بعد القرآن و آخر الصحف فی الازمان و قد ثبت شرفا و جماعت علماء الفحول بعد کلام الله کلام الرسول و فی الحقيقة ان یتامل فی هذا الکلام بلا
 اشتباه ان کان کلام الله کلامه و لیکن کلام الله لا یسا هذا الکتاب بترتیب الاجزاء و الفصول و الابواب کانه سما بلا غة قلات فیها کواکب الانوار
 و جنة خلده تجری من تحتها الانهار حکم ابتمت فیها الازمان من مسائل الشرع العزاء الفائق و سمجت اطیار القدس علی قصب براعتا مبعان رائق و کان
 اسطره غصون الاشجار فی روضة الفردوس و الفاطه کالثمار اللذیة ذات الکوس و من النقاط فوقه من جام و من الاعراب علیین جماسم
 مداد طو زاسود من ذوائب الحور و الالوان و بیاض طرفی سطره فیها عینان نضاتان و تجری من کل نقطة عیون علوم المغنویة کالسبیل و انجل شره
 فصحا العرب و هم کانوا فی الشعر افضل من تحلیل جواهر نظم المنشورة معلقة بالعرش کالتقذیل و قد نحت من کلمته سبع معلقات البعا بلا دلیل و کیف لا
 و هو کلام النبی الامی المحرم الفصح العرب و العجم و من علومه علم اللوح و العلم ما یطلق عن النوی ان هو الا و حی یوحی رسول الله المحمدي محمد المصطفی صلی الله علیه

وعلى آله واصحابه بنجوم الاهتدى لمن اقتدى ولقد اهتم في طبعها وترتيبها زبدة الانجاب عمدة الاطياب المستجمع بكلام الاخلاق وقد اضاء ذكرها بجميع الافاق مصدر
الفضائل والاوصاف مرجع القوم نيل والاشراف النصار النخالص النصير والوجه الفرد العديم الظير انجباب المكرم والمجده المحرم محمد المشايخ والاخصائي الشيخ
عبد الوهاب بنجل المقدس المبرور والمورع المغفور غريق بحار رحمة الله المهيم الشيخ محمد مؤمن وبذل جده في تصحيحها وتمييزها حرفا حرفا وتنزيها عن شوائب
الغلط والسهو طرفا طرفا وسعى فيه غاية المنى ليطابق الاسم بالمسمى باتساق القالب مع نسخ الصحيحه المعبرة لاسيما بالنسخه المطبوعه في الكلثه لانه اصح نسخ في هذا الشأن
وبالحكمه من العدا المعبرة قالمواضحه صفحه كم من الفضلاء المعتمده توافقه ورتقه ورقيه مطبوعه مع كمال حسن طبعها وكتبا وصحة ما رأت عيون الدهر كتمانها اصح من هذا الكتاب
انطبع في مطبع الزمان سنة احسن منه عند ذوى الاتساب خراسه تعالى خيرا انخراف الدنيا والآخرة اللهم اغفر لمن كتبه وقراه وقالمه وطبعه واهتم في تصحيحه ونيل
وصرف من عسر ونظف فيه وتلفظ لفظا منه وسعى في نشره بين المسلمين وانفعوا انتفع به واعان فيه وعظمه وتمكنه عنده بجاه صاحب هذا الكلام الشافع في يوم القدر

عليه الصلوة والسلام وعلى آله واصحابه وذوى المحبة والاحترام

بطفلك وجودك يا ارحم الراحمين وخير الناس من آمين

يارب العالمين

١٢٧٧

هجري

